

پایه‌های ابراهیم

ماهنامه

جامعه زنان انقلاب اسلامی
سال اول | شماره سوم
مهر ۹۳ | ۶۸ صفحه | ۵۰۰۰ تومان

ویژه‌های آموزشی نظام آموزش عالی ایران
به مناسبت بازگشایی دانشگاه‌ها

گفتاری از مرحوم
دکتر ناصر کاتوزیان:

فقه پویا، فقه سنتی

غلام عباس توسلی:

زنان باید در مسابقه کشف
استعداد و توانمندی قرار گیرند

مصطفی ایزدی:

پیشینه حضور روحانیون
در دانشگاه‌ها

صادق زیباکلام:

خاتمه دادن به جنگ
بزرگترین خدمت
هاشمی‌رفسنجانی به کشور بود

برگزاری مراسم بزرگداشت آیت الله
طالقانی پس از ۷ سال وقفه

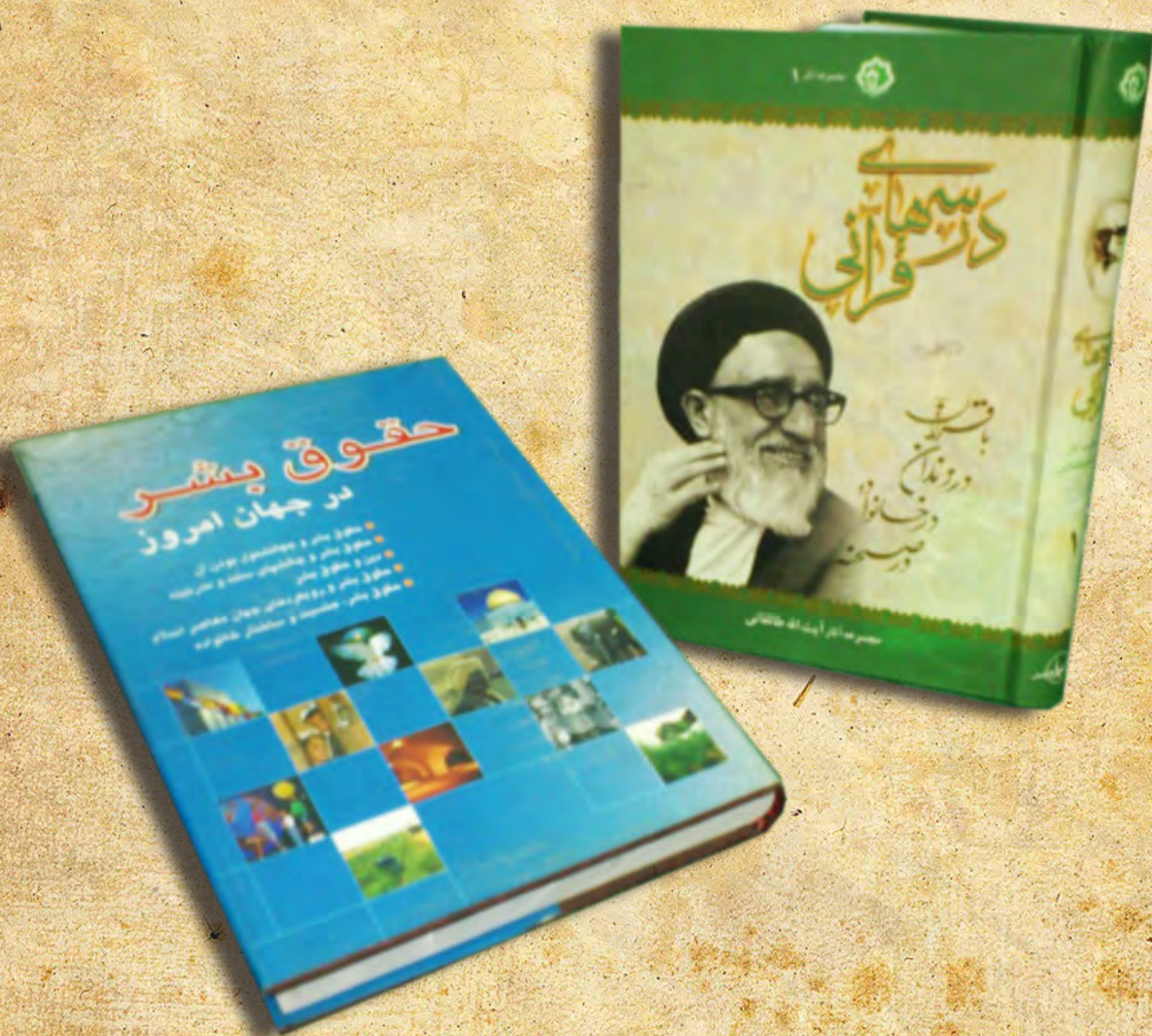
یادداشت و گفتگو:

آذر منصوری | محترم رحمانی | زهرا ربانی املشی

جواد رحیم پور | حسین کاشفی | حسین رفیعی

مهدی غنی | احسان هوشمند

مجموعه آثار و کتب آیت الله محمود طالقانی



برای تهیه آثار آیت الله محمود طالقانی به شرکت سهامی انتشار واقع در خیابان جمهوری اسلامی، نرسیده به میدان بهارستان، جنب خیابان ملت، پلاک ۹۲ مراجعه کنید و یا با شماره تلفن: ۰۲۱-۲۲۵۹۲۵۶۰ تماس حاصل فرمایید تا برایتان ارسال شود.





گفتگو با صادق زیباکلام

صفحه ۳۹



گفتگو با احسان هوشمند

صفحه ۲۸



گفتگو با غلامعباس توسلی

صفحه ۷



صاحب امتیاز
جامعه زنان انقلاب اسلامی

مدیر مسئول
اعظم طالقانی

زیر نظر شورای سیاست‌گذاری

دبیران

- مهدی غنی (تاریخ)
- جواد رحیم‌پور (اقتصاد)
- زهرا محمدزالی (اجتماعی)
- لاله شاکری (اندیشه)
- کیمیا انصاری (حقوقی)
- منیژه گودرزی (فرهنگ)

همکاران

طاهره طالقانی، فاطمه پزشکی، یغمافشخامی،
حوریه خانپور، مهرانگیز توکلی، زهره عامری،
فاطمه طاهری، صدیقه کنعانی و نیلوفر نقاش

امور هنری و فنی

امور هنری: آتلیه پایش و پویش
www.payeshpouyesh@gmail.com

صفحه آرایی: حامد یعقوبی
حروفچینی و نمونه‌خوانی: مینا قدرتی

نشانی

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی
خیابان هدایت (شهید برادران قاندی)
بعد از ظهرالاسلام، پلاک ۱۴۹
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲
پست الکترونیکی:
info.payamebrahim@gmail.com

اشتراک و آگهی
۰۹۱۲۱۹۳۴۴۳۷

چاپ: ایرانیان

توزیع: پیام‌رسان پیروز

سال ۱۳۶۰ قانون احزاب در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید و در خواست تشکیل نهاد مدنی «جامعه زنان انقلاب اسلامی» به وزارت کشور ارائه شد، اما با وجود مکاتبات و مراجعات مکرری که به وزارت کشور داشتیم پاسخ قانونمندی دریافت نکردیم. در نهایت سال ۱۳۷۲ کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب با درخواست ما موافقت کرد و توانستیم فعالیت حزبی خود را آغاز کنیم و سعی‌مان بر قانونمندی و توسعه فعالیت‌های حزبی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور بود. طی بیست و سه سالی که از فعالیت حزب می‌گذرد همچون دیگر احزاب با فراز و نشیب‌های زیادی روبه‌رو بودیم، اما همچنان معتقدیم که فعالیت قانونی در چارچوب احزاب ما را به اهدافمان نزدیک خواهد کرد.

جامعه زنان انقلاب اسلامی

* مطالب انتشار یافته لزوماً دیدگاه ماهنامه نمی باشد، همچنین ماهنامه مجاز به انتخاب و گزینش مطالب می باشد.

فرم اشتراک
در صفحه ۶۴

۹

بیرامون اسلام و مشارکت سیاسی
زنان



۷

دکتر توسلی در گفتگو
با پیام ابراهیم:
زنان باید در مسابقه کشف
استعداد و توانمندی
قرار گیرند

زنان



۱۳

پیشینه حضور روحانیون در دانشگاهها

با پیروزی انقلاب اسلامی، پدیده‌های بی سابقه‌ای در ایران
به وجود آمدند که به مرور قانونمند و نهادینه شدند، اما اگر
چنین پدیده‌ها را نمی‌دانشستیم به نظر نگارنده، هیچ اتفاق
یا تغییر تعیین‌کننده‌ای در عرصه سیاسی یا فرهنگی یا
اجتماعی رخ نمی‌داد. یکی از این پدیده‌ها، حضور روحانیون
در دانشگاههاست...

دانشگاه و سیاست ۱۳

دانشگاه، جامعه مدنی و دولت ۱۵

آموزش تا کجا عالی ۱۶

ضرورت گسترش همراه با ارتقاء
وضعیت کیفی دانشگاهها ۱۸

سرمایه‌گذاری در آموزش و
پرورش صرفه‌جویی
در کل کشور است ۱۹

بررسی انتقادی
ارزیابی عملکرد دانش‌آموزان
در مدارس ۲۱

اجتماعی

۲۳

فقه پویا، فقه سنتی

مهم‌ترین اثر مرحوم طالقانی از مجموعه آثار گفتاری
و امیرناصر کاتوزیان - که عموماً ناصر کاتوزیان خوانده
می‌شود - در دوم اردیبهشت سال ۱۳۱۰ در محله دردار
تهران به دنیا آمد. پدرش وکیل سرشناس و موقفی بود
که به دلیل ارادت به امیرالمومنین (ع) نام فرزندش را
امیرناصر برگزید. خانواده او مذهبی بودند و او را هم بدین
صورت تربیت کردند.



۲۷ چگونه شکل‌گیری داعش و
موقعیت کنونی آن

۲۸ چالش داعش، سیاسی یا نظری؟
گفتگو با احسان هوشمند
قسمت اول

اقتصاد

۳۴

علوم انسانی در محاق
ارزیابی استراتژیک آموزش عالی در سند
چشم انداز ۲۰ ساله



سیاست

- ۳۹ خاتمه دادن به جنگ
بزرگترین خدمت
هاشمی رفسنجانی به کشور بود
- ۲۴ صادق زیباکلام در گفت‌وگو با
پیام ابراهیم
- ۴۲ سیمای جنگ، همگرایی
ایرانیان یا انشقاق جامعه
- ۴۳ برگزاری مراسم بزرگداشت
آیت الله طالقانی پس از
۷ سال وقفه
- ۴۶ نسل کشی غزه، چمنی که
باز بلند شده بود
(قسمت دوم)



۳۷

حسین کاشفی در گفت‌وگو با پیام ابراهیم:
دولت قبل احزاب را رقیب خود می‌دانست!
این دولت و حاکمیت‌ها هستند که باید بستر حزبی فکر کردن
و کار جمعی را فراهم کنند

- ۵۴ تاریخ علم کمبریج و عصر
طلایی علم در اسلام
- ۵۷ هدف پیامبر، آزاد کردن
مردم از قوانین تحمیل
شده

ادبیات



کودتا فرزندان خود را می‌خورد

- ۵۸ اصول حاکم بر دادرسی
عادلانه قبل از محاکمه
(اصول دادرسی عادلانه در
حقوق کیفری - قسمت دوم)

حقوق

در نكوهش خبزش‌های مردمی همواره گفته شده انقلاب
فرزندان خود را می‌خورد. این گزاره به سرنوشت دست
اندرکاران و رهبران انقلابات اشاره می‌کند که پس از پیروزی
توسط رقبای انقلابی از صحنه حذف، منزوی یا نابوده شده‌اند.
برخی این روند را چنان حتمی و اجتناب‌ناپذیر می‌شمرند که
گویی فرزندخوری ویژگی لاینفک و منحصر به فرد انقلابات
مردمی است. اما کمتر درباره کودتا چنین قضاوتی شده است.

۴۹

تاریخ



اعظم طالقانی
مدیرمسئول

رنج ده ساله پدر حقوق ایران

ما در این در که ملولان نیستیم تا ز بُعد راه هر جا بیستیم
 زنده یاد دکتر امیرناصر کاتوزیان در پیش گفتار کتاب خاطرات خود «زندگی من...» می نویسد: «سالهایی چند است که نزدیکان و دوستان به تکرار پیشنهاد می کنند زندگی خود را تدوین و منتشر کنم تا نسل جوان بتواند از شمع پیشین برای راه، آینده بسازد و بداند که گذر از موانع چه هزینه هایی دارد. این پیشنهادها هر چه به سنین کهولت نزدیک می شدم فزونی می یافت. در آغاز واکنش در برابر این خواسته منفی بود زیرا هم فرصت چنین اقدامی را نمی یافتم و هم نوشتن شرح زندگی انسان را خودبینی و غرور، بی جا می دیدم.» مرحوم کاتوزیان می نویسد پاسخ هایی که می شنیدم از قوت خالی نبود... «هر حادثه پندی است، هر تصمیم مایه عبرتی، پس چرا باید از این مدرس طبیعی گریخت؟» استاد می نویسد: «ناچار باید اعتراف کرد که هدفم برپایه وسیله و تلاش است نه حصول نتیجه.»

در نهایت استاد کاتوزیان قبول می کند که ماحصل دلیل توجیه آرمانها و نظریه ها در لباس قصه و داستان که با حوادث و خاطرات همراه باشد برای خواننده به خصوص خوانندگان عادی قابل فهم و درک و گوارا است. مصداق قانع شدن استاد کاتوزیان برای شرح زندگی خود این بیت بود:

خوش تر آن باشد که سیر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

پدر حقوق ایران در ابتدای شرح زندگی خود خاطره ای نقل می کند: «...یکی از روزها که مادرم به منزل ما آمده بود و من پس از دورانی که از دانشگاه اخراج شده بودم [حدود ۱۰ سال] و انواع گرفتاری ها آزارم می داد بسان آدمی بودم که در پرتگاه ژرفی افتاده باشد... پس از ساعت ها کار نزد مادر رفتم و اظهار خستگی کردم. سخنم شکل شکایت نداشت، با وجود این مادرم به جای دلسوزی و...نگاهی از روی ملامت، بارم کرد و گفت که کار تو عبادت است، عابد راستین از کار خود لذت می برد و ملول نمی شود این توفیق الهی است و تو به جای شکرگذاری شکوه می کنی؟! او می نویسد که این سخن حکیمانه مادر مانند آبی که بر آتش بریزند شکوه ها را فرو ریخت و بر دل نشت. پس از آن هرگاه که از کار و مشکلات خسته می شوم به یاد این پند مادرانه می افتم... با زمزمه این بیت مثنوی خود را تسکین می دهم:

ما در این در که ملولان نیستیم تا ز بُعد راه هر جا بیستیم

اکنون می فهمم که قاعده زورمداری و ظلم به زیردستان اطاعت و تملق از قویتران است. آری پدر حقوق ایران ده سال از دانشگاه تهران اخراج بود و همراه با ناملایمات و خستگی، راه دور را ادامه داد و نایستاد. در ملاقاتی که این اواخر با همسرش داشتیم، سوالی مطرح کردیم که آیا قوانینی که ایشان براساس فقه ما تدوین کرده قوانین جامعی می باشد؟ همسر مرحوم کاتوزیان به نقل از ایشان پاسخ داد: «خمیر مایه قوانین ما باید همین باشد، ولی باید آن را پرورش و گسترش داد و به روز در آوریم به طوری که نیازهای جامعه امروز ما را پاسخ دهد.»
 روحش شاد و حشش بر ما حلال باد



قبل از انقلاب
مقطع دکتری
در همه رشته
ها دایر نشده
بود ولی بعد
از انقلاب این
مقاطع دایر
شد و عمومیت
پیدا کرد که
باعث شده
دانشجویان کار
تحقیقاتی انجام
دهند

آموزش عالی رکن اصلی پیشرفت و توسعه جوامع است ولی در جامعه ما درگیر معضلات و چالش‌های متعددی است. گسترش روز افزون این مشکلات باعث رکود اقتصادی و کاهش سهم ایران در پیشرفت‌های جهانی شده است.
دکتر غلامعباس توسلی جامعه‌شناس برجسته ایرانی، متولد ۱۳۱۴ تربیت حیدریه، دانش آموخته دانشگاه پاریس، اخذ دکترای دولتی (دکترای دنا) در رشته جامعه‌شناسی در سال ۵۴۳۱. بنیانگذار انجمن جامعه‌شناسی ایران مدیر گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، دریافت عنوان استاد برگزیده در سال ۲۸۳۱، دریافت جایزه و عنوان درجه یک دانشگاه به عنوان پژوهشگر برجسته سال ۲۸۳۱ تعدادی از آثار او عبارتند از: نظریه‌های جامعه‌شناسی (۱ و ۲) جامعه‌شناسی دینی، آینده بنیانگذاران جامعه‌شناسی، جامعه ایران در دنیای شرق از نظر نویسندگان فرانسوی و انگلیسی، مشارکت اجتماعی در شرایط جامعه آنومیک و... متن زیر حاصل گفتگو با ایشان است.

دکتر غلامعباس توسلی در گفتگو با پیام ابراهیم: زنان باید در مسابقه کشف استعداد و توانمندی قرار گیرند

فدای کمیت کرد
سهم زنان در رشته‌های فنی مهندسی از ۴ درصد در سال ۱۳۶۵ به ۳۰ درصد در سال ۱۳۸۸ افزایش پیدا کرده است. حق آموزش برابر برای زنان و مردان از جمله حقوق شهروندی است که تمامی اعلامیه‌های حقوق بشری بر آن تأکید دارند. سهمیه بندی جنسیتی یا حذف جنسیتی از سیاست‌هایی است که این اواخر اعمال شده، در دفترچه انتخاب رشته کنکور کارشناسی سال ۹۱، ۳۶ دانشگاه کشور دختران را در ۷۷ رشته تحصیلی نپذیرفتند. این حذف جنسیتی نه تنها شامل رشته‌هایی چون مهندسی الکترونیک، عمران و مکانیک بود بلکه برخی دانشگاه‌های کشور از پذیرفتن دختران در رشته‌هایی چون مهندسی اجتماعی، صنایع دستی، کارشناسی فرش و حسابداری نیز سرباز زدند. چه توجیهی

حضور کمی زنان در مراکز آموزش عالی مهم است یا رشد کیفی آنان، برای رشد علم و فناوری چه شاخص‌هایی باید مد نظر قرار گیرند؟

زهرا محمدزالی
طاهره حضرتی

حضور زنان در دوره بعد از انقلاب اسلامی رشد چشمگیری داشته است. به لحاظ کمی هم حضور زنان مهم است زیرا زنان دیگر در خانه نمی‌مانند تحصیل می‌کنند و حقوق معینی برای خود قائل می‌شوند، این نشان می‌دهد دوران در خانه ماندن زنان به پایان آمده، از لحاظ اجتماعی ممکن است سنت‌ها هم حفظ شود اما نمی‌توانیم این دگرگونی و تغییرات به وجود آمده را رد کنیم. زنان در گذشته یک درصد تحصیلات داشتند ولی امروزه در دوره دبیرستان تا ۹۰ درصد تحصیل می‌کنند. زنان فارغ التحصیل دانشگاه از لحاظ کمی رشد خوبی داشته‌اند. وقتی به کمیت توجه بیشتر شود از کیفیت کاسته می‌شود. با افزایش نسبت استاد به دانشجو در دانشگاه‌ها فرصت عمیق‌تر کردن آموزش دانشجویان از بین می‌رود، با افزایش دوره‌ها و مقاطع تحصیلی از کیفیت و اثر بخشی آموزش به همان نسبت کاسته شده است. قبل از انقلاب مقطع دکتری در همه رشته‌ها دایر نشده بود ولی بعد از انقلاب این مقاطع دایر شد و عمومیت پیدا کرد که باعث شده دانشجویان کار تحقیقاتی انجام دهند از منظر جامعه‌شناختی کیفیت و کمیت با هم لازم است و کیفیت را نباید

در این زمینه وجود دارد؟

سهمیه بندی دانشگاه ها بعد از انقلاب رشد پیدا کرده واز آنجا که تحصیل و آموزش حق مسلم افراد است به نظر می رسد مورد قبول نیست زیرا سهمیه بندی در جهت کمی کردن است ویا مسایل منطقه ای ویا خدمات به افراد خاصی است، به عنوان مثال در آمریکا سیاهپوستان حق نداشتند به دانشگاه سفید پوستان بروند، مسبب این امر عادت ها و رفتار اجتماعی و سنت های از پیش تعیین شده است و سهمیه بندی جنسیتی می تواند لطمه به روحیه دختران بزند. درصد ورود دختران در تمامی سطوح آموزشی در حال افزایش است واز همه مهمتر وقتی وارد بازار کار می شوند به دلیل اینکه غیبت های زیاد دارند، با اولویت دادن خانواده و تقسیم کار سنتی دچار تعارضاتی می شوند حقوق کم و مشاغل رده شغلی پایین و خدماتی، داشتن نیروی کار ارزان از مشکلات مربوط به این جنس است. اینکه در بعضی رشته ها حذف جنسیتی صورت گرفته هیچ گونه توجه علمی ندارد زنان باید در یک مسابقه کشف استعداد و توانمندی قرار بگیرند.

نهادی در ایران وجود دارد که متولی رشد کیفی دانشگاه ها باشد؟

شاخص هایی که در این زمینه در دانشگاه ها وجود دارد تعداد مقالات و تألیفات، تعداد ساعت تدریس اساتید برای اندازه گیری رشد کیفی است این هم طبقه بندی می شود و ابزار اندازه گیری وجود ندارد و الگوی آن برگرفته از کشور های غربی است. این ملاک ها باید تصحیح شود، رتبه جهانی ایران در زمینه رشد علمی خیلی پایین است باید هم جامعه و هم دانشگاه ها به سمت آن روند که توازن بین نیروی انسانی و رشد کیفی و تربیت متخصص برقرار شود.

چرا نظام آموزش عالی کشور، کار آفرین تربیت نمی کند؟ فارغ التحصیلان فاقد مهارت های مورد نیاز هستند این در حالی است که در نظام آموزش آمریکا از هر ۶ نفر یک نفر کار آفرین می شود و در کره جنوبی از هر ۱۲ نفر یک نفر کار آفرین است. جالب تر آن که یکی از شاخص های برتری دانشگاه های ژاپن تعداد فارغ التحصیلان شاغل آن است.

بین آموزش و کارآمدی اختلاف سطح وجود دارد یک نفر ممکن است در مباحث

نظری موفق باشد ولی کارایی نداشته باشد این روند در جوامع در حال توسعه بیشتر است. مگر این که یک دوره کارورزی برای فارغ التحصیلان به منظور کاربردی کردن آموزش گذاشته شود. تصمیمات دایران معمولا با چالش هایی روبرو است، مقاطع مختلف تحصیلی در ایران به صورت طرح های آموزشی بارها تغییر کرده است. مقطع راهنمایی دوره مهم و حساسی است اما متأسفانه در ایران حذف شده است. در زمان فرصت مطالعاتی در آمریکا آن چه برایم مشهود بود دانش آموزان در کنار فعالیت نظری باید کار می کردند و با کسب امتیاز به مقاطع بالاتر دست پیدا می کردند. دو آسیب در بحث های آموزشی ایران وجود دارد ۱- شرافیت آموزشی در ایران باعث شده همه

به دنبال مدرک گرایی و ارتقاء اجتماعی و کسب دروس نظری بروند و در همین راستا از کارایی افراد کاسته می شود ۲- عدم توجه به کاربردی کردن آموزش در ایران. این شیوه آموزش در ایران موجب عدم تحرک و عدم کارایی است که به صورت سنت درآمده است

آیا در جامعه ما نهادی هست که تعداد نیروی متخصص در هر رشته و فنی را برآورد کند؟

در ایران سازمان برنامه بودجه متولی است در برنامه توسعه اول و دوم به آن پرداخته شد. در ادامه هیچ برنامه ای نیست و هیچ برآورد کیفی انجام نمی گیرد. یک مطالعه به منظور دسترسی فارغ التحصیلان و جذب شدن در بازار کار و پیگیری آنان در مشاغل شان تا ۵ سال ضرورت دارد. هم به آموزش و هم کارایی کیفی باید توجه شود آموزش صرف دروس نظری به تنهایی نیروی متخصص و کارا تربیت نمی کند

دانشجویان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری زمان زیادی را صرف تدوین و کار بر روی موضوعات پایان نامه ها می کنند چرا پیگیری لازم در زمینه پایان نامه ها و کاربردی کردن آن ها صورت نمی گیرد؟

به دلیل آنکه ابزار آنرا نداریم این کار یک کار کیفی است که باید به آن پرداخته شود و مربوط به رابطه دانشگاه و صنعت می شود که در سال های اخیر تا حد محدودی مورد توجه قرار گرفته است.

در پایان در زمینه ارتقاء آموزش در ایران چه موضوعاتی باید در اولویت قرار گیرد؟

به طور کلی مورد توجه قرار گرفتن جنبه های مختلف آموزش عالی از پیچیدگی و غامض بودن خاصی برخوردار است که هم باید از نظر سازمانی و برنامه های آموزشی و همچنین روش ها و رویه های نو مورد توجه قرار گیرد و نمی توانیم به یک بعد آن توجه کنیم سنجیدن هدف های از پیش تعیین شده و سیستماتیک کردن دوره های آموزشی مختلف - فراهم کردن بستر مناسب برای تربیت اجتماعی افراد در حین آموزش و پیگیری آنان - ایجاد قدرت آفرینندگی و کارایی افراد با بروز استعدادها و خلاقیت باید همراه باشد. در جامعه به طور کلی یک حالت اتومی وجود دارد یعنی هنگام ها مشخص نیست و مسایل با هم سازگاری ندارند واز آموزش های مختلف بهره کافی برده نمی شود در کل باید حداکثر انرژی صرف بیشترین کارایی شود



پیرامون اسلام و مشارکت سیاسی زنان

آذر منصوری

مراد از مشارکت سیاسی زنان، حضور فعال آنان در کلیه امور سیاسی کشورهاست. به عبارت دیگر آن چه که در دنیای جدید برجستگی دارد، توجه به حضور فعال زنان در ساختار سیاسی، اعم از دولت و جامعه است. چه آن دسته از مبادی که برنامه‌های توسعه‌ای بلندمدت برای کشورها تدوین می‌کنند و چه مراجعی که قرار است این برنامه‌ها را تصویب و به قانون تبدیل کنند و چه مبادی که قرار است در اجرای برنامه‌ها نقش ایفا کنند. حذف زنان از این مبادی به معنی نادیده گرفتن تقاضا و نیاز نیمی از پیکره اجتماع است و در چنین وضعیتی اولین پیامد و مشکل اساسی که برجسته‌تر می‌نماید، عدم رشد و توسعه متوازن آن جوامع است. در واقع توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در صورت حذف زنان از کانون‌های قدرت میسر نخواهد بود. این حقیقتی است که غالب کشورهای دنیا به آن دست یافته‌اند و در پی تمهیداتی برای پر کردن این شکاف و رفع خلاء موجود هستند. آنچه که روشن است با خانه‌نشینی کردن زنان و نادیده گرفتن آنان در سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان نظام‌های مستقر، نه تنها توسعه متوازن امری دست نیافتنی است، بلکه عدم توجه به این ضرورت مهم، پیامدها و مشکلات اجتماعی را در جامعه به دنبال دارد که هر کدام در دراز مدت می‌تواند به یک بحران جدی نیز تلقی شود و علی‌القاعده حل آن‌ها تا مدت‌ها هزینه‌های مضاعفی را از یک طرف برای ساختار قدرت و از طرف دیگر برای جامعه به دنبال خواهد داشت...

از آنجا که رویکردی در کشور وجود دارد که با تقابل قرار دادن دین، مانع از این مشارکت در طول بیش از سه دهه پس از پیروزی انقلاب شده است، ضرورت دارد تا در ابتدا نگاه قرآن به عنوان اصلی‌ترین گواه خواست خداوند، مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

قرآن کریم همان طور که خودش اظهار میدارد بر پیغمبر نازل شد تا در سختی‌ها و مشکلات راهنمای بشریت باشد، اولین آیاتی که سال اول بعثت در مکه نازل شده بود تکویر آیات ۹-۸-۷ است. «و اذالنفوس زوجت و اذالمووده سئلت بای ذنب قتلت». (آنگاهی که نفوس پیوند شده و آنگاهی که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده است)، تأمل در آیات قبلی این آیه گزارش از واقعه بسیار عظیمی می‌دهد. به هم ریختن نظام کنونی کائنات، تیره و تاریک شدن و بی نور شدن خورشید، از جا کنده شدن کوه‌ها و ... آنگاهی که گناه‌های بزرگ پیش چشم افراد آورده می‌شود. در سال دوم بعثت سوره نباء آیه ۸: «و خلقنا ازواجاً ما شما را زن و مرد آفریدیم. آیات متعددی از سال اول تا پایان هجرت پیامبر در القای نقش یکسان زن و مرد در آن دوره که هر کدام مقتضیات زمانی خاص خود را داشته نازل شده است. اما در سال پنجم هجرت سوره حدید (۵۷) آیات ۱۲-۱۳ و ۱۷ فصل دیگری از جایگاه زن را به تصویر می‌کشد. ۱۲: «یوم تری المومنون و المومنات یسعی نورهم بین یدیهیم و بایمانهم بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ذالک هو الفوز العظیم. یوم یقول المنافقون و المنافات للذین امنوا انظرونا نقتبس من نورکم». ۱۳: «قیل ارجعو و رانکم فالتمسوا نورا فضررب بینهم بسور له باب باطنه فیه رحمه و ظاهره من قبله العذاب...» ۱۷: «ان المصدقین و المصدقات و اقروالله قرصاً حسناً یضاعف لهم و لهم اجر کریم». روزی که مردان و زنان با ایمان را ببینی در حالی که می‌شتابند نورشان بین دست‌هاشان و به جانب راستشان بشارت شما امروز بهشت‌هایی است که از زیر آن نهرها روان است. جاودانیان در آن این است آن کامیابی بزرگ روزی که مردان و زنان منافق به آنان که ایمان آوردند می‌گویند: نظر کنید به ما تا اقتباس نماییم از نور شما. گفته شد که برگردید به عقب، پس بجویید نوری پس کشیده شد میانشان دیواری که در آن دری است که باطن آن رحمت است در آن و ظاهرش از پیش آن است عذاب. آیات ۱۲ و ۱۳: اول در آیه ۱۲ زنان و مردان مؤمن را در یک گروه ایمانی جا می‌دهد و می‌فرماید که این گروه برای خودش نوری و راهنمایی دارد که بر طبق آن مردان و زنان حرکت می‌کنند. در آیه ۱۳ زنان و مردان منافق را در یک گروه قرار می‌دهد و جهت حرکتشان به گونه‌ای است که برایش سخت ارجع و رجوع و بازگشت به کار برده و دور افتادن از قائله تکامل نیز همین است، اما دلیل داشتن نور خداوند در آیه ۱۱ قرض دادن به خدا می‌داند.

بر طبق آیه ۱۷ نیز مردان و زنان مومن ایمان به خدا دارند و در راه او از آنچه که دارند انفاق می‌کنند. یعنی از مالشان و جانشان در راه خدا ایثار می‌کنند که باز هم در آیه ۱۰

همین سوره به آن اشاره گردیده است. در آیه ۱۷ درباره این موضوع تأکید شده که آن زنان و مردانی که راه خدا را تصدیق می‌کنند و در راه آن کار می‌کنند به خداوند قرض میدهند که در حقیقت به معنی خرج کردن از مال و جانشان در راه خدا و بندگانی وی است. قرضی بدون چشم داشت که برای آن‌ها اجر بزرگی است.

در این آیات زنان و مردان به دو طبقه تقسیم شده‌اند. زنان و مردانی که در راه تکامل حرکت می‌کنند و در این راه از هر ایثاری فروگذاری نمی‌کنند و گروهی دیگر که در جهت مخالف آن حرکت کرده و به راه غیر خدا منحرف می‌شوند. نشانه‌های بارز این زنان و مردان مومن انفاق و ایثار در راه خداست و قیام به قسط نیز از همین مبدا سرچشمه می‌گیرد. سال ۵ و ۶ هجری سوره ۳۳

آیات ۳۵ تا ۴۵ نیز همین تقسیم بندی را در قرآن کریم می‌بینیم: ۳۵ «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» «همانا کلیه مردان و زنان مسلمان مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان اهل طاعت و عبادت و مردان و زنان راستگوی و مردان و زنان صابر و مردان و زنان خداترس و خاشع و مردان و زنان خیرخواه مسکین نواز و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان با حفاظ خود دار و مردان و زنانی که یاد خدا بسیار کنند برای همه آن‌ها خدا مغفرت و پاداش بزرگ مهیا ساخته است.» آیات دیگر تا آیه ۴۵ سوره احزاب نیز تداوم همین نگاه مشهود است. تمامی آیات فوق بر نقش برابر زنان و مردان در ایفای مسئولیت اجتماعی دلالت دارد و بر همین اساس نمی‌توان با اتکاء به مبانی اعتقادی زنان را به کنج خانه‌ها کشاند و از حضور در محافل سیاسی و به طبع آن مسئولیت‌های اجتماعی باز داشت. مصداق این نگاه در عصر پیامبران دیگر الهی نیز به چشم می‌خورد؛ آسیه همسر فرعون، بلقیس ملکه‌های از دودمان پادشاه کشور صبا در عصر سلیمان پیامبر، خدیجه (ص) که همراه پیامبر اسلام بود. بنابر آنچه گفته شد، نقش زن و مرد مسلمان بدون هیچ تفاوتی در قیام به قسط و انفاق و ایثار یکسان است و آنچه موجب تفاوت می‌شود نوع رفتار آنان است نه زن یا مرد بودنشان. نوع دیگر این ایفای مسئولیت اجتماعی را باید در رفتار و نوع زندگی دخت گرامی پیامبر جست‌وجو کرد. هم او که از یک سو فضه کنیز اهدایی پیامبر را به آموختن ترغیب می‌کند و از سوی دیگر در تمامی مراحل عمر کوتاهش مصداق تمام عیار کوثر می‌شود. چرا که خداوند او را کوثر نامیده بود و پیامبر(ص) نیز مادر پدر پاره تنش خطاب می‌کرد و در زمانه‌ای که دختر داشتن ننگ بود فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و...

بنابراین نه تنها مکتب ما در ایفای مسئولیت و نقش اجتماعی و سیاسی هیچ تفاوتی را بین زنان و مردان قائل نیست، بلکه هر به دو نقشی یکسان و برابر داده است و تکلیف برای زنان و مردان مسلمان یکی است.

نقش زن و مرد
مسلمان بدون
هیچ تفاوتی در
قیام به قسط
و انفاق و ایثار
یکسان است
و آنچه موجب
تفاوت می‌شود
نوع رفتار آنان
است نه زن یا
مرد بودنشان



پیشینه حضور روحانیون در دانشگاه‌ها

با پیروزی انقلاب اسلامی، پدیده‌های بی سابقه‌ای در ایران به وجود آمدند که به مرور قانونمند و نهادینه شدند، اما اگر چنین پدیده‌ها را نمی‌دانستیم به نظر نگارنده، هیچ اتفاق یا تغییر تعیین‌کننده‌ای در عرصه سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی رخ نمی‌داد. یکی از این پدیده‌ها، حضور روحانیون در دانشگاه‌هاست. علی‌القاعده، جمعی از کنشگران سیاسی یا فرهنگی، این نظر را قبول ندارند و می‌پندارند اگر دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه، اتاقی در دانشگاه‌های کشور نمی‌داشتند و مثلاً به ارشاد و راهنمایی دانشجویان و اساتید و مدیران مراکز آموزش عالی نمی‌پرداختند، چه‌ها که نمی‌شد! اگر احدی از این کنشگران سیاسی یا فرهنگی با خواندن این مقاله، تمایل پیدا کرد که در زد دیدگاه نگارنده، اظهار نظر فرماید، بنده هم دلائل خود را خواهیم نوشت. البته منظور از نگارش این نوشته، بیان تاریخچه کوتاهی از چگونگی حضور آقایان روحانی در دانشگاه‌هاست. بنابراین بحث و تحلیل نتیجه حضور آنان را به مقاله‌ای دیگر وا می‌گذاریم.

آنجا حضور پیدا کردند، دانشگاه‌های متعدد شهرهای سراسر ایران بود. البته در ابتدای امر، روحانیون برای تدریس دروس معارف اسلامی به دانشگاه‌ها می‌رفتند، اما پس از پایان یافتن تعطیلی مراکز آموزش عالی، که به بهانه انقلاب فرهنگی، صورت گرفته بود، روحانیان متعددی تحت عنوان نمایندگان آیت الله العظمی منتظری، به دانشگاه‌ها رفتند و به مرور نهادی برای سازماندهی آنان شکل گرفت. در این جا با نقل جملاتی از سخنان مرحوم آیت الله منتظری، ضرورت و چگونگی شکل‌گیری این نهاد مذهبی را

خدا بر درجات عالی مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری بیفزاید که این روحانی بی ریا و آزاداندیش، در بدو پیروزی انقلاب با این تصور روز می‌گذراند که حضور روحانیون در مراکز گوناگون اداری، آموزشی، نظامی و فرهنگی می‌تواند آموزه‌های اسلامی را در این گونه مراکز که از دوران رژیم گذشته برجای مانده است، گسترش دهد. بنابراین سعی



مصطفی ایزدی

می‌کرد طلاب جوان و فضایی حوزه‌های علمیه قم و دیگر حوزه‌های کشور را تشویق کند که در صورت درخواست دوایر گوناگون، به این دوایر و مراکز بروند و در اسلامی کردن آن‌ها تلاش نمایند.

مهمترین جاهایی که دانش‌آموختگان حوزوی به دستور آیت الله منتظری در

مرور می‌کنیم:

۱- دانشجو و روحانی دو عنصر اصلی بنای جامعه می‌باشند و با نزدیک شدن و درک یکدیگر و پیوند فکری و عملی با هم اجتماع را از حالت ایستایی و عقیم بودن نجات داده سرانجام یک جامعه پر تحرک و پویا به وجود می‌آورد. (پیام به دانشسراهای اصفهان ۱۳۵۸/۷/۴)

۲- از آنجا که انقلاب اسلامی ما بر محور کسب استقلال کامل با شعار نه شرقی نه غربی شروع و پیروز شد طبیعی است که برای تامین نیازها و رفع مشکلات آن نمی‌توان از الگوهای وارداتی شرقی و غربی استفاده کرد؛ بلکه باید ملت مسلمان ما با ابتکار و خلاقیت و روشنفکری خود پاسخگوی آن‌ها باشد و مهمترین منبعی که باید نیروهای لایق و متعهد به فرهنگ انقلاب را تربیت کند حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های کشور می‌باشد. مسئولین حوزه و دانشگاه‌ها باید با تشریح مساعی و همفکری نزدیک و ایجاد زمینه‌های تبادل فکری و فرهنگی بین دو قشر عظیم روحانی و دانشجو قدم اول را بردارند. آن‌ها باید ترتیبی بدهند که این دو نیروی خلاق و سازنده بتوانند مکمل یکدیگر باشند و از تجربیات و آموزش‌های مثبت یکدیگر بهره‌مند شوند. (پیام به مناسبت دهه فجر ۱۳۶۰/۱۱/۱۱)

۳- آنچه موجب ارزش معنوی علوم مختلف خواهد بود، چه در دانشگاه‌ها و چه در حوزه‌ها [صرفاً] مساله تحصیل علم و عالم شدن و کسب تخصص در یک علم و رشته‌ای نیست، بلکه باید علاوه بر علم، تعهد دینی و تقوا هم باشد. روی همین اصل باید به مساله تعهد معنویت در دانشگاه‌ها بسیار توجه کرد. (کیهان ۱۳۶۳/۱۰/۲)

۴- دانشجو باید زیربنای فکری‌اش اسلام و عقاید اسلامی باشد. پس در کنار اساتید، لازم است در دانشگاه‌ها اساتیدی که زیربنای اعتقادی دانشجویان را بسازند که افرادی معتقد به اسلام، آگاه به معارف اسلامی و متعهد و با تقوا بار بیایند. این اساتید به این ترتیب در دانشگاه‌ها لازم‌اند. بنابراین ستاد انقلاب فرهنگی تصمیم گرفت افرادی تعیین شوند که بخواهند معارف اسلامی را در دانشگاه تدریس کنند و زیر نظر داشته باشند و آن را به من محول کرده‌اند. (در دیدار با اعضای ستاد انقلاب فرهنگی و جهاد دانشگاهی ۱۳۶۲/۳/۷)

ستاد انقلاب فرهنگی در تاریخ ۱۳۶۱/۸/۲۵ مقررات مربوط به مدیریت آموزش عالی و سازماندهی دانشگاه‌ها را تصویب کرد. در فصل اول نظامنامه مربوط به سازمان درون دانشگاه‌ها، قسمت مدیریت دانشگاه آمده: «ماده ۵ - معاون فرهنگی هر دانشگاه توسط آیت الله منتظری معرفی می‌شود و با حکم وزیر فرهنگ و آموزش عالی منصوب می‌گردد.» حضرت آیت الله ضمن پرهیز از دخالت در امور اداری و اجرایی دانشگاه، پاسخ دادند که رئیس دانشگاه مسئول اجرایی دانشگاه است، چه لزومی دارد این [روحانیون] به عنوان معاون او باشند. این شخص بایستی هم خودش و هم افرادی که معین می‌کند کسانی باشند که بتوانند معارف اسلامی را تدریس کنند.

پیش از این، دانشجویانی که در دانشگاه‌های کشور، انقلاب فرهنگی را پیگیری می‌کردند، درخواست‌هایی از فقیه عالیقدر، برای معرفی یک نماینده در دانشگاه‌ها داشتند. در فروردین ۱۳۵۹ سمینار دانشجو و دانشگاه در دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران تشکیل شد. این سمینار قطعنامه‌ای را به عنوان نتیجه چند روز بحث و تبادل نظر صادر کرد که در قسمتی از آن آمده است: «از آیت الله منتظری، الگوی علم و تقوا می‌خواهیم که نظارت بر این رسالت انقلابی را در تمام دانشگاه‌ها به دوش بکشد...» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱/۲۷)

پس از درخواست ستاد انقلاب فرهنگی و تشکل‌های دانشجویی دانشگاه از حضرت آیت الله العظمی منتظری، مبنی بر معرفی نمایندگان خود در دانشگاه‌ها، ایشان به مرور تعدادی از علماء و فضلاء حوزه را به عنوان نمایندگان خود به دانشگاه‌ها معرفی کرد. اسامی کسانی که در مرحله اول از طرف فقیه عالیقدر حکم گرفتند به شرح زیرند:

۱- سید علیمحمد دستغیب و شیخ اسدالله ایمانی، دانشگاه شیراز. ۲- شیخ رضا گلسرخی، دانشجویان ایرانی مقیم هند. ۳- شیخ عباسعلی سلیمانی، دانشگاه مازندران. ۴- شیخ محی‌الدین فاضل، مرکز علوم پزشکی. ۵- شیخ محمد اخلاقی‌نیا، دانشگاه کرمان. ۶- شیخ حجت الله قاسمی، دانشگاه اصفهان. ۷- شیخ محمدحسن احمدی،

دانشگاه امیرکبیر (پلی تکنیک تهران). ۸- سیدمهدی عبادی، دانشگاه سیستان و بلوچستان. ۹- شیخ احمد غروی، دانشگاه تبریز. ۱۰- شیخ محمد مهدی قدوسی، دانشگاه علم و صنعت تهران. ۱۱- شیخ غلامرضا سلطانی، مجتمع علوم انسانی تهران (دانشگاه علامه طباطبائی). ۱۲- شیخ محمدحسین زرنزی، دانشگاه رازی باختران (پس از ایشان شیخ محمدعلی موحدی کرمانی نماینده آیت الله منتظری در دانشگاه رازی کرمانشاه شد). ۱۳- شیخ مصطفی مرسلی، دانشگاه صنعتی شریف. ۱۴- شیخ محمد وحیدی، دانشگاه بوعلی همدان. ۱۵- سید محمد حسینی کاشانی، مدرسه علوم کاشان (دانشگاه کاشان). ۱۶- شیخ محمد لشکری، مجتمع آموزش عالی قزوین (دانشگاه بین‌المللی امام خمینی). ۱۷- سید علی اکبر قریشی، دانشگاه ارومیه. ۱۸- سید محسن موسوی تبریزی، دانشگاه شهید بهشتی. ۱۹- شیخ محمدعلی امینیان، دانشگاه گیلان. ۲۰- شیخ محمود مروی، مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی تهران. ۲۱- شیخ محمد حسن طاهری، دانشگاه الزهرا «س» (بعد از ایشان شیخ محمدعلی فیض به دانشگاه الزهرا «س» رفت). ۲۲- شیخ اسماعیل فردوسی پور، دانشگاه تربیت مدرس. ۲۳- شیخ عباس محفوظی، دانشگاه تهران. ۲۴- سید ابوالفضل موسوی تبریزی، مجتمع دانشگاهی فنی- مهندسی (دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی). ۲۵- سید مرتضی موسوی جروکانی، دانشگاه صنعتی اصفهان. ۲۶- شیخ محمد ایمانی، دانشگاه تربیت معلم (دانشگاه خوارزمی). ۲۷- شیخ محمد کاملان، دانشگاه مشهد. ۲۸- شیخ یحیی سلطانی، مجتمع پزشکی قدس تهران. ۲۹- شیخ حسن همتی، دانشگاه اهواز.

یادآور می‌شود که در حکم این افراد عبارت «جناب عالی مسئولیت کمیته فرهنگ اسلامی دانشگاه... را بپذیرید» ذکر شده، اما این‌ها به عنوان «نمایندگان حضرت آیت الله العظمی منتظری» مشهور شدند. در جریان نصب مسئولان کمیته فرهنگی دانشگاه‌ها، وظایفی برای آنان تعریف شد و ستاد انقلاب فرهنگی شرح وظایفی برای آنان مدون کرد. البته گاه و بیگاه فقیه عالیقدر نیز رهنمودهایی به نمایندگان خود در دانشگاه‌ها داشتند، از جمله: «آقایان در دانشگاه‌ها سعی کنند در کانال گروه خاص قرار نگیرند و جنبه روحانیت خود و بی طرفی نسبت به همه افراد و اقشار اسلامی دانشگاه‌ها را حفظ کنند و هیچگاه خود را درگیر اختلافات گروهی نکنند و...»

در ماده ۳ آئین نامه شرح وظایف نمایندگان آیت الله منتظری در دانشگاه‌ها، مقرر شده است که یک دفتر مرکزی جهت رفع مشکلات نمایندگان و ایجاد هماهنگی بین قسمت‌های مختلف مربوط به دانشگاه‌ها تشکیل شود. پس از تصویب این آئین نامه، فقیه عالیقدر طی حکمی آیت الله محمدی گیلانی را مامور تشکیل این دفتر مرکزی نمود. متن حکم آیت الله العظمی منتظری به این شرح است:

**در مدت شش
سالی که
نمایندگان فقیه
عالی قدر در
دانشگاه‌ها زیر
نظر ایشان
فعالیت می‌کردند،
تشکل‌های
دانشجویی و نیز
اساتید و مدیران
دانشگاه‌ها با این
نهاد برآمده از
حوزه‌های علمیه
همکاری‌های
سودمندی
داشتند**

**اگر در سال‌های
پایانی آیت الله
منتظری، از
خودشان در چند
و چون ضرورت
و عملکرد
نمایندگان وی
در دانشگاه‌ها
پرسش
می‌کردیم، با
انتقادی از خود
پاسخ می‌داد**

«بسمه تعالی. جناب مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد محمدی گیلانی دامت افاضاته، پیرو اجرای مصوبه ستاد انقلاب فرهنگی مبنی بر اعزام نمایندگانی از طرف اینجانب به دانشگاه‌ها جهت تشکیل کلاس‌های معارف اسلامی و نظارت بر خط فکری و عقیدتی دانشگاه‌ها، در رابطه با مشخص نمودن حدود وظایف نمایندگان اعزامی طی نشست‌های متعددی که نمایندگان وزارت علوم و ستاد انقلاب فرهنگی و جهاد دانشگاهی و فضلالی اعزامی به دانشگاه‌ها ترتیب دادند، قرار بر این شد که یک دفتر مرکزی متشکل از یکی از علما و فضلالی متعدد و سه مشاور لایق از وزارت علوم، نمایندگان اعزامی و مرکزیت جهاد دانشگاهی جهت انجام مسئولیت‌های مندرجه در آئین‌نامه تعیین گردد. بنابراین با توجه به مراتب فضل و لیاقت حضرت عالی، مقتضی است جنابعالی مسئولیت سرپرستی این دفتر را بپذیرید و سعی کنید ضمن حفظ هماهنگی کامل بین نمایندگان اعزامی به دانشگاه‌ها با وزارت علوم و ستاد انقلاب فرهنگی و جهاد دانشگاهی، دروس و مباحث معارف اسلامی دانشگاه‌ها را از هر نظر غنی و پر محتوا بنمایید و اگر احیاناً شبهات و نارسائی‌هایی از نظر علمی و فلسفی احساس کردید به نحو احسن مرتفع فرمایید. امید است ارگان‌های فوق‌الذکر و فضلالی اعزامی به دانشگاه‌ها با تشریک مساعی لازم وجود جنابعالی را مغتنم شمرده، بتوانند در جهت تحقق اهداف الهی انقلاب فرهنگی حداکثر بهره‌برداری را بنمایند. توفیق همگان را در خدمت به اسلام و حفظ دستاوردهای انقلاب عظیم اسلامی از خدای بزرگ مسئلت دارم. قم، ۱۳۶۲/۶/۸، حسینعلی منتظری»

پس از تشکیل دفتر مرکزی نمایندگان آیت الله منتظری در دانشگاه‌ها، این دفتر تا زمانی که فقیه عالیقدر در درون حاکمیت فعالیت داشت، یعنی تا پایان سال ۱۳۶۷، با برپایی سمینارها و همایش‌های گوناگون، ضمن تبیین وظائف محوله به نمایندگان مذکور، مباحث علمی مربوط به دروس معارف اسلامی در دانشگاه‌ها را نیز مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت.

در تاریخ ۱۳۶۲/۹/۲۹ ستاد انقلاب فرهنگی، اساسنامه جهادهای دانشگاهی را به تصویب رساند. در ماده ۴ آن که تشکیلات جهاد دانشگاهی را شرح می‌دهد، تصویب شده است که آیت الله منتظری نماینده‌ای را جهت عضویت در شورای مرکزی جهاد دانشگاهی معرفی نمایند. پیرو این تصویب و درخواست از حضرت آیت الله العظمی منتظری، ایشان در تاریخ ۱۳۶۲/۱۱/۱۵ طی حکمی آقای سیدهادی خامنه‌ای را برای نظارت بر جریان فکری و سیاسی شورای مرکزی جهاد دانشگاهی منصوب کرد.

در مدت شش سالی که نمایندگان فقیه عالی‌قدر در دانشگاه‌ها زیر نظر ایشان فعالیت می‌کردند، تشکلهای دانشجویی و نیز اساتید و مدیران دانشگاه‌ها با این نهاد برآمده از حوزه‌های علمیه همکاری‌های سودمندی داشتند. مرحوم آیت الله منتظری، ایجاد وحدت بین حوزویان و دانشگاهیان را در این می‌دید که به گونه‌ای سازمان یافته و تشکیلاتی دانشگاه و حوزه را به هم وصل نماید. این خواسته، ابتدا با راه اندازی دفتری در حاشیه حوزه علمیه قم، تحت عنوان دفتر ارتباط حوزه و دانشگاه - که اکنون از سرنوشت و نوع فعالیت آن خبری در دست نیست - شکل عملیاتی به خود گرفت، اما حوزویان استقبال چندانی از آن نکردند، زیرا چهره‌های انقلابی حوزه‌های علمیه، در تهران و مراکز استان‌ها به مسئولیت‌های مهم رسیده بودند و ایضا در ارگان و نهادهای متعدد، از جمله قوه قضائیه و شورای نگهبان و سایر مراکز حکومتی دستشان بند بود. آنچه در قم و سایر مراکز حوزوی باقی مانده بودند، با دانشگاه و دانشگاهیان رابطه حسنه‌ای نداشتند. در حوزه علمیه قم، چهره‌های سرشناسی همچون محمدتقی مصباح یزدی مانده بودند که حتی در سال‌های بعد از آن هم در نماز جمعه دانشگاه تهران گفت که بیش از ۸۰ درصد اساتید دانشگاه‌ها با اسلام بیگانه‌اند. دفتر ارتباط حوزه و دانشگاه، کار مهم و موثری برای برقراری ارتباط دانشگاهیان و حوزویان انجام نداد. این در حالی بود که حضور فضلا و علمای انقلابی و روشنفکر می‌توانست در این ارتباط موثر باشد.

نکته در خور توجه که آن مرحوم در انتخاب نمایندگان خود مد نظر قرار می‌داد این بود که هرگز به جناح یا تفکر خاصی تکیه نکرد و افرادی را انتخاب

می‌نمود که به دو جناح سیاسی اصلی کشور مربوط می‌شدند از طرفی مراقبت می‌کرد که نمایندگانشان در راستای منافع حزبی و گروهی خود اقدام به فعالیت سیاسی نکنند. وانگهی به طور مرتب به آنان توصیه می‌کرد که بر دانشجویان و اساتید فخر نفرشند و آقایی نکنند و در امور مربوطه، همراه دانشگاهیان باشند. سعی آن مرحوم این بود که نگذارند نمایندگان وی به گونه‌ای رفتار کنند که جوانان دانشگاهی از روحانیون و حوزویان فاصله بگیرند. اگر این مراقبت دائمی و توصیه‌های مکرر فقیه عالیقدر نبود، چه بسا حضور روحانیان در دانشگاه‌ها، نتیجه عکس می‌داد و آن‌ها با رفتار از موضع بالا، دانشجویان را از همراهی با حوزویان بیزار می‌کردند. واقعیتی که در سال‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم.

با پایان یافتن دوران همراهی فکری و اجرایی آیت الله العظمی منتظری با امام خمینی در نوروز ۱۳۶۸، جمعی از نمایندگان ایشان تحت عنوان نماینده ولی فقیه در دانشگاه‌ها، مسئولیت خود را حفظ کردند و جمعی از آنان به دلیل ابهامی که در کنار گذاشتن فقیه عالیقدر داشتند، مورد بی‌مهری تازه به دوران رسیده‌ها قرار گرفتند و به مرور دانشگاه‌ها را ترک کردند. بدیهی است به جای آنان طلاب جوانی مسئولیت کنار گذاشته شده‌ها را پذیرفتند که متعلق به یک جناح بودند. روش و منش کسانی که از نصایح و ملاحظات حضرت آیت الله العظمی منتظری برخوردار نبودند و به جای نمایندگان ایشان در دانشگاه‌ها نشستند، این بود که به فعالیت سیاسی در راستای اهداف جناح متعلقه بپردازند از آن تاریخ تاکنون ۲۵ سال می‌گذرد. در این مدت، رفتارها به گونه‌ای متفاوت از روحانیون حاضر در دانشگاه‌ها سرزده است. نتیجه آن اکنون چندان قابل بررسی نیست، اما می‌توان حدس زد که بین دانشگاهیان و آنان شکاف‌هایی نمودار شده است. فصل بررسی آثار حضور آقایان طلاب و فضلا به عنوان نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه، روزی فرا خواهد رسید. آن گاه می‌توان به نتیجه آن دسترسی پیدا کرد و آن را تحلیل نمود.

پس از رویداد نوروز ۱۳۶۸ که فقیه عالیقدر از به دوش کشیدن عنوان تشریفاتی قائم مقام رهبری، آسوده شد، بعضی از تشکلهای سیاسی دانشگاه‌ها، از این که معظم له پای روحانیون را به دانشگاه‌ها باز کرده، انتقاد داشتند. قطعاً دانشجویان و تشکلهای دانشجویی غیر وابسته به ارگان‌های شبه نظامی نیز امروزه این انتقاد را به اقدام سی سال قبل مرحوم آیت الله منتظری در ایجاد دفتر نمایندگی در دانشگاه‌ها دارند، اما باید هر اقدامی را در زمانه خود به نقد گذاشت. شاید اگر در سال‌های پایانی عمر شریف آن بزرگمرد، از خودشان نیز در چند و چون ضرورت و عملکرد نمایندگان وی در دانشگاه‌ها پرسش می‌کردیم، با توجه به حال و روز فعلی نهاد فوق‌الذکر، با انتقادی از خود پاسخ می‌داد. رحمت الله علیه.



دانشگاه و سیاست

چکیده:

«بحث تسان دانشگاه و سیاست و کم و کیف رابطه متقابل آن دو از مباحث کلیدی و حیاتی جامعه ماست. زیرا بدون تبیین دقیق و روشن مفهوم و شأن و جایگاه و نقش هریک بر رشد و توسعه همه جانبه جامعه، امکان آسیب‌شناسی آفات و بیماری‌های مهلک اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و... از بین رفته و جامعه توان مقابله با علل و عوامل انحطاط دین و اخلاق و فرهنگ را از دست می‌دهد. از این رو، همان‌گونه که اصلاح نگرش به دانشگاه و سیاست می‌تواند دانشگاه را به موتور محرک توسعه و پیشرفت جامعه تبدیل کند، نگرش نادرست به آن دو نیز می‌تواند موجبات مرگ علم و دانشگاه، و انحطاط اخلاقی و فرهنگی جامعه را فراهم نماید.»

چگونگی برخورد با موانع و عواملی که حیاتشان در نفی حق پرشگری است. رسالت فرهنگی دانشگاه نیز ناشی از ماهیت آن است؛ زیرا دانشگاه تنها مرکز پرورش و تأمین مدیران آینده جامعه است و تمامی پزشکان، مهندسیین، وکلا، قضات، وزرا، نمایندگان مجلس و تمامی متخصصین در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی محصول این نهاد هستند و به بیان دیگر دانشگاه که بهترین استعدادهای امروز را در اختیار دارد و دانشجویان فعلی و مدیران بالقوه فردای جامعه را برای ساختن فردای جامعه پرورش می‌دهد؛ از یک سو، با شناخت نقاط قوت و ضعف فرهنگی جامعه، از سوی دیگر

دانشگاه یک نهاد علمی و فرهنگی است و این دو ویژگی ظرافتهایی را در جایگاه این نهاد و رابطه آن با سایر نهادهای اجتماعی از جمله نهاد سیاست مطرح می‌کند. این دو ویژگی بیانگر این است که دانشگاه حامل دو وظیفه و رسالت اساسی است که نفی و سلب هر یک، فلسفه وجودی دانشگاه را با چالش جدی روبرو می‌کند. رسالت نخست تولید علم است و رسالت دوم اصلاح و ارتقاء فرهنگ جامعه. رسالت نخست تحقق نمی‌یابد مگر از طریق به رسمیت شناختن حق پرشگری؛ زیرا علم محصول سؤالاتی است که ذهن بشر را به تکاپو و جست‌وجو واداشته و پاسخ هر سؤال (در هر زمینه که باشد) بر گنجینه علمی بشر می‌افزاید؛ به بیان دیگر علم بدون سؤال مثل سقف بدون ستون و زیرساخت است. بنابراین دانشگاه بستری است برای تحقق حق پرشگری در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... و تقویت آن از طریق: آموزش آفرینش و طرح سؤال و تمرین پرشگری و نیز آموزش

محمد حسین
فرجی‌ها*

آنچه دانشگاه‌ها را عقیم و حتی منحط می‌کند سیاست زدگی دانشگاه‌ها و انتخاب مدیریت آن‌ها بر اساس روابط و وابستگی سیاسی و به بیان دیگر دخالت سیاست در حریم علم و فرهنگ است

آسیب‌شناسی بیماری‌های فرهنگی و علل و عوامل پیدا و پنهان هریک، نقش خود را در راستای اصلاح و ارتقاء فرهنگ جامعه ایفا می‌کند.

اما در باب این که سیاست چیست و چه نقشی در تعالی یا انحطاط جامعه ایفا می‌کند سخن بسیار است و مجال و مقال دیگری را می‌طلبد. در این نوشتار سخن بر سر این است که شأن سیاست و رابطه آن با دانشگاه چیست؟ سیاسی شدن دانشگاه‌ها چه معنا و مفهومی دارد؟ آیا نگرانی‌های برخی از دست اندرکاران سیاسی و حتی دانشگاهی از سیاسی شدن دانشگاه‌ها توجیه منطقی دارد یا ناشی از نگاه نادرست آنان به مقوله رابطه دانشگاه و سیاست است؟ در یک نگاه ساده سیاست یعنی تدبیر درست امور (خانواده، جامعه و...) و قرار دادن هر یک از اجزاء در جایگاه خود و تنظیم درست روابط بین آن‌ها. براین اساس وظیفه سیاست و نظام سیاسی قرار دادن تمامی اجزاء جامعه از جمله دانشگاه در جایگاه حقیقی خود، به گونه‌ای که بتواند به دو رسالت اساسی تولید علم و اصلاح و ارتقاء فرهنگ جامعه عمل بپوشاند.

سیاسی شدن دانشگاه نیز به معنای حساس شدن اقشار دانشگاهی به نیازها، واقعیات و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و... جامعه است و تلاش مستمر آگاهانه و متعهدانه برای شناخت ریشه‌ها و علل و عوامل ناهنجاری‌ها در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی. این گونه سیاسی شدن دانشگاه نه تنها منحل آرامش و امنیت جامعه نیست، بلکه لازمه بقا و سلامت و کمال حیات اجتماعی است. آنچه حیات علمی و فرهنگی دانشگاه و سلامت حیات جامعه را تهدید می‌کند و باید نگران آن بود، سیاسی شدن مدیریت فرهنگی و انتخاب مدیران براساس روابط سیاسی بدون توجه به معیارهای علمی، و دخالت و سلطه فرهنگ سیاسی مبتنی بر زور و به بیان دیگر حاکمیت گفتمان زورمدارانه و غیر پاسخگو بر دانشگاه است که منجر به عقیم شدن و انحطاط علمی و فرهنگی دانشگاه می‌گردد.

بنابراین شأن دانشگاه و نقش مؤثر آن در همه تحولات اجتماعی و حتی تعالی و انحطاط جامعه اقتضا می‌کند که نظام سیاسی تمامی استعداد و تلاش خود را برای غیر سیاسی کردن مدیریت دانشگاه‌ها و انتخاب آنان براساس موازین و معیارهای شفاف و دقیق علمی و فرهنگی، در یک روند دمکراتیک توسط خود دانشگاهیان به کار گیرد؛ تا مدیریت در برابر اساتید و دانشجویان مسئول و پاسخگو باشد، نه در برابر نهادهای اقتدارگرای بیرونی. غیرسیاسی شدن مدیریت دانشگاه‌ها می‌تواند زمینه را برای حرکت دانشگاه‌ها به سمت جایگاه حقیقی خود یعنی تولید علم و فرهنگ فراهم کند. آنچه دانشگاه‌ها را عقیم و حتی منحط می‌کند سیاست زدگی دانشگاه‌ها و انتخاب مدیریت آن‌ها بر اساس روابط و وابستگی سیاسی و به بیان دیگر دخالت سیاست در حریم علم و فرهنگ است.

متأسفانه در اکثر کشورهای جهان سوسوم به دلیل حاکمیت حکومت‌های مستبد و خطرناک‌تر از آن رسوخ فرهنگ استبداد در اندیشه و عمل و اخلاق و روان جامعه، میل سیاست به این است که تمامی ارکان و اجزاء جامعه حتی دانشگاه نیز تحت سیطره سیاست قرار گرفته و مجری منویات او باشد. در چنین جوامعی که هر گونه انتصاب یا تغییر در مدیریت دانشگاه تحت تأثیر جذر و مد سیاسی قرار گرفته و با به قدرت رسیدن جناحی و کنار رفتن جناح دیگر، تمام یا بخش عظیمی از وابستگی به جناح منتصب جایگزین وابستگی به جناح دیگر می‌گردند؛ از یک سو مدیریت دانشگاه‌ها براساس رابطه و وابستگی سیاسی منصوب می‌شوند و از سوی دیگر، به پنهان نگرانی از سیاسی شدن فضا و ناآرامی دانشگاه‌ها به طرق مختلف مانع ایجاد و رشد نهادهای مدنی نظیر انجمن‌ها و جمعیت‌ها و حتی کانون‌ها و شوراهای صنفی و... می‌شوند. دلوایسان سیاسی شدن فضای دانشگاه‌ها هیچگاه پاسخ روشن نمی‌دهند که «دانشگاه غیر سیاسی یعنی چه؟» و «آیا انتصاب مدیران براساس روابط و وابستگی‌های سیاسی مذموم است و جای نگرانی دارد یا حساس بودن اساتید و دانشجویان به مسائل و مشکلات علمی، پژوهشی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی جامعه؟».

در مفهوم مصطلح سیاست از نوع جهان سومی، دانشگاه تغییر ماهیت داده و ابزار سلطه نظام سیاسی بر همه ارکان جامعه، به ویژه بر اقشار دانشگاهی و فرهیختگان و عالمان و اندیشمندان و... می‌گردد و در نتیجه جز در علمی که ماهیتا به مسائل سیاسی و اجتماعی مرتبط نیستند، حق سؤال و تحلیل و نقد جرم تلقی شده و در نتیجه تولید علم متوقف می‌شود؛ زیرا هر سخن و اندیشه تازه‌ای به شرطی مجال طرح می‌یابد که در راستای تحقق اهداف و تأمین منافع نظام سیاسی باشد. در نتیجه باب اندیشه و بیان و قلم آزاد مسدود می‌گردد؛ به گونه‌ای که اساتید و دانشجویان و صاحبان اندیشه مجبور می‌شوند به تکرار و توجیه و تمجید شعارها و خواسته‌های دستگاه تبلیغاتی نظام سیاسی؛ و گرنه با انواع پرونده‌سازی‌ها و اتهامات و تهدید و ارباب‌ها مواجه می‌شوند. در چنین فضایی نه تنها تولید علم متوقف می‌شود، بلکه همه و همه از حقیقت خود فاصله گرفته و به واقعیتی چندش آور تبدیل می‌شوند؛ دانشجو به دانش آموز، استاد به معلم

املاء، رئیس و معاونین و مسئولین دانشگاه به ناظم‌هایی که مراقب سکوت دانشجویان هستند نه مراغب آنان به تحصیل شیوه‌های نوین پژوهش و تولید علم و اصلاح و ارتقاء اخلاق و فرهنگ.

در چنین فضایی که اندیشه می‌میرد و آزادی اندیشه و بیان و قلم به محاق می‌رود، دانشجویان به بره‌های مظلومی تبدیل می‌شوند که از ترس به مسلخ رفتن، از تمامی حقوق دانشجویی، شهروندی و حتی حقوق اولیه انسانی که حق آگاهی و انتخاب است صرف نظر کرده و به پاس واحدها و اخذ مدرک بسنده می‌کنند و در نهایت به خیل میلیون‌ها تحصیل کرده بیکاری می‌پیوندند که برای پیدا کردن کار و درآمد حداقلی مجبور به پنهان کردن مدرک دانشگاهی و ارائه مدرک دیپلم خود می‌شوند تا سود بیشتر کارفرمایان طمع تأمین گردد. در این فضا اساتید محترم نیز که از اقشار فرهیخته و فرهنگ سازان جامعه هستند تبدیل می‌شوند به عوام الناسی که به جای شناخت و اصلاح آسیب‌های متعدد و متنوع فرهنگ جامعه و ارتقاء آن، چشم و گوش خود را بر واقعیت‌ها و فجایع دردناک پیرامون خود می‌بندند و با تمرکز بر منافع و مصالح فردی در مسابقه بی پایان داشتن‌ها و خواستن‌ها و تجمل‌ها و چشم و هم چشمی‌ها و بی تفاوتی‌ها و منفعت طلبی‌ها و... شرکت می‌کنند و به جای اندیشیدن به آفات و آسیب‌ها و بیماری‌های بی شمار و خطرناک فرهنگی که حیات انسانی و اجتماعی و اخلاقی و... جامعه را تهدید می‌کنند، از ترس از دست دادن داشته‌ها و بیم رسیدن به خواسته‌ها، آن چنان به ذلت و خفت محافظه کاری و تملق و چاپلوسی زورمداران خود می‌کنند که حاضر می‌شوند که نه تنها حرمت و شرف انسانی و حیثیت و شأن علمی خود، بلکه قداست و استقلال و رسالت علمی و فرهنگی دانشگاه را به مسلخ زورمداران مغرور و غیرپاسخگو ببرند تا از طریق به رسمیت شناختن سلطه غارتگران دین و ایمان و فرهنگ بر دانشگاه، برای اندک زمان باقی مانده عمر خود، حفظ داشته‌ها و رسیدن به خواسته‌ها را میسر کنند.

بنابراین احیای دانشگاه منوط و مشروط به تحقق شرایطی است که بتواند به دو رسالت حیاتی خود یعنی تولید علم و اصلاح و ارتقای فرهنگ جامعه عمل بپوشاند؛ و تحقق این دو رسالت نیز در گروی به رسمیت شناختن و محترم شمردن حقوق اولیه دانشگاهیان نظیر: حق اندیشیدن، حق پرسشگری، حق سخن گفتن، حق تحلیل و نقد همه مسائل و مشکلات در همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی و... بدون ترس از تهدید و ارباب‌های زورمدار است؛ زیرا تولید علم و اصلاح فرهنگ بدون تحقق حقوق مذکور و به ویژه حق پرسشگری دانشگاهیان و سایر شهروندان، امکان پذیر نیست؛ همان گونه که عدم پاسخگویی مدیریت دانشگاه و مدیریت کلان جامعه به سؤالات دانشجویان و اساتید و بستن باب اندیشه و تحلیل و نقد آنان، دانشگاه را عقیم نموده و سکوت و آرامش قبرستانی را بر آن حاکم می‌کند. به بیان دیگر دانشگاهی که نیندیشد، نیندند، نشنود و نگوید و تحلیل و نقد نکند و حتی احساس خود را نسبت به واقعیت‌های جامعه خود از دست بدهد و هیچ تلاشی برای تحقق حقوق اولیه اجتماعی نکند، مصداق بارز قبرستانی می‌شود که ساکنان آن به خاطر محرومیت از همه حقوق و جلوه‌های زیبای حیات انسانی، به ماندن و زیستن در بهشت حیات حیوانی پیش از هبوط، عادت کرده‌اند.

* استناد تاریخ و عضو هیات علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین

دانشگاه، جامعه مدنی و دولت



محترم رحمانی

سرگذشت و سرنوشت دانشگاه در ایران
عمری نزدیک به صد سال دارد. میان

آنچه برای فلسفه وجودی برنامهریزی و طراحی کردند و آنچه خود دانشگاهیان رقم زدند فاصله‌ای به اندازه همین صد سال در تاریخ معاصر ایران مشاهده می‌شود. قاجار و پهلوی دانشگاه را پیش از آنکه مسیری برای بهبود سیستم اجرایی و اداری کشور بدانند آن را یک ابزار می‌دانستند. دانشگاهیان اما برای حق راستین، استقلال و حضور فعال خویش تلاش‌های زیادی می‌نمودند.

اینچنین بود که دانشگاهیان با وجود مشارکت در پی‌ریزی ساختارهای منظم شبه مدرنیسم پهلوی و... همیشه با اهالی قدرت نماندند و راه خویش را از آن منفک کردند. آنان در توازن قویان قدرتمندان و مردم عموماً در صف جنبش‌ها و انقلاب‌ها قرار گرفتند و با وجود همه اشتباهات در روش و یا بیش به قصد اصلاح و یا تحول تلاش‌ها کرده‌اند و سوانح دیده‌اند و این مهم با پرداختن گزاف‌ترین هزینه‌ها برای رهبران و بدنه دانشجویی تمام شده است آنان در صف رهبران مبارزات، صف اعدام‌ها، صف زندان‌ها و صف انتخابات ایستاده‌اند و معترض به وضع موجود شده‌اند و همین درگیری در مسائل سیاسی و حضور در نوسانات اجتماعی و سیاسی بیشترین هزینه‌ها را هم بر این قشر تحمیل کرده است.

البته که چنین سرگذشتی در سرزمین پر از نوسان ایران دانشجویان و... دانشگاه‌ها را دچار انفعال و یا برعکس فعالیت‌های طوفانی نموده است، چنان که در غیبت احزاب و رسانه‌ها گانه دانشگاه نبض سیاست ایران را تعیین کرده است.

تلاش دانشگاهیان برای تشکیل انجمن‌ها و نهادهای اجتماعی و مدنی نیز از دیرباز ادامه داشته آنان معمولاً با وجود فشارها باز و بزودی گردهم آمده‌اند و برسریازهایی که ضروری تشخیص می‌دادند کار جمعی را تدارک می‌دیدند.

و البته که موانع کار جمعی برایشان کم نبوده است، اما دانشگاهیان انجمن‌های صنفی، سیاسی، فرهنگی، ملی، هنری و اسلامی بی‌شماری را تجربه کرده‌اند. تلاش این انجمن‌ها در کمک‌رسانی‌ها به زلزله‌زدگان از جمله بوئین زهر و طیس یا تلاش در سطح تهران برای کمک‌رسانی به اهالی دروازه غار و سیل تهران در گذشته و کمک به کودکان کار و خیابان‌ها یافته است. این رویکرد اجتماعی تجارب گران‌سنگی را برای قشر دانشجویی به ارمغان داشته است و اینک این قشر برجای مانده با کوله‌باری از تجربه‌ها پرورش از فعالیت در عرصه سیاست و فرهنگ تا فعالیت در عرصه مردم و نهادهای مدنی و اجتماعی می‌تواند خود را محک بزند و تصمیم به تعیین نسبت و رابطه نماید.

حال که اهالی قدرت به دانشگاهیان باز می‌تابانند که سرنوشت دخالت در سیاست هزینه‌های بس سنگینی در پی دارد و البته تمام پتانسیل آنان را نیز نمی‌توانند مهار کنند. دانشگاهیان نیز تنها به یک مصدر نمی‌اندیشند و بانگ‌های به مراتب عقلانی و معتدل‌تر از دولتمردان برای کسب مطالبات شهروندی، دانشگاهی و انسانی خود به مسیر مدنی معطوف می‌گردند و به جای خواسته‌های کلان و دست نیافتنی به خواسته‌های ماندگارتر نظر می‌کنند و با تشکیل نهادها و سایر انجمن‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی هم میزان هزینه‌های سنگین بر خود را کاهش می‌دهند و هم ماندگار و پایا هر نسل دانشگاهی کلید را به نسل بعدی می‌سپارد و از دانشگاه خارج می‌شود به این امید که نهادها قدمت طولانی خود را حفظ نمایند و بر تجربه نسل پیش خیمه‌ها برافزاید.

آنچه در بالا آمد نه ارائه یک برنامه برای دانشگاه بلکه یک خود یک پروسه است که دانشگاهیان براساس تجارب و نیز فضای عقلانی آن را طی کرده‌اند، چنین به نظر می‌رسد نسل دانشگاهی با تجربی که طی چند دهه اخیر داشته امروز مصمم شده تا هم درس بخواند هم زندگی کند و هم مطالبات شهروندی و برحقش را دنبال نماید. آنان در صورت امکان در حفاظت از محیط زیست، در کمک به کودکان کار و خیابان، در مدرسانی به آسیب‌های اجتماعی آستین‌ها را بالا می‌زنند و گردهم می‌آیند آنان برخلاف نسل‌های پیش‌تر همه هم و غم خود را در تغییر و تحولات کلان مصروف نمی‌دارند. نگاه این نسل دانشگاهی به تحولات شگرف و طوفان برانگیز نیست آنان به طرز حیرت‌آوری نگاه گام به گام یافته‌اند و با درک درست فضای سیاسی، اجتماعی و جهانی ضدخشونت و منطقی‌اند و دوست دارند در حد توان خود حرکت کنند.

در این سوی داستان اما نحوه مواجهه با دانشجویان بسیار مهم است. فشار بیش از حد و ظرفیت

نحوه مواجهه
با دانشجویان
بسیار مهم است.
فشار بیش از
حد و ظرفیت
به دانشگاه و
امنیتی کردن
غیر ضروری
روابط دانشگاهی
اثرات منفی
فراوانی را برای
خواهد گذاشت

به دانشگاه و امنیتی کردن غیر ضروری روابط دانشگاهی البته که اثرات منفی فراوانی را بر جای خواهد گذاشت. حد نکه نداشتن برای قشری که خود حد نکه می‌دارد جبران ناپذیر خواهد بود و اندازه نکه داشتن برای دانشگاهی همانا به رسمیت شناختن حقوق شهروندی و دانشجویی این قشر است.

همچنان که اهالی قدرت در هر دم و بازدمی محیط دانشگاهی را محیط درس، تحقیق و پژوهش و فعالیت منطقی-عقلانی می‌خواهند اهالی دانشگاه نیز مطالبات و خواسته‌هایی دارند که باید لحاظ شود. در این میان البته که دانشگاهیان فعال شدن هسته‌های گزینشی در جهت محرومیت و حذف شهروندان و دانشجویان ضمن تحصیل را بر نمی‌تابند اینجانب به عنوان یک محروم از تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه‌های دولتی بدین وسیله شهادت می‌دهم در مراجعه به طبقه دوم سازمان سنجش و آموزش و معاونت هسته‌های گزینش شاهد لیستی بودم از دانشجویان محروم از تحصیل و... باز شهادت می‌دهم که کسانی چون من البته از اقلیت‌های قومی و مذهبی کرد و... از ادامه تحصیل بازمانده‌اند. در حالی که در سازمان سنجش و آموزش دولت آقای روحانی نباید کسی به دلایل اجتماعی و سیاسی... از حق تحصیل محروم گردد.

همچنین به برخی از دانشجویان اعلام شده است که امکان ادامه تحصیل نخواهند داشت در حالی که در فضای اعتدال و عقلانیت به دانشگاه فراخوانده شده بودند!

شاید فضای عقلانی حاکم بر جامعه ایرانی این محرومین از تحصیل را که با خشونت ورزی، توطئه و جنجال مرزبندی دارند آرام نکه دارداما محرومیت و تضعیف دیگران امری است که به خودی خود اثرهای سوء روانی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی برجای می‌گذارد که عواقب ناشی از آن برای فضای لطیف عقلانیت و اعتدال جالب نخواهد بود!

دانشگاهیان در فضای امن و آرام در اندیشه توسعه پایدار و جامعه مدنی مطالبات حداقلی دارند که تنها با گفت‌وگو با یکدیگر و یا با صاحب منصفان می‌توانند بدان دست یابند با آن امید که فعالیت‌ها و گردهم آیی‌هایشان بتواند برخی از معضلات بزرگ در جامعه ایرانی را کاهش دهد. امیدواریم قدم به قدم در سایه تدبیر و عقلانیت همگان این مطالبه‌های حداقلی نادیده گرفته نشود و الا عواقب چنین نادیده انگاری‌هایی هشدار و زنگار دارد.

آموزش تا کجا عالی

تیز کارشناسی ارشد استخدام می‌کنند.

گسترش دانشگاه‌ها و مساله‌ی مهاجرت نخبگان

اخیرا آقای میرزاده، ریاست دانشگاه آزاد اسلامی، در توجیه افزایش جهشی سطح پذیرش دانشجویان در مقاطع ارشد و دکتری، گرایش فارغ‌التحصیلان مقاطع پایین‌تر را به عنوان دلیل ذکر کرده‌اند. ایشان بیان داشته‌اند که این افراد، در صورتی که امکان ادامه تحصیلشان در ایران وجود نداشته باشد، برای تحصیل به خارج از کشور می‌روند و این امر موجب خروج سرمایه از کشور می‌گردد. ایشان این امر را توطئه‌ی دشمنان دانسته‌اند و در نهایت فرموده‌اند، به کوری چشم دشمنان در بهمن ماه امسال دانشگاه آزاد بیش از پانصد هزار دانشجوی تحصیلات تکمیلی خواهد داشت.

ایشان فرموده‌اند که این سیل گرایش به تحصیل در مقاطع بالاتر چه دلیلی دارد. آیا این امر ناشی از آن نیست که بسیاری از فارغ‌التحصیلان مقطع کارشناسی راهی به بازار کار پیدا نمی‌کنند و در نهایت تنها برای دل خوشی و یا کورسوی امید برای توفیق در اشتغال، ادامه تحصیل را برمی‌گزینند.

همچنین، از این امر ذکری به میان نیامده است که ادامه تحصیل در خارج از کشور، برای بیشتر افراد تنها بهانه‌ای برای مهاجرت است. چنان که بسیاری از این افراد دیگر هیچ‌گاه به میهن باز نمی‌گردند. بسیاری از این افراد، اگر به آینده و تامین شرایطی جهت دستیابی به یک رفاه نسبی امید داشتند، هیچ‌گاه سختی و مرارت زیستن در غربت را بر نمی‌گزیدند.

ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی که دغدغه‌ی خروج ارز از کشور را دارند، اشاره‌ای به این مساله نمی‌کنند که بسیاری از فارغ‌التحصیلان همین مقاطع عالی، در نهایت مایوس از یافتن کاری مناسب با تحصیلاتشان و دریافت حقوقی متناسب با مخارج زندگی‌شان، مهاجرت به خارج را انتخاب می‌کنند. این بدین معنا است که تمامی هزینه‌های آموزش این افراد توسط جامعه ایران پرداخت می‌گردد و سپس، هنگام خوشه‌چینی، محصول حاضر و آماده تقدیم دیگران می‌گردد. در واقع، عدم هماهنگی سیاست‌های آموزشی و اشتغال، موجب می‌گردد تا نسل جوانمان را برای دیگران تربیت کنیم و این‌جا مزرعه‌ای باشد برای محصولی که قرار نیست مقیمان آن از آن بهره ببرند.

البته جناب آقای میرزاده در ادامه دلیل واقعی این گسترش پرشتاب تحصیلات تکمیلی در دانشگاه تحت مدیریتشان را ذکر می‌کنند، دلیلی که زبان حال دیگر مدیران دانشگاهی ایران نیز می‌باشد و چه خوب که حقیقت نیز توسط ایشان بیان گردید. واقعیت، چنان که ایشان بیان داشته‌اند، زبان‌ده بودن اکثر شعب دانشگاه آزاد اسلامی در پی کاهش رشد جمعیت و در نتیجه، کاهش دانشجویان مقاطع کارشناسی می‌باشد. البته وجود رقبایی چون دانشگاه علمی کاربردی و دانشگاه پیام نور را نیز نباید از یاد برد، دانشگاه‌هایی که هدف از ایجاد آن‌ها چیز دیگری بود ولی به سرعت به میدان رقابت آموزش عالی وارد شدند و بدون تامین حداقلی از امکانات، به پذیرش فله‌ای دانشجویان در تمامی مقاطع پرداختند. در

امروزه رقابتی سخت درگرفته است برای باسواد! کردن جامعه‌ی ما. این رقابت، هر روز بستری تازه می‌گشاید و بدین گونه است که هر روزه گونه‌ای جدید از دانشگاه و هر گونه با ده‌ها شعبه از زمین می‌روید تا هیچ کس از نه تحصیلات عالی، به از عالی‌ترین تحصیلات بازنماند. زمانی به طنز گفته می‌شد در ایران همه یا دکترند یا مهندس. امروزه هم نظریه‌ی مسوول آموزش عالی بر این قرار گرفته است که همه یا ارشد باشند و یا دکترا. البته به مسوولان محترم ربطی ندارد که این مدارک تنها قرار است در گوشه‌ی گنج‌ها خاک بخورند (دیگر حتی این قدر بی‌ارزش شده‌اند که به دیوار هم کوبیده نمی‌شوند). قرار نیست بازار کاری برای آن‌ها تعبیه شود، قرار نیست این فارغ‌التحصیلان، بعد از خالی کردن جیب والدین و پر کردن مخزن دانشگاه‌ها، به کاری تخصصی گمارده شوند و حتی اگر هم گمارده شوند، مبلغی مناسب با تمام این سال‌ها رنج درس خواندن و هزینه‌ی تحصیل دریافت کنند. کافی است مراجعه کنید به اطلاعات بیمه‌ی تامین اجتماعی. چه تعداد از شاغلان، چیزی بیش از پایه حقوق دریافت می‌کنند؟ یعنی حداقلی که امروزه، حتی با آمارهای رسمی دولتی، فاصله‌ی بسیاری با خط فقر دارد. راستی کسی می‌داند اینان چگونه با این حقوق، هنوز زنده‌اند؟ تازه این حال آنانی است که حداقل از بیمه برخوردارند. آن انبوه فارغ‌التحصیلان ارشد و دکتری که هیچ شغلی نمی‌یابند و یا به کارهایی می‌پردازند که از این بیمه نیز برخوردار نیست، حتی در آمار هم نمی‌گنجد.

البته از واقع نگذریم به همت همین پذیرش فله‌ای دانشجویان، بازار کار جدیدی هم ایجاد شده است. کافی است سری به میدان انقلاب و اطراف بزنید: انبوه فارغ‌التحصیلان عزیزی که با مبلغ ناچیزی برای شما، در زمانی بسیار کوتاه، پایان‌نامه‌ی ارشد و دکترا تهیه می‌کنند، با به روزترین منابع علمی جهان! پرسش‌نامه‌های مثلا پر شده! جداول دقیق آماری! و خلاصه هر آن‌چه استاد عزیز راهنما (راهنمای چند نفر!) اراده نموده باشد.

سطوح آموزش در ساختار آموزش عالی، برنامه‌ریزی شده تعبیر شده‌اند. مقطع کارشناسی، کارشناسان صنفی و ستادی را می‌بایست تامین کند و مقطع کارشناسی ارشد، سطوح مدیریتی. مقاطع دکترا در اکثر رشته‌ها تنها به هدف گسترش دامنه‌ی علم ایجاد می‌گردند. بر این اساس است که مثلا برای مدیریت روابط عمومی یک اداره یا شرکت، اصولا نیازی به به یک دکتری روابط عمومی نیست. برای اداری واحد بازرگانی نیز نه نیازی به دکتری مدیریت بازرگانی است و نه DBA. فارغ‌التحصیلان مقاطع دکترا تنها به کار آموزش و پژوهش می‌آیند.

به این واسطه، باید نسبت فارغ‌التحصیلان نیز رعایت گردد. در برابر چه تعداد کارشناس صنفی و ستادی نیازمند، مدیرانی متخصص هستیم؟ و چه تعداد بستر پژوهشی هر ساله ایجاد می‌گردد؟

مطابق اظهار دکترخدایی، رییس سازمان سنجش آموزش کشور، امسال بیش از یازده هزار نفر در آزمون دکترا پذیرفته شده‌اند. این تعداد، در دانشگاه آزاد اسلامی، حسب اظهار دکتر میرزاده رییس دانشگاه، دوازده هزار نفر است.

این به معنای پذیرش ۲۳ هزار دانشجوی دکترا در یک سال است. این بدین معنی است که جامعه و دولت باید سالانه ۲۳ هزار فرصت پژوهشی بیشتر ایجاد نمایند. پرسش اینجاست که آیا چنین ظرفیتی ایجاد شده است؟ و یا اصولا امکان ایجاد دارد؟ پاسخ را می‌توان با مراجعه به لیست انتظار استخدام سازمان‌ها و نهادهای مختلف به دست آورد. حتی می‌توان با مراجعه به آمار سایت جذب و انبوه فارغ‌التحصیلان و دانشجویان در صف ایستاده‌ی منتظر عضویت در هیات علمی دانشگاه‌ها یافت.

همین وضعیت در مورد پذیرفته‌شدگان کارشناسی ارشد نیز وجود دارد. امسال ۱۵۰ هزار نفر در دانشگاه‌های سراسری و ۲۲۰ هزار نفر در دانشگاه آزاد در مقطع کارشناسی ارشد مورد پذیرش قرار گرفتند. بر این اساس، به فرض ثابت بودن میزان پذیرش در سال‌های بعد، از دو سال دیگر سالانه ۳۷۰ هزار متقاضی پست‌های مدیریتی عالی وارد بازار کار می‌شوند. برای درک مسایل و مشکلات حاصل از این سیل فارغ‌التحصیلان محتاج کار به بازار کوچک کار ایران، دیگر نیازی نیست، مانند مقطع دکترا، به لیست‌های استخدام ادارات و سازمان‌ها و یا سایت‌های جذب هیات علمی مراجعه نمود؛ تنها کافی است سری به ستون‌های استخدام راهنمای همشهری بزنید. امروزه، برخی از شرکت‌ها حتی برای جذب منشی و بازاریاب تلفنی



محمد حسین شفیعی

به همراه خواهد داشت. بخشی از این تأثیرات که به گمان نویسنده بسیار مهم است، مربوط به حوزه‌ی زنان است. زنان، در سال‌های اخیر، با گذر از محدودیت‌های سنتی در حوزه‌ی آموزش، قابلیت خود را در تحصیل در رشته‌های مختلف نشان داده‌اند. اگر روزگاری با استناد به نفرت برتر کنکور، ادعا می‌شد که زنان در تحصیل ذیل مردان قرار می‌گیرند و یا فقط در برخی از رشته‌های دانشگاهی امکان ربودن گوی سبقت از آقایان را دارند، نتایج سال‌های اخیر این امر را رد نموده است؛ به گونه‌ای که امسال از ۳۶ فرد برتر آزمون‌های سراسری، شامل ده فرد برتر گروه‌های آزمایش علوم ریاضی و فنی، علوم تجربی و علوم انسانی و سه نفر برتر گروه‌های آموزشی هنر و زبان‌های خارجی، نیمی به زنان اختصاص یافته است. اما این امر هنوز در بازار کار دیده نمی‌شود. زنان هنوز نتوانسته‌اند، به اندازه‌ی شایستگی خود، پست‌های مدیریتی و یا تخصصی را تصاحب کنند. هنوز، باورهای سنتی که بسیاری از مشاغل و پست‌ها را مردانه می‌دانند، مانند سقفی شیشه‌ای زنان را از ارتقای شغلی بازداشته است و مشاغل مرسوم زنان را در محدوده‌ی کوچکی از بازار کار محبوس داشته است.

در هنگامی که تنها نخبگان دانشجویان ورود به مقاطع ارشد و دکتری را می‌یافتند، زنان می‌توانستند با نشان دادن قابلیت خود و به واسطه‌ی خلاقیت موجود در بازار کار در سطوح بالاتر، می‌توانستند خود را به جامعه‌ی مردسالار تحمیل کنند و مشاغل سطوح بالا را برعهده بگیرند، امری که می‌توانست در طول زمان نگاه جنسیتی در حوزه‌ی اشتغال را مورد خدشه قرار دهد. اما امروزه، به این باور سنتی مردسالارانه به همراه انبوه فارغ‌التحصیلان مرد، امکان حضور زنان در پست‌های مدیریتی و تخصصی را کاهش می‌دهد. حتی اگر زنان نیمی از فارغ‌التحصیلان مقاطع تحصیلات تکمیلی را به خود اختصاص دهند، حجم فارغ‌التحصیلان دانشگاهی چنان زیاد است که نیمی مردانه‌ی آن برای پست‌های مدیریتی و تخصصی کفایت می‌کند و نیازی به نیمی زنانه نیست.

سویه‌ی دیگر قضیه، کاهش سطح درآمدی زنان است. بازار کار ایران، به گونه‌ای سنتی، برای کاری معادل، حقوق کم‌تری را برای زنان در نظر می‌گیرد. امروزه، انبوه زنان محتاج کار فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها که به ضرورت حاضرند در مشاغل نامتناسب مشغول به کار شوند، قدرت چانه‌زنی زنان برای افزایش حقوق خود و رساندن آن به سطح درآمدی سطح مردان را فروکاسته است. این امر تا آن‌جا شتاب یافته است که امروزه برخی شرکت‌ها زنان دارای تحصیلات عالی را با حقوقی معادل ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان به استخدام خود درمی‌آورند. کاهش سطح درآمدی زنان نیز کاهش قدرت چانه‌زنی آنان در تصاحب حقوق اجتماعی را به همراه دارد. امروزه ستون‌های آگهی استخدام روزنامه‌ها پر است از آگهی استخدام منشی، با تحصیلات دانشگاهی در فلان و بهمان رشته و مسلط به انواع و اقسام تخصص‌ها و نرم‌افزارها! این امر بدین معناست که کارفرما زنی را استخدام می‌کند، با حداقل حقوق و با پست سازمانی منشی، اما به جهت انواع و اقسام کارهای تخصصی.

گفته شده است که در جنگ‌ها همیشه آن گروهی که همیشه بازنده‌اند، زنان‌اند. گویی در سیاست‌گذاری مسوولان آموزش عالی ایران نیز آن‌چه هیچ‌گاه به چشم نیامده، وضعیت زنان جامعه بوده است و آنان همواره در گروه بازنده‌ها قرار داشته‌اند.

انجمن علمی حسابداری دانشگاه فردوسی مشهد
با همکاری موسسه آموزش عالی آزاد آسیا
انتشارات پوران پژوهش
و موسسه آموزش عالی آزاد مهستان

برگزار می‌کند
بررسی کنکور کارشناسی ارشد
و راهکارهای موفقیت در آن
همراه با مشاوره تخصصی در تمامی رشته‌ها

با حضور رتبه‌های برتر کنکور کارشناسی ارشد
و برجسته‌ترین مشاورین تحصیلی سطح کشور

زمان: شنبه ۱۶ آبان ماه ۱۳۹۱ - ساعت ۱۴ - ۱۷
مکان: آشنی سابر دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه فردوسی مشهد

حضور در این سمینار با دریافت ۱۰۰۰۰ تومان هزینه کارگاه تخصصی

واقع، کلیه‌ی این دانشگاه‌ها امروزه دارند مکافات رشد سرطانی سال‌های گذشته‌ی خود را پس می‌دهند. طبیعی است که این دانشگاه‌های مبتنی بر پول، در چنین وضعیتی، مانند هر شرکت خصوصی‌ای به نجات سرمایه‌ی خود باندیشند و مصالح ملی و آینده‌ی این دانشجویان از نظر خارج گردد، امری که زمینه‌ساز بحران‌های بزرگ اجتماعی در آینده‌ی نه چندان دور خواهد بود.

دانشگاه‌های پولی و گسترش شکاف طبقاتی

از گذشته، افزایش سطح تحصیلات و تخصص‌ها تنها راه رشد عمودی در میان اقشار ضعیف جامعه بوده است. طبقات پایین جامعه امید داشتند با رشد سطح علمی و کسب مدارک بالای دانشگاهی بتوانند از جنبه‌ی مادی و معنوی رشد اجتماعی داشته باشند، به گونه‌ای که هم از شغلی با سطح حقوق مطلوب‌تر برخوردار شوند و هم احترام اجتماعی متناسبی دریافت دارند. اما امروزه با پدیده‌های معکوس مواجهیم. انبوه دانشگاه‌های پولی، در شکل دانشگاه آزاد و به ویژه پردیس‌ها، برای طبقات مرفه جامعه فرصت معکوسی ایجاد نموده است؛ بدین معنا که اینان می‌توانند، با پشتیبانی توان مالی خانوادگی و با کمترین تلاش، مدارک بالای دانشگاهی را از معتبرترین دانشگاه‌های کشور دریافت و با به عبارتی، خریداری نمایند. در چنین وضعیتی، کورسوی امید طبقات پایین جامعه برای کاهش اختلاف طبقاتی نیز از میان می‌رود. در چنین وضعیتی می‌توان واکنش معکوس جوانان اقشار پایین جامعه را انتظار داشت؛ بدین صورت که اینان تحصیلات عالی را امری پوچ و بی‌فایده بدانند و از آن صرف نظر کنند. این امر، اختلافات فرهنگی و اجتماعی میان طبقات برخوردار و نابخرد را گسترش می‌دهد و شکاف طبقاتی را در کلیه‌ی سطوح رونیایی و زیربنایی فزونی می‌بخشد که خود علاوه بر آن که زمینه‌ای می‌گردد برای انواع بحران‌های اجتماعی، به واسطه‌ی از میان برداشتن زبان مشترک، امکان هر نوع مفاهمه و توافق اجتماعی را نیز از میان می‌برد؛ امری که می‌تواند تنش‌های اجتماعی را به سرعت به سمت‌وسوی حاد شدن پیش ببرد.

افزایش سطح فارغ‌التحصیلان تحصیلات تکمیلی و افول جایگاه زنان

افزایش فارغ‌التحصیلان سطوح عالی دانشگاهی، در حوزه‌های مختلف تأثیرات متفاوتی را

ضرورت گسترش همراه با ارتقاء وضعیت کیفی دانشگاه‌ها



علی اصغر
عظیم نژاد*

آموزش و پرورش در ایران شامل مهد کودک، کودکتان، پیش دبستان، دبستان و دبیرستان (راهنمایی، متوسطه) آموزش عالی شامل (وزارت علوم تحقیقات و فناوری و وزارت بهداشت و درمان آموزش پزشکی و وزارت آموزش و پرورش (دانشگاه فرهیختگان) می‌باشد.

از آن جایی که چالش‌های پیش روی آموزش عالی اثر مستقیم بر جامعه دارد آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

تاریخچه آموزش‌های عالی

به طور بسیار خلاصه می‌توان آنرا از مدرسه عالی جندی‌شاپور و مدرسه علوم سارویه در فارس و دوره ساسانیان که کانون‌های علمی برای جذب دانشمندان در دوره باستان قبل از اسلام بشمار می‌روند. در دوره حکومت خلفای عباسی یک پژوهشکده به همت خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه تاسیس شد. تاسیس مدرسه دارالفنون و اعزام دانشجو به ایران و تاسیس مدارس عالی علوم سیاسی در زمان قاجار انجام گرفت.

در سال ۱۳۱۱ کالج آمریکایی‌ها تاسیس و بعداً به دبیرستان البرز تغییر نام یافت. بعد از آن اولین دانشگاه جامع ایران در سال ۱۳۱۳ پس از تصویب مجلس شورای ملی شامل دانشکده‌های کشاورزی، صنایع و هنر، معماری، حقوق، پزشکی با الگوی فرانسوی تشکیل شد، سپس دانشگاه‌هایی با محتوای علمی بالا تاسیس گردید که می‌توان از دانشگاه‌های صنعتی شریف، پلی تکنیک، علم و صنعت، دانشگاه صنعتی اصفهان، دانشگاه اصفهان، دانشگاه تبریز، مشهد، کرمان، جندی‌شاپور اهواز، شیراز، کرمان و غیره تا قبل از انقلاب اسلامی ایران نام برد. علاوه بر آن بالغ بر ۷۰ دانشگاه و مجتمع آموزش عالی پس از انقلاب اسلامی در کشور تاسیس که به امر تعلیم و آموزش و پژوهش مشغول می‌باشند. دانشگاه آزاد اسلامی بزرگترین و گسترده‌ترین دانشگاه ایران است که بعد از انقلاب به وجود آمده است.

بررسی نظام آموزش عالی

گرچه گسترش و ایجاد دانشگاه‌ها در بعد از انقلاب قابل توجه و توجیه می‌باشد، اما نسبت به ارتقاء وضعیت کیفی دانشگاه‌ها جایز است اندکی درنگ کنیم.

بعد از انقلاب رشد کمی ایجاد دانشگاه در ایران خوب اما رشدی که باعث ارتقای سطح علمی جامعه و کشور باشد همگون با رشد کمی به دست نیامده است. متأسفانه برنامه‌ریزی نیروی انسانی در دانشگاه‌ها به نحوی انجام نمی‌پذیرد که اثرات آن را در رفتارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و علمی و کاربردهای صنعتی مشاهده کنیم. به طور مثال در ۵۰ سال گذشته و خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی کشور با چالش‌های فراوان و تاثیرگذار زیست محیطی روبرو بوده است که علاوه بر قهر طبیعت و خشکسالی‌های متوالی رفتار انسانی و عملکرد دولت‌ها باعث بروز فاجعه خشک شدن دریاچه‌های ذی‌قیمت داخلی و انجام بعضی پروژه‌های ملی و منطقه‌ای در شمال و غرب و جنوب و شرق کشور توسط شرکت‌ها و نهادها غیر قابل کنترل و غیر پاسخگو ضررهای مادی و معنوی جبران ناپذیری چون خشکسکیدن و نابودی جنگل‌ها و فرسودگی و از بین رفتن مزارع کشاورزی ایران شده است.

رسالت دانشگاه و دانشگاهیان چه بوده است (سکوت) یا هشدار به مسئولین قبل از وقوع واقعه و آگاه نمودن آنان؟ آمیزه‌های بسیار مبهم از هر دو که اجتماع و انقلاب و مردم کشور در اثر آن مورد تهدید قرار می‌گیرند.

سوال دوم اینست: آیا دانشگاه به عنوان نهادی که قرار است وظیفه شکوفایی استعدادها و بروز و ظهور خلاقیت‌ها، ایجاد مکان لازم برای تولید دانش و تربیت نیروی ماهر را فراهم کند به وظائف خود عمل کرده است؟

اگر چنین است در این صد ساله اخیر دانشگاهیان در تولیدات علمی و اختراعات و ابداعات صنعتی کشاورزی پزشکی و غیره چگونه عمل نموده و به جامعه بشری چه اثری ارائه داده‌اند.

رتبه علمی بهترین و مجهزترین و کیفی‌ترین دانشگاه ایران در بین دانشگاه‌های جهان در کجا قرار دارد؟ آیا توانسته‌ایم دانشگاهی داشته باشیم که کادر آموزش و دانشجویان آن به دور از هر عقیده و مرام سیاسی و مذهبی در مقابل چالش‌های پیش روی جامعه و کشور هم صدا به کمک بشتابند و در جهت رفع بحران‌ها هم آوا شوند؟ آیا اعتبار و جایگاه دانشگاه و دانشگاهیان به صورت نهاد اجتماعی قوی و مقدس نهادینه شده؟ پاسخ به سوالات را به بحثی دیگر موکول به مهمترین موضوع در آموزش عالی که همان آموزش است می‌پردازیم و آن را از مقطع کاردانی به بالا را دنبال می‌کنیم.

مقطع کاردانی

در حال حاضر در دانشگاه‌ها انتقال دانش بیشتر به صورت نظری و در قالب تعاریف و تئوری‌ها و اصول در کلاس انجام می‌پذیرد. علی‌رغم ایجاد برخی رشته‌ها در دانشگاه جامع علمی - کاربردی و همچنین ایجاد آموزش علمی - کاربردی، اما بسترسازی مناسبی برای ایجاد برنامه‌های آموزشی علمی کاربردی صورت نگرفته و بیماری تئوری زندگی بر عمل‌گرایی فائق آمده است.

فارغ‌التحصیلان در مقطع کاردانی باید آنچنان مهارت‌های لازم را کسب نموده که بدون هیچ گونه دغدغه‌ای جذب بازار کار شده و به صورت تکنسین‌های نیمه‌ماهر کار خود را در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی و خدماتی شروع و به جامعه خدمت‌رسانی کنند. همین‌طور در این مقطع وزارتخانه‌هایی چون نیرو - نفت - راه و ساختمان جهاد کشاورزی و امثالهم می‌توانند دانشجوی تربیت و آنان در امور تخصصی خود به کار گیرند.

در مقطع کارشناسی در تمامی رشته‌های مورد نیاز جامعه دانشگاه‌ها و دولت و بخش خصوصی هماهنگ دانشجویان را به آموزش کاربردی در رشته‌های مورد نیاز ضمن تحصیل به کار گمارند. بدین معنی که دانشجوی در هر ترم به دستگانه‌ها و بخش‌هایی که به رشته تحصیلی او مرتبط است به کار گمارده شوند و بازخوردهای دو طرفه از دستگانه‌های مربوطه و دانشجویان به سازمان و ستادی که در دانشگاه‌ها و ادارات دولتی و بخش خصوصی تشکیل شده گزارش نموده و این بازخوردها تجزیه و تحلیل شود و در اختیار استادان و به عنوان مبنای آموزشی قرار گیرد، به طور مثال دانشجویان رشته اقتصاد نظری جهت آموزش کاربردی ضمن تحصیل به سازمان برنامه و بودجه یا ادارات تابعه وزارت دارایی و اقتصاد و شرکت‌های خدماتی و بانک‌ها معرفی و ضمن تحصیل از آموزش کاربردی بهره‌مند شوند.

در مقاطع کارشناسی ارشد سهمیه‌های بورسیه افزایش یافته و دانشجویان را به کشورهای دارای دانش و تکنولوژی بالاتر اعزام نمایند.

گرچه دوره کارشناسی ارشد و دکترا در کشور ما راه اندازی شده است، اما در بسیاری از این موارد این دوره با داشتن حداقل زمینه‌ها و منابع علمی لازم آموزش دانشجویان را ارائه می‌دهند، در صورتی که از کیفیت لازم و کافی برخوردار نیستند. در بعضی از موارد فارغ‌التحصیلان حتی قادر به تکلم یا مطالعه با یک زبان علمی خارجی نبوده و نمی‌توانند از مآخذ علمی موجود به طور کامل بهره‌برداری نمایند.

از آنجایی که مقالات علمی دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا بیشتر جنبه نظری و تئوری‌های علمی تا جنبه عملی و کاربردی دارد، از این جهت ما نمی‌توانیم از دریای علوم این عزیزان به طور کاربردی و مؤثر در پیشبرد صنایع کشور استفاده کنیم. مجبوریم مایحتاج صنایع و فناوری کارخانجات خود را وارد کنیم.

کوتاه سخن این که راه توسعه سخت و ناهموار می‌باشد و توسعه پایدار بدون دانشگاه و دانش و برنامه‌ریزی صحیح آموزشی دست نیافتنی است.

*کارشناس برنامه ریزی

بعد از انقلاب
رشد کمی ایجاد
دانشگاه در ایران
خوب اما رشدی
که باعث ارتقای
سطح علمی
جامعه و کشور
باشد همگون
با رشد کمی به
دست نیامده
است



سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش صرفه‌جویی در کل کشور است

سیاسی و... به عبارتی مبانی برنامه‌ریزی بسیاری از مقولات اجتماعی، علمی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ملت‌ها باید سوی سیاست حاکمان توسط نظام آموزشی شکل گیرد و مسلم است که عملکرد اشتباه این نهاد روی سایر نهادهای جامعه تأثیری مستقیم خواهد داشت. یعنی بسیاری مشکلات اخلاقی و رفتاری و علمی و... ریشه در آموزش و پرورش دارد.

اگر آموزش و پرورش اصلاح شود صرفه‌جویی عظیمی در کل کشور به وجود می‌آید. به عبارت بهتر، سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش مترادف با صرفه‌جویی در کل کشور است و بسیاری از هزینه‌های اجتماعی کشور در زمینه‌های بهداشت و تغذیه و دارو و درمان و نیز هزینه‌های دستگاه قضایی، انتظامات، پلیس راهنمایی، با آموزش درست توأم با پرورش کمتر خواهد شد.

اگر کشوری بخواهد به عزت مادی، سعادت معنوی، مقبولیت سیاسی، پیشروی علمی، توسعه یا هر آرزوی دیگر دست پیدا کند باید به آموزش و پرورش به عنوان یک کار بنیادی و مقدماتی لازم که همان تربیت نیروی انسانی و به عبارت قرآنی تزکیه است، بیشتر توجه کند.

در آموزش و پرورش کشورهای توسعه یافته با توجه

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

زهرا ربانی املشی

آموزش و پرورش مهمترین رکن در مدیریت منابع انسانی کشور است که در صورت اصلاح آن، کل کشور اصلاح می‌شود چرا که تمامی نیروهای شاغل در سایر دستگاه‌ها هم از بستر آموزش و پرورش برخاسته‌اند و از طریق آن، دانش، مهارت و شایستگی‌های مطلوب رفتاری را آموخته‌اند. به عبارتی سقف بلند اعتلاء، رشد و توسعه، افتخار و مجد عظمت اسلامی و ملی، بر ارکان آموزش و پرورش استوار است و ضرورت وجود و تأثیر آن برای فرد و جامعه امری عیان است.

در مکتب اسلام هم، که به گسترش علم و علم‌آموزی اهمیت بسیار دارد رسالت خطیر پیامبران الهی را خواندن و تزکیه و تعلیم دانسته و فراگیری علم و دانش را یک وظیفه عمومی و واجب الهی می‌داند و حتی همانطور که در آیه بالا مشاهده می‌شود پرورش و تزکیه را بر آموزش مقدم می‌داند، چیزی که در مدارس ما کمتر به آن توجه می‌شود و معلمین را عامل تزکیه دانش‌آموزان نمیدانند، تا جایی که این دو رکن را چنان تفکیک کرده‌اند که معلمین و معاونین آموزشی و پرورشی از هم جدا هستند کانه پرورش جزء وظایف معلمین نیست.

اینجانب طبق تجربه سال‌ها معلمی، دریافته‌ام که بچه‌ها از معلمان دروس غیر مرتبط با پرورشی حرف شنوی و الگو پذیری بالاتری دارند و معلمین پرورشی را صرفاً عاملین سیاست‌گذاری و نماینده حکومت در مدارس می‌دانند.

گذشته از تأثیر آموزش و پرورش در افراد، در عرصه اجتماع نیز، آموزش و پرورش موثرترین نهاد در اجتماعی کردن افراد جامعه محسوب می‌شود و دانش‌آموزان در آنجا از حالت بالقوه به بالفعل در می‌آیند و به سرمایه و ثروتی برای خود و جامعه تبدیل می‌شوند. و به همین ترتیب است تأثیر آموزش و پرورش در مسائل اقتصادی،

- عدم ارجاع کار گروهی به دانش‌آموزان که فرصت برقراری ارتباط عاطفی و صمیمی بین دانش‌آموزان را از آن‌ها می‌گیرد.

- ندادن فرصت برای جبران کاستی‌ها، بروز استعدادها و علائق دانش‌آموزان.

- عدم مشارکت در بحث و حل مسأله و بروز توانایی استدلال در کلاس.

- کاستی‌ها و عدم همکاری رسیدگی به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان در خانواده.

- تقسیم مدارس به انواع مختلف دولتی و غیر انتفاعی و تیزهوشان و... که نتیجه آن ایجاد نظام طبقاتی در بین دانش‌آموزان است.

- انحصار و تمرکز چاپ کتب درسی در دفتر تألیف و برنامه‌ریزی درسی کتب درسی توسط صرفاً اساتید مرکز نشین و عدم توجه به نیازهای بومی در چاپ کتب درسی.

- نامناسب بودن شرایط آموزشی، مثل پرجمعیت بودن کلاس‌ها و کمبود یا فقدان وسایل کارگاهی و آزمایشگاهی.

- تحت نظر و زیر ذره بین بودن کلاس و معلم توسط نهاد حراست.

- دخالت نیروهای خارج از آموزش و پرورش از جمله حوزه‌های علمیه و بسیج در آموزش و پرورش. عجین شدن ارگان‌هایی مانند بسیج به دلیل جهت‌گیری‌های خاص سیاسی می‌تواند به بحران فرهنگ و آموزش تبدیل گردد. وجود روحانیت هم در آموزش و پرورش جهت پاسخگویی به شرعیات و اقامه نماز بسیار خوب و لازم است ولی وجود روحانی در کلاس به این دلیل که روش آموزشی حوزه با روش آموزشی کلاسیک مدارس تفاوت فراوان دارد و همچنین حوزه‌ها به خصوص حوزه قم خاستگاه مذهبی و شیعی دارند، در حالی که منظر معلمان در نهاد تربیت رسمی و عمومی کشور بر مبنای عدالت و مساوات آموزشی با همه دانش‌آموزان پایه‌گذاری شده است، نادرست و در مجموع اینها همه به استقلال و خودگردانی و خودتکایی آموزش و پرورش آسیب می‌زنند.

- عدم تناسب و سرمایه‌گذاری مناسب بین رشته‌های فنی و پتانسیل شهرستان‌ها. در کشوری مانند ایران که از تنوع جغرافیایی و آب و هوایی و نیز رفاهی متنوع برخوردار است باید نوع دروس و زمان تحصیلی نیز متنوع و متناسب با نیاز منطقه باشد. این تناسب تحصیلی با محیط می‌تواند باعث شود تا فارغ‌التحصیلان بومی ترک وطن نکنند و از ازدیاد جمعیت در شهرهای بزرگ کاسته شود. اکنون اکثر امکانات آموزشی در تهران و بعضاً چند شهر بزرگ متمرکز است چگونگی می‌توانیم انتظارات مشابه از دانش‌آموزان داشته باشیم و چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که مردم، روستاها و شهرهای کوچک خود را که مهمترین منابع تولید و کشاورزی و دامپروری است ترک نکنند و حتی گاهی به زندگی سخت و خانه‌های استیجاری تهران و شهرهای دیگر پناه نیاورند.

با امید که در دولت امید، امیدها در همه زمینه‌ها و نیز در عرصه آموزش و پرورش به وقوع بینجامد.

به این مسائل روی دو مبحث تأکید می‌کنند: یکی سبک زندگی و دیگری برنامه درسی زندگی. به این معنی که دروس تئوریک را با عمل عجین کرده‌اند تا دانش آموز پس از فارغ‌التحصیلی با کاری علمی آماده خدمت به اجتماع گردد. در کشور ما هم برای این مهم قدم‌هایی برداشته شده است ولی کافی نیست. اگر چنانچه در یک عزم ملی، کتاب‌های درسی را تغییر داده و مسائل تئوری که در زندگی اجتماعی بچه‌ها نقشی ندارند حذف کنیم و به این ترتیب حجم مطالب کتب درسی را کم کرده و در عوض، اختیارات و آزادی بیشتری برای بروز خلاقیت به معلم‌ها، و وقت بیشتری برای بودن با بچه‌ها به آنان بدهیم، مشکلات عظیمی از سر راه فرهنگ کشور برداشته خواهد شد. حجم بالای کتاب‌ها باعث شده که معلم و دانش آموز حتی وقت «فکر کردن» به آنچه می‌آموزند ندارند. تمامی تلاش معلم صرف این می‌شود که به موقع کتاب را تمام کند چون مجبور است که از همه آن امتحان بگیرد و نهایت اهتمام و تلاش دانش‌آموزان صرف این می‌شود که مطالب را حفظ کنند بدون اینکه تحقیق و پژوهش کافی صورت گیرد. چنین کلاسی هرگز نمی‌تواند رابطه مناسبی چه از لحاظ علمی و چه از لحاظ عاطفی بین معلمان مختلف، معلم و دانش آموز و مدیر ایجاد کند.

در مدارس امروز ما تمام کارها بخشنامه‌ای انجام می‌گیرد و مدیران، معلم خوب را کسی می‌دانند که تا زنگ خورد فوری سر کلاس برود، کلاسش را ساکت نگه دارد، سوالات ساده طراحی کند و درصد قبولی بالاتری داشته باشد تا در نهایت در ارزشیابی نمره بالا بیاورند.

این واقعیتی انکار ناپذیر است که ما نسبت به قبل از انقلاب رشد عظیمی در توسعه مراکز آموزشی داشته‌ایم ولیکن آموزش و پرورش ما با ایده‌آل‌های سطح جهانی فاصله معناداری دارد. انباشتگی تعداد بیکاران در جامعه و ازدیاد بزهکاری، اعتیاد، فقر و... گویای همین ناکارآمدی و اشکالات در آموزش و پرورش و نظام آموزشی ماست.

در جمهوری اسلامی نظام آموزشی باید از طرفی با آموزه‌های اسلام و از طرف دیگر با آموزش و پرورش دنیا همخوانی داشته باشد تا بتواند پاسخگوی نیازهای جامعه باشد، پس باید در شکل و نحوه آن تجدید نظر شود و به عبارتی آن را تا قدر نیاز متحول ساخت. این تحول نمی‌تواند به صورت خودبخودی آغاز شود؛ بلکه باید با اهدافی روشن و شفاف، واقعیت‌گرا و دارای محدوده زمانی معین و البته در صورت لزوم قابل انعطاف، برنامه‌ریزی و اجرا شود.

در راه ایجاد این تحول علاوه بر دانش مدیریت قوی، ایجاد انگیزه و همدلی و همکاری در افراد زیر مجموعه لازم است تا امیدها و انتظارات جامعه و افراد را برآورده شود.

از جمله اشکالاتی که اکنون در آموزش و پرورش مشاهده می‌شود و در این تحول باید مورد توجه قرار گیرد عبارتند از:

- کمبود منابع مالی کافی برای تجهیز مدارس.

- پایین بودن سطح حقوق و دستمزد معلمان که باعث شده معلمین بیشتر از حد متعارف و گاهی در چند شیفت کار کنند.

- سایه غول کنکور سراسری بر نظام آموزشی کشور که باعث می‌شود دانش‌آموزان و معلمین کمیت را فدای کیفیت کنند.

- روش و برخوردهای سیاسی در جذب، گزینش، تربیت و نگاه داشتن نیروی انسانی شاغل و به خصوص مدیران در آموزش و پرورش.

- عدم آگاهی روانشناسانه مدیران در برخورد با جوانان و نوجوانان و برعکس برخوردهای یکنواخت و خشک و متحجرانه و بخشنامه‌ای.

- عدم توانایی و انگیزه و علاقه معلمان برای تدریس فعال در کلاس.

- عدم درک و تعامل کافی بین مدیران و معلمان

- تدریس به روش سنتی سخنرانی و تأکید بیشتر بر آموزش نظری و غیر کاربردی که بدون مشارکت دادن دانش‌آموزان در فرآیند یاددهی انجام می‌شود.

- فقدان نگاه عدالت محور در آموزش و پرورش، که باعث شده در برخی نقاط کشور مدارس پیشرفته مجهز و در برخی دیگر مدارس محروم کپری یا شبیه به آن داشته باشیم. در برخی جاها معلم ممتاز برجسته و در برخی دیگر معلم خسته یا کم سواد باشد که نتیجه چنین وضعیتی محروم شدن جمعی از کودکان از آموزش مناسب و عدم رشد استعدادهای آن‌هاست.

**در آموزش و پرورش
کشورهای توسعه
یافته با توجه به
این مسائل روی
دو مبحث تأکید
می‌کنند: یکی سبک
زندگی و دیگری
برنامه درسی زندگی**

بررسی انتقادی ارزیابی عملکرد دانش آموزان در مدارس

رتبه برتر خانم زهرا نقدآبادی در آزمون ورودی امسال دانشگاهها، بهانه‌ای شد که به دیدار خانواده خانم نقدآبادی برویم. پدر خانواده، آقای دکتر رضا نقدآبادی، دارای مدرک دکترای مهندسی مکانیک از دانشگاه واترلو کانادا هستند و در حال حاضر استاد تمام دانشکده مهندسی مکانیک و پژوهشکده علوم و فناوری نانو دانشگاه صنعتی شریف می‌باشند. همسرشان خانمها جو حق شناس، دانشجوی دوره کارشناسی ارشد مهندسی کشاورزی دانشگاه تهران هستند. فاطمه فرزند اول آنها، دانشجوی دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تهران در رشته بیومکانیک است و زهرا فرزند دوم خانواده امسال با رتبه ۳۱ منطقه یک و رتبه ۲ + کشوری گروه ریاضی و رتبه ۷ کشوری گروه زبان، رشته مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف را انتخاب کرده است. در این دیدار، گفت‌گویی کوتاه با آقای رضا نقدآبادی درباره وضعیت آموزش در سطح مدارس و دانشگاهها انجام دادیم.

می‌گویم شما در دبستان دوس راهنمایی را خوانده‌اید، در راهنمایی دوس دبیرستان را و در دبیرستان بعضی مباحث دانشگاه را خوانده‌اید. کتاب‌های درسی مدارس توسط اساتید و عالمان آن درس تدوین می‌شوند. اساتید برجسته ریاضی، فیزیک و شیمی با سال‌ها سابقه و طبق یافته‌های جدید تعلیم و تربیت، تا حدی از مطالب را در کتاب‌های مدارس می‌گنجانند. بعد معلمی با چند سال سابقه کار به خودش اجازه می‌دهد از سطح این مطالب بالاتر رفته و مطالب کلاس بالاتر را به دانش‌آموزان آموزش دهد. متأسفانه این حرکت هم از جانب معلمین صورت می‌گیرد، برای اینکه کارکرد کلاسشان را بالاتر ببرند و هم گاهی مجموعه‌های آموزشی این کار را به طور غیرمسئولانه انجام می‌دهند. مثلاً همین مدارس تیزهوشان که همیشه مطالب کلاسهای بالاتر را به دانش‌آموزان آموزش می‌دهند. کسی هم نیست بپرسد چرا؟ حتی اگر بخواهند استدلال کنند که این بچه‌ها توانایی بیشتری دارند، باز هم اینکار را باید یک گروه کارشناسی بیاید و این مطالب را بحث و بررسی کند. این مطالب بالاتر را به دانش‌آموزان آموزش می‌دهند، از هر صد نفر چند نفر این‌ها را درک می‌کنند؟ در حالت خوش‌بینانه، شاید ۵۰ تا ۶۰ نفر این مطالب را درک کنند، ۲۰ تا ۳۰ نفر هم برایشان مهم نباشد، ۲۰ تا ۳۰ نفر دیگر هستند که از درس و مدرسه زده می‌شوند. چه کسی مسئول این ۲۰ یا ۳۰ نفری است که با این روش از درس و مدرسه زده می‌شوند. کسی نیامده روی این مطالب کار کارشناسی بکند. متأسفانه این مشکلی است که جدید هم نیست و همه هم می‌گویند. مشکل دیگری که آنهم بارها گفته شده و تازه نیست، اینست که ارزیابی عملکرد

آقای دکتر نقدآبادی فضای کلی حاکم بر آموزش و پرورش را تشریح نمایید، و اینکه آیا روش‌ها و متون آموزشی و ملاک‌های سنجش، دانش‌آموزان را به سوی خلاقیت و شکوفایی سوق



صدیقه کنعانی

می‌دهند؟

همه می‌دانند روشهای ارزیابی عملکرد دانش‌آموزان در مدارس، بر اساس روش‌ها سنتی است و طبق یافته‌های جدید تعلیم و تربیت به‌روز نشده و هر حرکتی هم که مسئولین برای اصلاح آن می‌خواهند انجام دهند، چون سیستم ما دولتی و به اصطلاح مرکزگرا است، مقاومت‌هایی در برابر آن ایجاد می‌شود و انجام هر حرکت جدیدی خیلی کند پیش می‌رود. مقاومت‌های زیادی که در مواردی از طرف افرادی است که ممکن است از علم روز تعلیم و تربیت آگاهی نداشته باشند. به عنوان مثال من همیشه به مزاح به دانشجویان



پرورش همه این استعدادها و نبوغی که به سمت آن سوق داده شده را دارد؟ آیا انتظارات این‌ها را برآورده می‌کند؟

در دوره تحصیل قبل از دانشگاه، نه روش‌های تدریس منطقی است و نه روش‌های ارزیابی. در نتیجه دانش‌آموزان طوری بار می‌آیند که وقتی از دبیرستان می‌آیند بلد نیستند کتاب بخوانند، یعنی بلد نیستند ۱۰ صفحه کتاب بخوانند و از آن مطلب علمی استخراج کنند. من پیش‌تر این اعتقاد را داشتم بعد دیدم سایر اساتید همین حرف‌ها را می‌زنند. یک استاد درس ریاضی می‌گفت: «ترم اول تحصیل در دانشگاه، در جلسه اول درس ریاضی ۱ به دانشجویان یاد می‌دهم که چطور کتاب بخوانند و از کتاب مطلب استخراج کنند». در دوره تحصیل قبل از دانشگاه، عموماً مطالب درسی به اصطلاح لقمه شده و جویده شده به صورت جزوه در اختیار دانش‌آموز قرار می‌گیرد و دانش‌آموز به جزوه وابسته می‌شود و می‌داند برای امتحان باید همین جزوه را بخواند و در امتحان موفق شود، بنابراین از تفکر خلاق در یادگیری باز می‌ماند. همین دانش‌آموز کنکور می‌دهد و در صورت موفقیت وارد دانشگاه می‌شود. اکثر کسانی که در کنکور موفق می‌شوند، کسانی هستند که می‌توانند مطالب را با تکرار زیاد یاد بگیرند. واقعیت این است که مگر چند سوال خلاقانه می‌توان طرح کرد، و گیرم بتوانیم، بعد از دو سه سال این سوالات تکراری می‌شود. بنابراین دانش‌آموزانی که بتوانند با صرف وقت و تکرار زیاد، این سوالات را یاد بگیرند، موفق می‌شوند. دانش‌آموز خلاق که وقت کمی روی تکرار مطالب بگذارد، نمی‌تواند رتبه خوبی در کنکور بیاورد. پس اینطور می‌شود که کسانی که وارد دانشگاه می‌شوند، اکثراً بلد نیستند کتاب بخوانند و مطالب علمی را استخراج و درک کنند. در این بین بعضی دانشگاه‌ها نیز همان روال مدارس در روش تدریس جزوه‌ای، را ادامه می‌دهند و مانع تفکر خلاق دانشجو در یادگیری می‌شوند.

همیشه می‌گویم خدا پدر و مادر کسی که اولین بار کلمه «دانشجو» را برای ورودی‌های دانشگاه انتخاب کرد، بیامزد. توجه بفرمایید که در زبان انگلیسی کلمه student را هم برای محصلین دانشگاه و هم مدرسه بکار می‌برند. ولی در سیستم ما خوشبختانه برای کسی که وارد دانشگاه می‌شود کلمه «دانشجو» و برای کسی که در مدارس درس می‌خواند کلمه «دانش‌آموز» را داریم. به این معنی که دانش‌آموز به یک آموزگار نیاز دارد که به او آموزش دهد، ولی در دانشگاه اسم شما «دانشجو» است، یعنی خود شما باید بروید و دانش را بجویید. در واقع کلاس و استاد در دانشگاه یک راهنمایی کننده است. بنابراین این تفاوت بسیار مهم بین روش تدریس برای دانش‌آموز و دانشجو می‌باشد.

بنابراین کسانی که با ایده دانش‌آموزی وارد دانشگاه می‌شوند، انتظار دارند استاد، آموزگار آن‌ها باشد و چون این انتظار به واقعیت نمی‌پیوندد، با مشکلات جدی مواجه می‌شوند و همین‌ها می‌گویند دانشگاه را انطور که انتظار داشتیم، نمی‌بینیم. تفاوت دیگر بین دبیرستان و دانشگاه، در روش ارزیابی یا امتحان است. در دبیرستان مثال‌ها و تمرین‌هایی را که در جزوه به دانش‌آموزان گفته می‌شود، از همان مطالب امتحان گرفته می‌شود. در دانشگاه قرار نیست از مثال‌ها و تمرین‌های حل شده در کتاب درسی امتحان گرفته شود؛ بلکه امتحان از مطالبی است که دانشجو باید بعد از مطالعه مثال‌ها و تمرینات کتاب درسی، با تفکر خلاق به آن‌ها برسد.



دانش‌آموزان براساس محفوظات‌شان صورت می‌گیرد. اگر نگاه سیستمی به موضوع داشته باشیم، عموماً معلمینی که تدریس می‌کنند، همان روشی را که خودشان تحصیل کرده‌اند و از ایشان امتحان گرفته شده، ملکه ذهنشان شده بنابراین به همان روش از دانش‌آموزان امتحان می‌گیرند. این یک موضوع سیستمی است و آموزش پرورش نمی‌تواند قواعد دیگری را به اجرا در بیاورد و معلمین را مجبور به تبعیت از آن نماید، البته در جاهایی ارشادهایی هم می‌شود ولی مشکل است، آن‌ها تن نمی‌دهند. همین حالا در دبستان‌ها چند سالی است که می‌گویند بیایم ارزیابی کیفی را جایگزین روش نمره دهی کنیم. این روش هنوز بسامان نرسیده و چالش‌های زیادی در آن وجود دارد. برخی معلمین خودشان مخالفند، بعضی پدر مادرها هم مخالفند. بعضی مدارس هم که مجبورند بخشنامه وزارتخانه را اجرا کنند، هم ارزیابی کیفی می‌کنند و هم امتحان می‌گیرند و نمره می‌دهند و نمی‌دانند چه کار می‌خواهند بکنند. وقتی موضوع دقیق بررسی می‌شود، می‌بینیم که شاید مکانیزم‌های اعمال این یافته‌های جدید علم تعلیم و تربیت، در آموزش پرورش با مشکلاتی مواجه است که به دلیل گستردگی حوزه آموزش و پرورش، شاید طبیعی باشد. البته آموزش و پرورش پیگیر پرداختن به بحث کیفیت و اجرای روش‌های جدید تعلیم و تربیت است و تلاش‌هایی هم کرده و موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند ولی متأسفانه همه‌گیر نیست.

به طور کلی، بعضی دانش‌آموزان از استعدادهای خاصی برخوردارند. در مدارس ما این دانش‌آموزان به چه سمتی سوق داده می‌شوند؟ آیا در حال حاضر توان و ظرفیت کافی برای فراهم کردن زمینه رشد و شکوفایی استعدادهای خاص و دانش‌آموزان نخبه وجود دارد؟

استعداد برتر در سنین مدرسه به شکل‌های مختلفی بروز می‌یابد. مثلاً یکی می‌تواند در موضوعی عمیق شود و مطالبی را که هنوز به او آموزش داده نشده، خودش پیدا کند. دیگری به جای عمق تفکر، وسعت تفکر بیشتری دارد و ارتباط خوبی بین مطالب متفاوت برقرار می‌کند. برخی دیگر دارای استعداد برتر در زمینه‌های هنری، ادبی و یا سایر زمینه‌ها هستند. لازم است از به کار بردن کلمه نخبه خصوصاً در سنین مدرسه اجتناب کرد. زیرا این کلمات متأسفانه در فرهنگ ما توهم ایجاد می‌کند و یک عده فکر می‌کنند برجستگی ویژه‌ای دارند و متأسفانه از این بدتر، به سبب امتیازهایی که به واسطه این ویژگی به آن‌ها داده می‌شود، والدین تلاش می‌کنند فرزندانشان را شامل آن برجستگی قلمداد کنند و در نتیجه آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهند. همان موقع که مدارس تیزهوشان خیلی اوج گرفته بودند، من همیشه اعتقاد داشتم ایده تاسیس این مدارس اشتباه است، هم ایجادشان و هم روش کارشان اشتباه بوده است. آموزش و پرورش هم به این نتیجه رسیده و تلاش می‌کند این ایده را که خودش ارایه کرده با گام‌های آهسته از بین ببرد. ظاهراً حرکتی شروع شده با تکثیرگرایی در مدارس تیزهوشان آن‌ها را عادی جلوه دهند. از این رو درصد ایجاد شعبه‌های متعددی از این مدارس می‌باشند. اصولاً این کار درست نمی‌باشد که برخی دانش‌آموزان را از دیگران جدا کنید و کودکی‌شان را از آن‌ها بگیرید، زیرا این بچه‌ها ممکن است در آینده با مشکلات زیادی از لحاظ روحی روانی مواجه شوند.

فضای موجود در دانشگاه شریف در این رابطه چطور است؟ آیا توان جذب و

مدارس
تیزهوشان
همیشه مطالب
کلاسهای
بالتر را به
دانش‌آموزان
آموزش می‌دهند.
کسی هم نیست
بیرسد چرا؟



فقه پویا، فقه سنتی

نگاهی به زندگی دکتر ناصر کاتوزیان

امیرناصر کاتوزیان - که عموماً ناصر کاتوزیان خوانده می‌شود - در دوم اردیبهشت سال ۱۳۱۰ در محله دردار تهران به دنیا آمد. پدرش وکیل سرشناس و موفقی بود که به دلیل ارادت به امیرالمومنین (ع) نام فرزندش را امیرناصر برگزید. خانواده او مذهبی بودند و او را هم بدین صورت تربیت کردند.

وی در دوران کودکی و نوجوانی سرشار از تلاش بوده است، به گونه‌ای که صاحب مدال و نشان‌های ورزشی شده است و در والیبال، وزنه‌برداری، بوکس و پرش و ... فعال بوده است. سرپرست انجمن‌های موسیقی و ورزش دبیرستان بوده است و گوشه‌های موسیقی را به خوبی می‌شناخته است.

اما انتخاب رشته‌ی ادبی، برای ادامه تحصیل به آن دلیل بوده است تا بتواند در وزارت خارجه استخدام شود و پدر این نوید را به او داده بود که از طریق دوستانش این مسیر را برای او مهیا کند. اما مرگ ناگهانی پدر، مسیرش را تغییر می‌هد، چرا که بدون داشتن رابطه نمی‌توانست دیپلمات شود. همین امر نیز مانع ادامه تحصیل او در خارج از کشور می‌شود، چرا که او به خاطر رتبه اول شدن، می‌توانست از بورسیه فرانسه بهره‌بردار شود. امکانش میسر نمی‌شود.

در سال‌های نخست دانشجویی به دلیل تمایلات ملی و ضدحکومتی و نیز استادی دکتر شایگان در دانشکده، به جبهه ملی متمایل می‌شود. بسیار تحت تاثیر سید محمد سنگلجی و سید حسن امامی قرار می‌گیرد. شوق او به فقه و اصول او را به خواندن کتب فقهی مشتاق می‌کند و به وادی حقوق اسلامی متمایل می‌کند.

فراغت از تحصیل و سودای شغل قضاوت:

به دلیل برتری دانشجویی در دوران تحصیل به دریافت مدال درجه یک فرهنگ نائل می‌شود، اما به دلیل عدم حضور در مراسم به نیت دفاع از نهضت ملی دریافت جایزه، از دریافت بورس تحصیلی برای ادامه تحصیل محروم می‌شود. و مجبور می‌شود به بازار کار روی آورد. و از همین رو

برای قاضی شدن، مجبور می‌شود در شناسنامه‌ی خود دست ببرد و با جعل تاریخ تولد، خود را ۳۱ خرداد ۱۳۰۶ می‌کند. و با دفاعیات خوبی که در دادگاه می‌کند سن خود را عوض می‌کند.

مدتی در مشهد در دستگاه قضایی خدمت می‌کند و اولین نوشته‌های خود را در این دوره به طبع می‌رساند. با دختر عمویش ازدواج می‌کند و در اراک به دادرسی مشغول می‌شود.

با آغاز پذیرش دانشجو در دوره دکتری دانشگاه تهران، با استفاده از سهمیه شاگرد اولی به این دوره راه می‌یابد. و با تلاش بسیار انتقالی به تهران می‌گیرد. و تا سال ۱۳۳۸ دانشجوی دکتری حقوق قضایی است. در این سال از رساله‌اش دفاع می‌کند و فارغ‌التحصیل می‌شود.

از بازرسی دادگستری تا تدریس در دانشگاه:

در دوران نخست‌وزیری امینی، به دلیل آنکه مرحوم دکتر مبهتری رییس سازمان بازرسی می‌شود و سابقه‌ی رفاقتی با دکتر کاتوزیان داشته است، او را به سمت بازرسی دادگستری خراسان گسیل می‌کند. او هم با دیدن فلاکت مردم بیرجند و نفوذ نزدیکان اسدالله علم، گزارشی می‌نویسد که باعث انحلال دادگستری بیرجند می‌شود و قضات آن معلق می‌شوند. اما بعد از مدت و با سقوط دولت امینی و بر سر کار آمدن دولت علم، از کار برکنار می‌شود و در انتظار خدمت می‌ماند. اما دو هفته بعد با یک ترفیع به خدمت بازمی‌گردد. اما در یک کتس و قوس مدتی را بیکار بوده و مدتی را به قضاوت در مازندران طی می‌کند.

در سال ۱۳۴۳ دکتر کاتوزیان به دانشگاه منتقل می‌شود و مسیر دیگری را بر می‌گزیند.

حضور در دانشگاه تهران:

وی دروس حقوق مدنی را تدریس می‌کرده است و بعد از مدتی نیز کتاب کلیات حقوق خصوصی را تدوین می‌کند و به عنوان سرفصل جدید مقدمه علم حقوق، تدریس می‌کند. کتاب‌هایی در حقوق قراردادها و مالکیت و نیز اعتبار امر قضاوت‌شده نیز در همین دوره نوشته می‌شود. در سفر به فرانسه با استاد حقوق خصوصی ماژوانسا می‌شود و با او ارتباط می‌گیرد. بعد از بازنشستگی دکتر سیدحسین امامی جایگزین او می‌شود و با درجه استادی مدیر گروه حقوق خصوصی و اسلامی دانشگاه تهران می‌شود.

مخالفت با دکتر ولیان (که منسوب به دربار بود) او را به فردی انقلابی در میان اساتید بدل کرد که نامه‌ای نوشت و از پذیرش او به عنوان استاد عذر خواست. این نامه را دکتر نجادعلی الماسی، گرجی، درودیان، عراقی، اخلاقی و... امضا کردند.

انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی:

وی پیش از انقلاب با چند سخنرانی در کنار انقلابیون می‌ماند و در هفته همبستگی و همایش قضات و... علیه سلطنت و حکومت شاه سخنرانی می‌کند.

در بحبوحه انقلاب اسلامی، دکتر کاتوزیان همراه با مرحوم حسن حبیبی، عبدالکریم لاهیجی، جعفری لنگرودی، ابوالفتح بنی‌صدر، میناجی به طور مخفیانه از سوی امام خمینی مامور نوشتن قانون اساسی می‌شوند.

دکتر ناصر کاتوزیان از سوی رییس جمهور خاتمی مفتخر به دریافت نشان درجه یک فرهنگ و هنر و دانش شد و در دوران ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای کتابش به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی انتخاب شد.

وی در ۱۱ شهریور ماه ۱۳۹۳ پس از گذراندن دوران طولانی بیماری دارفانی را وداع گفت.

تالیفات:

از دکتر ناصر کاتوزیان تاکنون ۴۵ جلد تالیف و تحقیق منتشر شده است که حجم برخی از آنها به ۹۰۰ صفحه می‌رسد.

به مناسبت یادبود این مرد بزرگ گفتاری از ایشان تحت عنوان فقه پویا، فقه سنتی در تشریحات شماره ۱۹۷ الی ۲۰۰ پیام هاجر منتشر شده است. در اینجا این مطلب به صورت خلاصه باز نشر می‌گردد.



ناصر کاتوزیان

همانطور که می‌دانید این مجلس (۱۳۷۰) به مناسبت سالروز درگذشت مرحوم آیت‌الله طالقانی تشکیل شده است. مردی که نقش بسیار اساسی در انقلاب ایران داشت، مردی که حق بزرگی به گردن ما دانشگاهیان دارد، برای این که از نخستین کسانی بود که می‌خواست بین روحانیت و دانشگاه پلی ایجاد کند و این دو مرکز علمی را به هم مربوط نماید ارتباطی در سطح مساوی و برابر نه در سطح ولایت که یعنی یکی پیشرو باشد و یکی مقلد، اعتقاد وی این بود که هر دو مرکز باید از هم الهام بگیرند و استفاده کنند، دانشگاه نباید از سابقه علمی حوزه ببرد و خودش را در یک مقطع زمانی مستقل احساس کند و حوزه هم نباید از دانشگاه بی‌نیاز باشد و این ادعا را در سر بپروراند که من همه چیز را در خدمت دارم. یعنی هر کس توانست شرح لمعه را خوب بخواند، اعرابش را درست بگوید و خوب تفسیر کند، از همه علوم دنیا آگاه است و هیچ نیازی به دانشگاه ندارد. هدف آیت‌الله طالقانی این بود که این طرز فکر نادرست را از بین مردم بردارد به اصرار او بود که دانشگاه تهران به مسجد تبدیل شد و هم او بود که نماز جمعه را در دانشگاه تهران برپا کرد و دلیلش این بود که به دانشگاهیان، به علم و به سابقه انقلابی دانشجویان و استادان دانشگاه تهران احترام می‌گذاشت. او اعتقاد داشت که قرآن باید به صحنه بیاد و هم او بود که روش نوینی را در تفسیر قرآن پیش گرفت و من اسم این روش را می‌گذارم روش معقول، هدف ایشان تطبیق آیات قرآن با عقل و نشان دادن این موضوع بود که به معقول تفاوتی ندارد و همین امر سبب ایرادهای زیادی شده بود خود ایشان یک بار در تلویزیون می‌گفتند که به من می‌گویند تو تفسیر به رای می‌کنی در حالی که من تفسیر به عقل می‌کنم نه تفسیر به رای. البته میان این

دو از یک جهت خیلی شباهت هست چون رای هم باید ناشی از عقل باشد ولی نظر منتقدین این بود که آیت‌الله طالقانی راهی را می‌رود که پیشینیان نرفتند و کاری را می‌کنند که برخلاف سنت است، البته نه سنت رسولان بلکه سنت تفسیر گوینان.

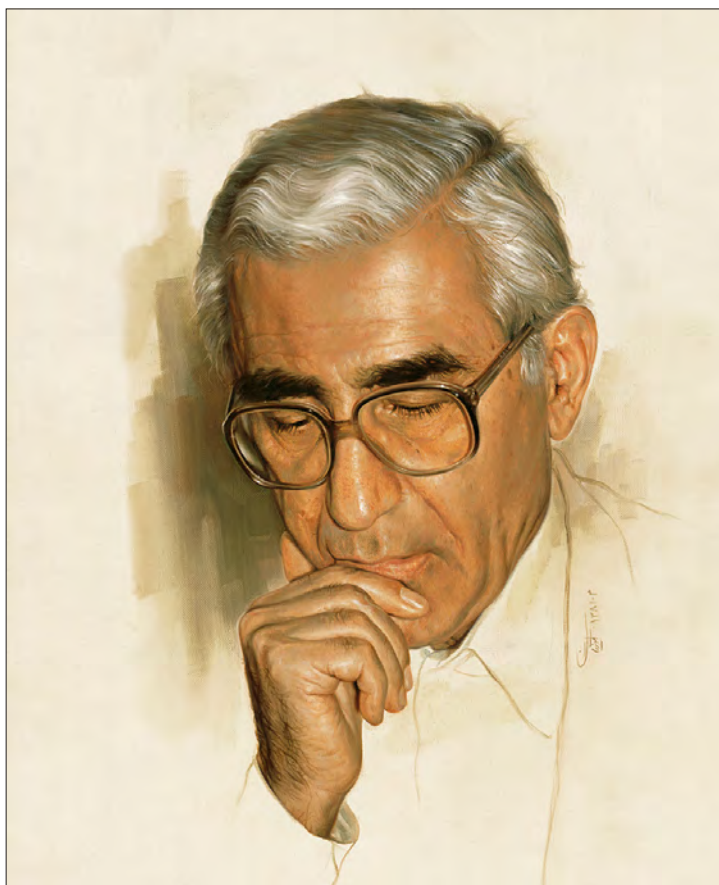
بنابراین صحبتی هم که می‌خواهیم آغاز کنیم در واقع در راستای همین سبک است یعنی مطالعه فقه به سبکی که شاید مالوف نیست و همگان از این راه نمی‌روند ما اعتقادمان این است که اگر فقه بخواهد باقی بماند باید از جهان خارج هم تغذیه شود تا بتواند مثل هر وجود زنده‌ای به حرکت خودش ادامه دهد پس در واقع صحبت ما در مسیر همان حرکتی است که مرحوم آیت‌الله طالقانی پیشگام و پیش قدم آن در مورد قرآن بودند و ما شاگردان ایشان در مورد فقه این کار را می‌کنیم.

هدف من علاوه بر تعظیم به روح پروقار و انقلابی و پیشگام آقای طالقانی این است که خطری را که در جامعه خودمان احساس می‌کنم گوشزد کرده و به استقبال آن بروم و آن خطر این است که امروز انتقاد از فقه و به سخره گرفتن این بخش از دانش و فرهنگ

آیت‌الله طالقانی
از نخستین
کسانی بود که
می‌خواست
بین روحانیت
و دانشگاه پلی
ایجاد کند و این
دو مرکز علمی
را به هم مربوط
نماید ارتباطی در
سطح مساوی و
برابر نه در سطح
ولایت که یعنی
یکی پیشرو باشد
و یکی مقلد

بومی و سنتی و مذهبی ما مد روز شده است، من در دوران زندگیم دوبار به این فاجعه برخورد کردم یک بار وقتی که کودک بودم و تازه حزب توده در ایران به رهبری دکتر ارانی تشکیل شده بود. در زمان رضا شاه تحصیل کرده‌های ایران از اروپا برگشته بودند و یک مقدار از علوم اطلاع پیدا کرده بودند این‌ها به محض این که مدرسه می‌رفتند و فرمول آب را می‌خواندند که عبارت است از اکسیژن و هیدروژن نتیجه می‌گرفتند که پس خدایی نیست ما خیال می‌کردیم که آب به فرمان خداوند از ابر نازل می‌شود و زمین را زنده می‌کند در حالی که الان می‌بینیم اکسیژن و هیدروژن با هم ترکیب شد و آب تشکیل می‌دهد؛ بنابر این تئوری وجود خدا را باطل می‌انگاشتند. آن که در بیمارستان تشریح می‌کرد به محض این که می‌فهمد مثلاً لوزالمعده حرکتش چیست و چه مواد شیمیایی را ترشح می‌کند و چه نیرویی آن را به حرکت در می‌آورد نتیجه‌گیری می‌کرد که خدا نیست می‌گوید تا به حال فکر می‌کردیم که به امر خدا

حیات به وجود می‌آید بدن را شکافتیم هیچ امر خدایی را در آن ندیدیم. اگر اول بدن را نمی‌شکافتیم این مرد مرده بود و حالا شکافتیم و معالجه‌اش کردیم بنابر این خدایی نیست این‌ها همه‌اش افسانه و دروغ است یک بار دیگر هم حالاست که من تازگی‌ها می‌شنوم در اثر به هم ریختگی‌هایی که بعد از انقلاب در بسیاری از سازمان‌ها به خصوص در سازمان‌های قضایی به وجود آمد و مردم بخشی از گرفتاری‌هایشان را ناشی از اجرای قواعد فقه دانستند. تعدادی از سازمان‌های سیاسی هم با هدف‌های از پیش ساخته و معین به این کار کمک کردند خود از بعضی‌هایشان می‌شنیدم که برخی از



از این لحاظ بر توده مردم نیست. برای این که توده عقل متوسط و معیارش همین است. با اندک چیزی دامن صبر از دست می‌دهد و با کوچکترین چیزی خشنود می‌شود. ولی از طبقه روشنفکر که داعیه رهبری و پیش کسوتی دارد، این امر قبیح است و باید معقول فکر کند. برایتان توضیح خواهم داد که دور ریختن فقه مثل دور ریختن ادبیات ایران است. مثل این است که ما ادبیات را بخوانیم و بگوییم این حرف‌ها چیست؟ این سعدی چرا این قدر مشکل حرف زده است کتابش را ببندازیم دور! این فلسفه چرا اینقدر سخت است؟ این خط ما چرا این شکلی است؟ همه را دور بریزیم در حالی که

ما اگر همه این‌ها را دور بریزیم در واقع خودمان را بی هویت کرده‌ایم این حرف طبقه روشنفکر باعث می‌شود که بین آن‌ها و توده مردم فاصله بیفتد و طرفین حرف یکدیگر را نفهمند. عده‌ای اعتقاد دارند که مصلحت دو دنیایشان در این فقه و در این قواعد است و برخوردی نامناسب پیدا می‌کنند با آن‌هایی که معتقدند تمام بدبختی‌هایشان از اینجااست؛ بنابراین واکنش اجتماعی‌اش این است که عده‌ای محکم سر جایشان ایستاده‌اند و می‌گویند فقه عبارت است از فقه سنتی. شعاری که ابتدا فکر می‌کردم بدون اراده از دهان‌ها در می‌آید، ولی بعدها متوجه شدم که بسیار زیرکانه است و درست واکنشی است در مقابل

ادعاهای دسته اول و مفهوم این شعار این است که هر چه فقهای سلف گفته‌اند و هر چه در این کتاب‌های فقه هست قانون زندگی ماست، ما باید خودمان را با آن تطبیق دهیم ولی حق نداریم به آن‌ها دست بزنیم یا چیز تازه‌ای به میان بیاوریم. چماق تکفیر هم آماده است شما می‌گویید نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ بنابر این منکر وحی هستی منکر مذهبید و کافر. یعنی در واقع گروه اول، گروه دوم را به حماقت متهم می‌کند و گروه دوم، گروه اول را به کفر و گاهی نفاق و نگرانی من این است که یکی از این دو گروه اجتماعی که با هم در ستیزند فائق بشوند که هر دوشان برای کشور و ملت و جامعه ما یک فاجعه است. پیروزی گروه اول به بی هویتی، درماندگی و در نتیجه بدبختی ما منتهی می‌شود

اعتقادمان این است که اگر فقه بخواد باقی بماند باید از جهان خارج هم تغذیه شود تا بتواند مثل هر وجود زنده‌ای به حرکت خودش ادامه دهد

چرا آیه می‌خوانی چرا خبر می‌گویی نه اینطور نیست هر نظامی مسیر خاص خودش را دارد و نمی‌شود از این مسیر تجاوز کرد و برای این که به این سوال پاسخ بدهیم یک سوال مقدماتی داریم که این است آیا تا به حال از خودتان پرسیده‌اید که اسلام برای چه آمده است؟ آیا پیامبر اسلام ادعای قانونگذاری داشت. ادعای مقتصد بودن داشت هدف چیست؟ من فکر می‌کنم اسلام یعنی هدف‌های اصلی‌اش را می‌شود در دو کلمه خلاصه کرد و در آغاز شناسی و انجام شناسی خلاصه می‌شود قرآن را مطالعه کنید، شاید نُه دهم آن دلایلی است برای قانع کردن بشر که آن‌ها وجود مستقل نیستند پرتوی هستند از ذات حق تلقین به بشر و تشویق او برای این که آن وجود لطیف و خبیر را در همه چیز ببیند و این برخورد انسان را متفاوت می‌کند، دو انسانی که همدیگر را کاملا مستقل می‌بینند وقتی با دو نفع مختلف روبروی هم می‌ایستند چون آنچه که هر دو می‌خواهند مشابه است هر کدام سعی می‌کنند سهم بیشتری از آن نفع ببرند خانه بزرگتر مال آن یکی باشد یا مال این زن زیباتر مال این یکی باشد یا مال آن.

پول بیشتر مال این یکی باشد یا مال آن در نتیجه ستیز و جنگ، غلبه قانون طبیعت می‌شود هدف اصلی اسلام ساختن انسانی است که خودش را اینطور تلقی نکند فکر کند وجودی است وجود مقابلش از یک منشا زاده شده و هر دو یک هدف مشترک در جهان دنبال می‌کنند انسانی که نه تنها باید عادل باشد و به دیگری ظلم نکند آماده فداکاری هم باشد و این با هدف یک نظام حقوقی، کاملا متفاوت است حقوق در پی ساختن یک انسانی است که ظلم نکند ظلم هم نپذیرد انسانی باشد مؤدب در راستای قوانین گام بردارد نه حقش را به دیگری بدهد نه حق دیگری را بگیرد.

ولی هدف یک دستگاه بزرگ فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، حقوق و الهی مثل اسلام به این محدود نمی‌شود این می‌خواهد انسان والا تری بسازد انسانی که ممکن است خودش را فدای آرمان‌هایش بکند، انسانی که نه تنها حق دیگری را نمی‌گیرد ایثار هم می‌کند انسانی که ممکن است خودش را فدای دیگران بکند به قول مولانا مانی و تویی و منی در بین نباشد. بنابراین قواعد حقوق در واقع زائده‌ای است در نظام بزرگی که برایتان توصیف می‌کنم غلط نامه نظام اسلامی است برای کسانی که اسلام نتوانسته از درچه اعتقاد در آن‌ها نفوذ کند و آن انسان والا را که ساخته هیچ، انسان متوسط حقوقی را هم نتوانسته بسازد و ناچار است که به نیروی قواعد حقوق متوسل شود. بنابراین نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که به این قواعد فقه و قواعد حقوق یا قواعدی را که در مجموعه‌های مدون فقه است ارج و تنزه و بستگی به مذهب را ندهید. نمی‌خواهم بگویم که می‌شود این‌ها را هر کاری کرد همه را دور ریخت یا با آن‌ها بازی کرد ولی می‌گویم که اهمیت‌شان در برابر نقش انسان سازی که اسلام داعیه ایجاد آن را دارد در مقابل نقشی که برای یک انقلاب اجتماعی قابل است در مقابل نقشی که برای رابطه خالق و مخلوق قابل است در درجه پایین‌تری از اهمیت قرار دارد؛ بنابراین اگر روزی اجرای یک قاعده‌ای سبب قطع رابطه بین خلق و خالق شود و اعتقادات را از دل‌ها ببرد، باید آن قاعده را فدای هدف بالاتری کرد نه هدف والا تر را فدای قاعده پایین‌تر.

یعنی اگر روزی می‌رسیدیم به جایی که اجرای یک قاعده‌ای که همه فقها گفته‌اند در دل‌ها زندگی ایجاد می‌کند و زشت است (حالا به غلط یا درست کار نداریم واقعیت را نگاه می‌کنیم).

چیزی که اعتقاد اصلی را از دل‌ها می‌برد آیا عقل حکم نمی‌کند که قاعده را فدای آن اعتقاد کنیم من خیال می‌کنم عقل مستقل این را می‌گوید بنابراین اگر مرا به شاگردی مذهب قبول بکنند که جزو افتخاراتم هست، می‌خواستم این را بگویم که وجود این قواعد در مقابل این عدالت مذهبی و در مقابل آن اعتقاد مکتب انسان سازی که آن ارج و تنزه را ندارد که ما اعتقاد را فدای قاعده کنیم اگر مصلحت ایجاد می‌کند باید قاعده را فدای اعتقاد کنیم. نکته دومی را که باز به عنوان مقدمه می‌خواهم عرض کنم این است که اسلام مثل مذاهب دیگر یک نظام حقوقی خالص نیست نظام اخلاقی با نظام حقوقی مخلوط است با هم عجین است به طوری که اگر این دو را از هم جدا بکنیم شاید اخلاق بدون حقوق کار ساز باشد ولی حقوق بدون اخلاق زندگی پیدا می‌کند و نمی‌تواند به حیات خودش ادامه دهد.

یعنی قواعد حقوق اسلام مال جامعه مسلمین است اگر این قواعد در جامعه‌ای که غیر مسلم هستند اجرا کنیم آن نتایج مطلوب را نمی‌دهد بنابراین برای اجرای قواعد حقوقی اسلامی اول باید زمینه اخلاقی جامعه را فراهم کرد.

و پیروزی گروه دوم زنجیری است بر اندیشه‌ها، چه پای در زنجیر باشد و ما را از رفتن باز بدارد، چه اندیشه در زنجیر باشد ما را از تحول و پیشرفت مانع شود؛ بلکه دومی بسیار بدتر است. هدف ما این است که بین دو نیروی متضاد پلی بزنیم و به جای دامن زدن به این تضاد، تلفیقی بین آن‌ها ایجاد کنیم. از انتقادهای تلخ و سخت گروه اول این نتیجه را بگیریم که قواعد مذهبی را تا جایی که ضرورت ندارد نباید سر راه مصالح مردم گذاشت برای این که تجربه نشان داده است که مردم ممکن است مدتی احترام بگذارند بعد حیل به خرج دهند و سرانجام روی آن‌ها پا بگذارند و راه خود را ادامه دهند. از تعصب و استقامت گروه دوم در برابر گروه اول باید زمینه تحقیق و زمینه مردمی را که با آن‌ها صحبت می‌کنید، بشناسید، باید ببینید چه حرفی بین مردم نسبتاً خریدار دارد. اگر حرف شما باعث سخت‌تر شدن موضع آن‌ها بشود و ما را از حرکت باز بدارد و حقوق و فقه ما با به صورت آب راکدی باقی بگذارد، نباید این حرف را بزنید چون اثر معکوس دارد. چون آب راکد هر قدر زلال باشد وقتی در یک جایی ماند و حرکتی نداشت از خارج تغذیه نشد خواه نا خواه می‌گندد و باید آن را دور ریخت این آثار نامطلوب هر یک از این عقاید است؛ بنابراین موضوع صحبت من دو بخش اساسی دارد بخش اول پاسخی است به گروه اول یا کسانی که اعتقاد به دور ریختن فقه و روی آوردن به تجدد دارند و بخش دوم پاسخ به کسانی است که معتقدند هر چه هست در قرآن است «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» هیچ خشک و تری نیست که در این کتاب نباشد قرن‌ها راجع به آن صحبت شده بنابر این نیازی به علوم خارج نداریم همین کتاب و حرف‌هایی که فقها زده‌اند برای ما بس است. در واقع پاسخ قسمت دوم پاسخ به تعصب است، دریدن پرده‌های اوهام است. هم اوهام دسته اول و هم اوهام دسته دوم، اما مقدمه‌ای را برای آماده کردن ذهن جوان‌هایی که در اینجا هستند عرض می‌کنم تا وقتی که به آن‌ها دل گرمی داده می‌شود که در آن نقایصی هست و دلایل این نقایص چیست، این موضوع را زیاد به تعصبات مذهبی در نیامیزند. البته مجلسی مذهبی است یا نیمه مذهبی ما نمی‌توانیم خودمان را از بند اعتقاداتمان برهانیم. جامعه شناسان ادعا می‌کنند که خود را از هر پیش داوری و اعتقادی خالی کنید تا بتوانید به علم برسید. ولی پاسخ من به آن‌ها این است که انسانی که هیچ اعتقادی، هدفی نداشته باشد انسانی که خالی از آرمان باشد به یک ماشین آهنی بیشتر شبیه است تا به یک انسان، انسان با اعتقادات و آرمان‌هایش با هم است و اگر شما می‌خواهید جامعه را مطالعه کنید انسان و جامعه را با این وصفش مطالعه کنید و نه بدون این وصف تازه فایده‌ای ندارد اگر من بگویم خودتان را خالی کنید، مگر شما خودتان را خالی می‌کنید مگر به حرف من است یا به حرف فلان جامعه شناس، به حرف هیچ کس نیست. ولی می‌خواستم خواهش کنم تا آنجا که می‌شود خارج از اعتقاد در مورد این قضیه بحث کنیم با یک دید نسبتاً علمی که اگر به اعتقادات مذهبی بر خورد پیدا کرد، به من ایراد نگیرید که تو ادعا کردی می‌خواهی علمی صحبت کنی، پس

**اسلام مثل
مذاهب دیگر
یک نظام حقوقی
خالص نیست
نظام اخلاقی
با نظام حقوقی
مخلوط است**



چگونگی شکل‌گیری داعش و موقعیت کنونی آن

حوریه خانپور

دولت به اصطلاح اسلامی در عراق و شام (داعش) بزرگ‌ترین گروه تروریستی مسلح جهان است که با تفکرات بنیادگرایانه‌ی سلفی

افراطی، این روزها عراق و سوریه و به تبع آن خاورمیانه و جهان را به ناآرامی کشانده است. شکل‌گیری اولیه این گروه تروریستی در عراق به سال ۲۰۰۳ میلادی بازمی‌گردد، زمانی که گروهی از پیکارجویان پیشین افغانستان، شعبه‌ای محلی از القاعده را به راه انداختند، و همراهی گروه‌های سنی ناراضی به حاشیه رانده شده عراق و افسران سابق بعثی سازمان‌یافته صدام حسین و قبائل مخالف دولت مرکزی عراق به آنان قدرتی محلی داد.

با سرازیر شدن دلارهای نفتی توسط یکی از شاهزادگان عربستان به سوی آنان، قدرت اقتصادی این گروه تکفیری دوچندان شد.

این گروه تروریستی با تکیه بر اندیشه خود حق بینی، شروع به حذف مخالفان خود به صورت بسیار خشن و سبوعانه نمود، به طوری که به محض تصرف هر منطقه مباردت به اعدام‌های دسته‌جمعی، ربودن زنان و دختران و به کارگیری آنان به عنوان برده جنسی، به کارگیری کودکان به عنوان پیکارجو و حتک حرمت مکان‌های مذهبی و فرهنگی می‌نمود و تصاویر جنایات خود را در شبکه‌های اجتماعی به نمایش می‌گذاشت. از طرفی با اوج‌گیری مخالفت‌های مردمی در سوریه با رژیم حاکم آن و شروع جنگ داخلی، یکی از سازمان‌های مسلحی که در جبهه مخالفان، با رژیم سوریه و حتی دیگر گروه‌های اپوزیسیون می‌جنگید، «جبهه نصرت» از زیرمجموعه‌های القاعده بود که در سال ۲۰۱۱ میلادی در سوریه شکل گرفته بود. اتحاد این گروه با «دولت اسلامی عراق» منجر به تشکیل گروه «دولت اسلامی عراق و شام» یا «داعش» گردید، بدین ترتیب مناطق وسیعی از عراق و سوریه تحت تصرف این گروه تروریستی قرار گرفت. آن‌ها با انگشت نهادن بر نارضایتی‌های اهل تسنن در عراق و سوریه در طی سال‌های اخیر موفق به جذب نه تنها مردم ناراضی از این دو کشور شده‌اند، بلکه با تظاهر به پایبندی به ارزش‌های اسلامی، جوانان مسلمان بسیاری از کشورهای اسلامی و حتی کشورهای غربی نظیر انگلستان، فرانسه، آمریکا و استرالیا را نیز به تشکیلات خود جذب نموده‌اند.

به کار بردن نام «شام» بجای «سوریه» توسط داعش، که بسیاری از مناطق خاورمیانه تا صحرای سینا را شامل می‌شود، نشان‌دهنده این امر است که بازگشت به اقتدار خلافت اموی جزو آرمان‌های بنیادگرایانه آنان می‌باشد. این گروه در اقدامی بی‌سابقه در خردادماه سال ۹۳، در حمله‌ای به «موصل» در استان «نینوا» این شهر و روستاهای اطراف را تصرف کرده و تا نزدیکی‌های «بغداد» پیش‌روی نمودند. سپس با اعلام «حکومت خلافت اسلامی» و معرفی «ابوبکر بغدادی» سرکرده خود به عنوان خلیفه، زنگ خطر را برای جهانیان به صدا در آوردند. این امر موجب شد تا شورای امنیت با اجماع آرا این گروه را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار دهد.

گروه داعش علاوه بر تاراج بانک مرکزی موصل و بدست آوردن بیش از چهارصد ملیون دلار، سرمایه‌های هنگفتی نیز از طریق فروش نفت مناطق نفت‌خیز اشغالی خود به دلان بین‌المللی به میزان حداقل روزانه ۲ میلیون دلار بدست آورد که باعث بالاتر رفتن قدرت اقتصادی او شد آنان با حمله به شهرها و روستاهای مختلف در عراق و سوریه بیش از ۷۰ درصد این کشورها را به اشغال خود درآوردند. صدها هزار نفر از مسیحیان، شیعیان، اهل تسنن و مذاهب دیگر کشته و آواره شدند و بسیاری از اماکن مذهبی ویران گردید. این قتل‌عام‌های گسترده و به

ویژه سربریدن‌های پی‌درپی خبرنگاران و امدادرسانان غربی و پخش تصاویر آنان توسط داعشیان، موجب وحشت دولت‌ها و ملت‌های جهان شده و باعث بسیج افکار عمومی علیه آنان گردید. این امر منجر به تشکیل جبهه ائتلافی دیرهنگامی توسط بسیاری از کشورها، اعم از کشورهای عربی، خصوصا عربستان و کشورهای اروپایی به رهبری آمریکا گردید و مواضع داعش در عراق و سپس در سوریه تحت حملات هوایی قرار گرفت و بسیاری از این مواضع منهدم شد.

به گزارش خبرگزاری‌های بین‌المللی با وجود این حملات، ائتلاف بین‌المللی هنوز نتوانسته از پیشروی شبه‌نظامیان داعش در عراق و سوریه جلوگیری نماید و هم‌اکنون در مناطق بسیاری، درگیری‌های داعشیان با مردم، خصوصا منطقه «کوبانی» در مرز سوریه با ترکیه همچنان ادامه دارد. به گزارش سازمان ملل متحد از ابتدای سال ۲۰۱۴ میلادی تا ماه سپتامبر بیش از ده هزار نفر توسط این گروه در عراق و سوریه به قتل رسیده و بیش از یکصد و هفتاد هزار نفر نیز زخمی شده‌اند و علاوه بر آن حداقل سه میلیون نفر نیز آواره گردیده‌اند. بیشتر این کشته‌ها در ۴ ماه اخیر و در یورش‌های این گروه برای اشغال بخش‌هایی از عراق صورت گرفته است. همچنین در روزهای اخیر تعدادی از گروه‌های تروریستی دیگر مانند «بوکو حرام» در نیجریه، «القاعده» شاخه پاکستان و تعدادی از گروه‌های تروریستی لیبی، با حکومت خودخوانده اسلامی داعش اعلام هم‌بستگی نموده‌اند.

به نظر می‌رسد جنگ با این گروه بنیادگرا، مدت زیادی طول بکشد، زیرا آنان از انواع سلاح‌های سبک و سنگین، انواع خودروهای زرهی و تانک و مهمات و پول فراوان برخوردارند. همچنین تعداد پیکارجویان آنان در عراق و سوریه به بیش از ۲۵ هزار نفر می‌رسد که حدود ۸ هزار نفر آنان غیر عراقی و سوری و بیش از هزار تن آنان نیز اروپایی می‌باشند. برای از میان برداشتن این گروه تروریستی بنیادگرا ابتدا باید تفکرات داعشی را از میان برداشت. تفکراتی که تأکید بر اندیشه خودحق‌بینی دارد و حق حیات برای مخالفان قائل نیست. گروه داعش حذف فیزیکی را با وحشیانه‌ترین روش‌ها انجام می‌دهد. آنان به مخالفت با تکرر آرا و آزادی اندیشه و حقیقت‌پر خاسته‌اند. فقط در صورت از بین بردن این تفکر بنیادگرایانه است که می‌توان به مقابله با آنان برخاست و به دنیایی توأم با صلح و آزادی و آرامش رسید.



گفتگو با احسان هوشمند چالش داعش، سیاسی یا نظری؟ (قسمت اول)

گسترش بنیادگرایی و افراط‌گرایی اسلامی اینک در قالب سازمان تروریستی داعش (دولت اسلامی عراق و شام) که خود را با عنوان دولت اسلامی می‌خواند در مرحله تازه‌ای قرار گرفته است. مرحله‌ای که شاید بتواند یک نقطه عطف هم باشد اگر ائتلاف‌ها گسترش یابند و در عمل موثر واقع شوند. در این میان رقیب نظری و عملی این جریانها، نوگرایی و روشنفکری دینی چندان که مورد نیاز است موثر و فعال نیستند. چرا نوگرایی نتوانسته است در منطقه غالب شود؟ سلفی‌ها و بالخصوص «دولت اسلامی» چه ماهیتی دارند؟ ریشه این بحران و برآمدن پدیده داعش چیست؟ در میان عوامل متعدد موثر در مبحث داعش، بطور خاص جایگاه اقلیم کردستان عراق و عملکرد آن چگونه است؟ این پرسشها را با احسان هوشمند، جامعه‌شناس، تحلیلگر و پژوهشگر مطالعات قومی و منطقه‌ای در میان گذاشتیم. وی آثار بسیاری پیرامون مسائل منطقه‌ای و قومی بویژه کردها با رویکردی واقع‌گرایانه دارد. آنچه که در زیر می‌آید حاصل این گفتگو است.

است که به زعم خودشان علیه سلطه شوروی و سلطه غرب به دنیای اسلام وارد مبارزه شدند که به نظر من حائز اهمیت است.

اگر افغانستان زمینه شکل‌گیری گروه‌های جهادی برای مقابله با شوروی را مهیا کرد ولی بعدها گروه‌های جهادی در بالکان، بوسنی و در جاهای دیگر ظهور کردند و به تدریج در چین و در سایر نقاط خاورمیانه و الان در شرقی‌ترین مناطق مسلمان‌نشین از اندونزی گرفته تا غربی‌ترین آن در دل اروپا و آفریقا گروه‌های متنوع با برچسب جریان‌های اسلامی-سلفی سربرآورده‌اند؛ از بوکوحرام تا انفجارهای بالی در اندونزی. اخیراً الظواهری جانشین بن لادن در القاعده اعلام کرده در هند شعبه‌ای از القاعده فعال شده است. گفته می‌شود در بخشی از جنوب تایلند نیز فعال هستند. به همین ترتیب در نیجریه و لیبی و مصر و سایر نقاط این گروه‌ها را می‌بینیم. با این حال، به نظر می‌آید که افغانستان و هنوز پاکستان حائز اهمیت‌اند

در باره ریشه‌های تحولات و بحران‌های خاورمیانه دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. در این زمینه به عواملی مانند نقش غرب و تقسیم‌بندی‌های کشورها پس از جنگ‌های جهانی و فروپاشی عثمانی، برخورداری از نفت، موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک منطقه، سربرآوردن اسرائیل، وضعیت هویتی کشورها، قومیت‌ها، فضای مذهبی و جایگاه شیعه-سنی و مواردی دیگر اشاره شده است. شما کدامیک را موثرتر می‌دانید و کدام را پایه بحث خود قرار می‌دهید؟

همانطور که اشاره کردید خاورمیانه در سال‌های اخیر با بحرانی عمیق و گسترده مواجه است که در سده گذشته بی‌سابقه بوده است. در این منطقه از جهان، تحولاتی در حال رخ دادن است که ریشه در متغیرهایی دارد که شما به مهم‌ترین‌شان اشاره فرمودید. این متغیرها موجب ظهور شرایط جدید در خاورمیانه شده‌اند و خاورمیانه وارد مرحله‌ای شده که به لحاظ سیاسی، فرهنگی و ظهور نیروهای جدید تحولات تازه‌ای را تجربه می‌کند. البته می‌توان به فهرست متغیرهای شما دو یا سه نکته دیگر اضافه کرد تا این فهرست کامل‌تر شود: یکی بحث افغانستان و اشغالش توسط شوروی و زمینه برای شکل‌گیری جریان‌های متشکل و سازماندهی شده اسلام‌گرا



لاله شاکری

و به اندازه کافی درباره نقش این دو کشور بحث و گفتگو صورت نگرفته است. این دو کشور یعنی افغانستان و پاکستان به دلایلی برای ما حائز اهمیت هستند؛ نکته اول اینکه افغانستان و پاکستان مرکز پرورش فکری و همچنین نیروهای تشکیلاتی اصلی جریان‌های سلفی در منطقه و در کل دنیای اسلام هستند. نکته دوم اینکه این دو کشور، همسایه ما هستند و طبیعتاً ما به خاطر همسایگی باید بیشتر تحولاتشان را در نظر داشته باشیم. متغیر دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کرد نهادهای سنتی دینی است که باز هم به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته‌اند. تا سده‌های پیش لاقلاً تا حدود یک و نیم سده پیش، نهادهای سنتی دینی - که در آن به پرورش طلبه‌های علوم دینی و روحانیت می‌پرداختند - یکی از اثر گذارترین مراکز فرهنگی جوامع دینی به شمار می‌رفتند. طلبه‌های دینی به این دلیل که جزء نخبه‌های باسواد جوامع اسلامی محسوب می‌شدند طبیعتاً از منظر فرهنگی و حتی آگاهی‌های سیاسی در جامعه اسلامی پیشرو بودند و نقش مهمی در فهم و حتی یافتن راه‌حلی‌هایی حالا درست یا غلط، کارآمد یا ناکارآمد برای حل و فصل مسائل موجود جوامع‌شان داشتند. اما با تاسیس نهادهای علمی و با پیچیده‌تر شدن فضای اجتماعی کشورهای اسلامی و به دنبال دیگر کشورهای دنیا با شکل‌گیری دانشگاه‌ها و نهادهای جدید، تخصصی شدن علوم و فعالیت‌ها به نظر می‌آید این نهادهای دینی اثر گذار نتوانستند یا به پای تحولات در جوامع اسلامی پیش بروند و فهم‌شان را از مناسبات جهانی با شرایط جدید متناسب کنند. بتدریج این ناکارآمدی و بحران در نهادهای سنتی دینی، موجب شکل‌گیری اندیشه‌ها و تفکرات و رویکردهایی شد که اتفاقاً بعضی از آن‌ها سرآمدن‌شان از دل همین نهادهای دینی بوده است؛ مثل سید قطب و سید جمال‌الدین اسدآبادی که خواهان تجدید نظر در مبانی اندیشه دینی بودند. برخی از این اندیشمندان نیز لزوماً فارغ‌التحصیل و برآمده از این نهادهای سنتی نبودند، اما تصورات و تفکرات جدیدی را در عرصه دینی مطرح کردند. این پدیده موجب شد که انحصار فهم دین، انحصار اجتهاد در دین، انحصار فتوا دادن در دین به تدریج از دست روحانیت خارج شود. در دنیای اسلام بحث ما مشخصاً ایران نیست، الان می‌بینیم که پزشکی مثل ایمن الظواهری، مهندسانی مانند بن لادن و امثال این‌ها بعضاً فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های غرب، اروپا و آمریکا، یک نهضت بازگشت به سلف صالح یا به مبانی دینی را به زعم خود در پیش گرفته‌اند؛ برگشت به اسلام ارتدکس و اسلامی که ادعا می‌کنند بی غل و غش و اصیل است؛ آنهم توسط کسانی که لزوماً متخصص سنتی در علوم دینی نیستند و فقیه و متکلم نیستند. شاهد آن هستیم که در دنیای اسلام نه تنها نهادهای دینی نتوانستند متناسب با دنیای جدید و مقتضیات دنیای جدید پیش بیایند، بلکه حتی عملاً نهادهای سنتی از تحولات فزاینده جامعه و فرهنگ و فن‌آوری جا ماندند. در مقابل این تحولات در دنیای اسلام طیف بسیار گسترده‌ای از اندیشه‌های جدید در حال شکل‌گیری است که یک سوی آن می‌تواند سلفی‌گری باشد و سوی دیگرش - البته می‌تواند خیلی انتقادی باشد - می‌تواند گروه‌های روشنفکری یا روشنفکران مسلمان باشند که ضمن شکستن انحصار فهم و درک منابع دینی در رقابت با نهادهای سنتی به تدریج داعیه‌دار شده‌اند، بلکه حتی اجتهاد می‌کنند، فتوا می‌دهند و به نوعی نهادهای جدیدی تشکیل داده‌اند که لزوماً در دل آن نهادهای سنتی قابل فهم نبود. اتفاق بی‌سابقه در دنیای جدید این است که پزشک و مهندس و دانشگاهی متولی فهم دین شده است، اتفاق دیگری و نتیجه دیگری در حوزه روش‌شناسی این گروه‌ها روی می‌دهد که آنهم حائز اهمیت است. روش‌شناسی فهم آن‌ها لزوماً از روش‌شناسی سنتی پیروی نمی‌کند و شما نمی‌توانید روش‌شناسی مشترکی را در بین این طیف گسترده و تفکرات جدید دینی مشاهده کنید، به ویژه بین سلفی‌ها و دیگر تفکرات روشنفکری دینی و حتی آن‌هایی که به روایتی سکولار از اسلام رسیده‌اند و دو سر این طیف هستند. پس هم نهاد سنتی دارد زیر سؤال می‌رود و هم روش‌شناسی پیشین که یک روش‌شناسی درون دینی و البته متأثر از دانش دوران نگاه متکلمانانه سنتی است با چالش مواجه می‌شود. البته اینجا به نکته سومی اشاره کنم که مقداری می‌تواند تفاوت دو سر طیف را نشان دهد، آنهم میزان اقبال و پایبندی‌شان به مقتضیات جدید جهان، مقتضیات جدید اجتماعی، حقوق بشر و مفاهیم جدید است؛ به عبارت دیگر، یک سر طیف تلاش می‌کند با پایبندی به این مقتضیات درک خود

را از دین بیان کند و آن سر طیف که سلفی هستند نه تنها اعتنایی ندارند، بلکه به مقابله با آن برخاسته‌اند. این نکته را داشته باشیم که فعلاً به نظر خیلی حائز اهمیت است به لحاظ گفتمانی دارد تحول تازه‌ای در دنیای اسلام رخ می‌دهد. به صورت خلاصه هم سلفی‌های جدید و هم روشنفکران مسلمان نوگرا از سویی منتقد ساختار سنتی مراکز دینی و ساختار نهاد روحانیت بوده و هستند، هم نسبت به وضع موجود جوامع اسلامی ناراضی هستند و هم اینکه نسبت به غرب رویکرد مخالف و انتقادی دارند. ضمن آنکه نسبت به روش‌شناسی متکلمان و فقها هم رویکردی انتقادی دارند. البته این تحلیل به معنای آن نیست که میان دو نحله یا دو سر طیف نوگرایان و سلفی‌ها اختلافات عمیق و برجسته‌ای به چشم نمی‌آید.

شما یک طیف مطرح می‌کنید که هم نوگرایان هستند و هم سلفی‌ها، این را چگونه توضیح می‌دهید؟ برای نمونه سلفی‌ها را هم سنتی می‌دانید که پایبند به سلف صالح‌اند و تغییری نمی‌دهند و هم مدرن؟

ما فراموش نکنیم تمامی آنچه که در دنیای اسلام دارد اتفاق می‌افتد تحت تاثیر تحولات دنیای جدید است. عملاً آنچه که رخ می‌دهد پیامد مدرنیته است، یعنی چه سلفی باشد یا نوگرای دینی یا هر شکل دیگر تفکر اسلامی که به مواجهه با تفکر سنتی برخاسته است؛ یعنی تفکر سنتی نهادهای دینی را برای حل و فصل مسائل و مشکلات مسلمانان و اسلام امروزی کارآمد نمی‌یابد. پس سلفی‌ها، طرفداران اسلام سیاسی و نوگرایان، هریک با صداهای مختلف، همگی در برابر دنیای جدید و در مواجهه با دنیای جدید یا حتی در همراهی و نگاهی انتقادی به دنیای جدید در پی ارائه طریق ویژه خود هستند.

پس شما تقابل آن‌ها را با سنت‌گرایان، در مواجهه با دنیای مدرن می‌دانید.

این نکته مهمی است، اما فقط این تعیین‌کننده نیست. نهادهای سنتی که دایره روحانیت و نهادهای دینی را شامل می‌شود، نمی‌تواند در برابر پرسش‌ها، مشکلات و پدیده‌های تازه آن چنان که باید پاسخگو باشد. نکته دیگر آن که یک طرف طیف می‌خواهد به اصل و ریشه بازگشتی داشته باشد بنا بر ادعای خودشان به اسلام ناب، اسلام اصیل، اسلام برآمده از سنت رسول اکرم (ص) بازگشت کند. و گروه دیگر مقتضیات جدید دنیا را در مقابل خودشان می‌بینند و می‌خواهند به آن پاسخ بدهند. در اینجا این دو رویکرد از هم جدا می‌شوند، اما قاعدتاً هر دو با چالش‌هایی مواجه‌اند و چون قواعد مشخصی شکل نگرفته و سلیقه محوری بر روش‌شناسی این نحله‌ها حاکم است. این می‌تواند بر نتایج و پیامدهای پیش بینی نشده و ناخوشایندی حتی منجر شود.

نهادهای سنتی فعال امروز در دنیای اسلام مثل حوزه‌های علوم دینی به علل و دلایل متفاوت، عوامل اجتماعی سیاسی متفاوت و هم دلایل درونی متفاوت

**اگر افغانستان
زمینه شکل‌گیری
گروه‌های جهادی
برای مقابله با
شوروی را مهیا
کرد ولی بعدها
گروه‌های جهادی
در بالکان، بوسنی
و در جاهای دیگر
ظهور کردند
و به تدریج در
چین و در سایر
نقاط خاورمیانه
و الان در
شرقی‌ترین مناطق
مسلمان‌نشین از
اندونزی گرفته تا
غربی‌ترین آن در
دل اروپا و آفریقا
گروه‌های متنوع با
برچسب جریان‌های
اسلامی - سلفی
سربرآورده‌اند**

**در دنیای اسلام
پزشکانی مثل
ایمن الظواهری،
مهندسانی
مانند بن لادن و
امثال اینها بعضا
فارغ التحصیل
دانشگاههای
غرب، اروپا و
امریکا، یک
نهیضت بازگشت
به سلف صالح یا
به مبانی دینی را
به زعم خود در
پیش گرفته اند**

با تفکر سلفی، عموماً سر ناسازگاری دارند، اما این نهادهای دینی نیامده‌اند نشان دهند که چه عناصری از گفتار و گفتمان سلفی که در داعش یا جریان‌های دیگر سلفی وجود دارد، مورد نقد است و مورد پذیرش آن‌ها نیست؛ به عبارت دیگر حوزه‌های علوم دینی نشان ندهاند که چه دال‌ها و عناصری در گفتمان آن‌ها وجود دارد. چه عناصر گفتمانی و چه ویژگی‌هایی در گفتار سلفی‌ها و داعش و القاعده وجود دارد که از منظر حوزه‌های علوم دینی می‌تواند دینی نباشد یا با آموزه‌های دینی سازگار نباشد؟ ستیزی که داعش و القاعده نتیجه آن هستند، از منظر نهادهای سنتی چگونه تفسیر می‌شود؟ آیا حذف دگراندیشان که سلفی‌ها در پیش گرفته‌اند، مخالف رویکردهای دینی است؟ آیا محدود کردن زنان و بانوان امر مذمومی است؟ آیا محدود کردن فضا برای پیروان ادیان دیگر امری نادرست است؟ آیا به وحشت افکندن مردم امری غیر دینی است؟ آیا مقابله با فن‌آوری‌های نوین مخالف آموزه‌های دینی است؟ آیا به زندان افکندن نویسندگان به دلیل آنکه در مخالفت با سلفی‌ها و داعش مطالبی منتشر کرده‌اند، مخالف شریعت است؟ آیا تکفیر دیگر مذاهب اسلامی اعم از شیعیان یا سنی‌ها یا درویش و مشایخ و تصوف دینی است؟ آیا می‌توان با تکفیر این گروه‌ها بر جان و مال و ناموس این گروه‌ها مسلط شد و زنان‌شان را در بازارها به عنوان برده به فروش رساند؟ نهادهای سنتی تربیت روحانیت در دنیای اسلام در این خصوص و پرسش‌هایی از این دست باید موضع روشنی در پیش گیرند. البته باید به مشترکات گفتمانی نهادهای تکفیری با نهادهای سنتی نیز توجه کنیم؛ به عبارت دیگر در گفتمان داعش، القاعده و دقیقتر در گفتمان جریان‌های سلفی، تکفیری، جهادی یا تبلیغی ویژگی‌ها و عناصری هست که ردپای آن را در نهادهای سنتی و حوزه‌های علوم دینی در دنیای اسلام می‌توان دید. به همین دلیل است که گاه پیوند این دو رویکرد را در نهاد سنتی روحانیت یعنی حوزه‌های پرورش طلبه‌های مسلمان می‌توان مشاهده کرد. در پاکستان یا عربستان یا سایر نقاط برخی از حوزه‌های پرورش روحانیت به مکانی برای پرورش سلفی‌های جهادی تبدیل شده‌اند. برای نمونه تکفیر غیر و دیگری پدیده مرسوم در دنیای سنت است و سلفی‌ها هم همین کار را انجام می‌دهند. لذا هنوز حوزه‌های علوم دینی در دنیای اسلام به صورت روشن و آشکاری بیان نکرده‌اند که چه عناصری و چه بخش‌هایی از گفتمان یا گفتار سلفی از منظر آن‌ها قابل قبول نیست؟ چرا قابل قبول نیست؟ خطاهای آن‌ها از منظر درون دینی و از نظر این نهادهای سنتی چیستند؟ پس به طور کلی در این بخش می‌توان ادعا کرد که نهاد سنتی پرورش روحانیت یعنی حوزه‌های علوم دینی به روشنی مرزهای خود را با جریان‌های سلفی مشخص نکرده‌اند.

حالا از این بحث گفتمانی و از بحث نظری یک مقدار فاصله بگیریم. نکته‌ای را در مورد افغانستان و پاکستان اشاره کنم که حائز اهمیت است. پاکستان کشوری

است که هویت‌اش را با دین تعریف کرده چون تاریخ طولانی ندارد، چون یک کشور تاریخی یا جامعه تاریخی نیست و با عنوان دیانت و مذهب از هندوستان جدا شد. پاکستان نخستین کشوری است که در چند دهه اخیر نامش و حکومتش پسوند اسلامی دارد. علیرغم اینکه اهل سنت پاکستان و بخش‌های آنسوی مرز ما، مثل جوامع اهل سنت در شرق، حنفی مذهب هستند. حنفی‌ها تفکر منعطفی دارند؛ چرا که هم امامشان شخصیت و نگاه متساهلی داشته و هم عناصر عرفانی در این مذهب هست و عناصر تکفیر در آن نیست. اگر در این باره نگاهی به هندوستان دوره حضور انگلیس، که پاکستان هم جزئی از آن بود، بیاندازیم می‌بینیم که در آن دوران به تدریج فرقه‌های دینی و مذاهب دینی پیوندی با تفکرات سلفی برقرار کردند. مکتب دیوبندی یا دیوبندی که بعدها در پاکستان واجد نفوذ فوق‌العاده‌ای شد، اگر چه به لحاظ عددی کمتر از فرقه‌های مذهبی و فرقه‌های دیگر است، اما به لحاظ اثرگذاری و قدرت سازماندهی موفق‌تر عمل کرده و توانسته در جامعه ریشه بدهد. در این فضا که رویکردی جدید در پاکستان در حال شکل‌گیری است که می‌خواهد با تفکر دینی خود را در مقابل رقیب بسیار قدرتمندش تجهیز کند تا قدرت مقابله داشته باشد، تحول تازه و بسیار اثرگذاری در حدود چهار دهه قبل در افغانستان روی می‌دهد. به دنبال اشغال افغانستان توسط دولت کمونیستی شوروی فرصتی ایجاد می‌شود تا مجاهدین از اقصی نقاط دنیای اسلام و به ویژه دنیای عرب در افغانستان و مناطق قبایلی پاکستان مستقر شوند. بجز آن عناصر گفتمانی اینجا یک فرصت اجتماعی و سیاسی هم برایشان مهیا می‌شود. حضور این جهادگران غرب‌ستیز در دو کشور پاکستان و افغانستان به تدریج، به قدرتمند شدن نهادهای علوم دینی و تربیت نیروهای بیشمار توسط آنان می‌انجامد و البته موجب می‌شود در جایی (تاریخی و جغرافیایی) پیوند و همراهی و اتحاد سلفی‌گری و حوزه‌های تربیت طلبه‌های دینی شکل نوینی به خود گیرد و مراکز تربیت طلاب علوم دینی در افغانستان و به ویژه پاکستان به مراکز با اهمیت تولید و تکثیر سلفی‌گری مبدل شوند.

بعدها که افغانستان از دست اشغالگران شوروی سابق آزاد شد، این مجاهدین عربی که در افغانستان جنگیدند به سایر نقاط جهان اسلام سرازیر شدند که بالکان، یوگسلاوی و امثالهم... تا آفریقا و سودان و سومالی بخشی از این میدان است. اما بخش‌هایی از عناصر سلفی و تفکرات جهادی که از دنیای عرب وارد دنیای افغانستان شدند، افزون بر اینکه در میدان سیاست و رزم حضور دارند به تدریج در نهادهای علوم دینی هم افغانستان و پاکستان نفوذ کردند و برخی از مراکز تربیت طلبه علوم دینی هم مرکز پرورش این گروه‌ها تبدیل شد. الان در پاکستان بیش از ۱۰ تا ۱۵ هزار مدرسه علوم دینی وجود دارند که هر یک چند صد تا چندین هزار طلبه را آموزش می‌دهند و بدین ترتیب دارند برای جریان سلفی نیرو و انرژی آزاد می‌کنند. بی دلیل نیست که هر جا در دنیای اسلام و در جاهایی که گروه‌های سلفی و امثال داعش، بوکوحرام یا الشباب فعال هستند، طالبان یا طالبان پاکستان بخش مهمی از نیروهای آنان را تشکیل می‌دهند. بخشی از نیروهای میدان یا فرماندهان جهادی کسانی هستند که از همین مدارس فارغ‌التحصیل شده‌اند. در واقع آن مدارس به کمک این تفکرات آمده‌اند که این پیچیدگی وضعیت را نشان می‌دهد. پس به جز عربستان شاهد هستیم که میان مراکز سنتی پرورش طلبه‌های علوم دینی با تفکرات سلفی تکفیری (جهادی یا تبلیغی) پیوند برقرار شده است.

همچنان که اشاره کردید باید حضور غرب، حضور اسرائیل، کمک غرب در مقاطعی به گروه‌های جهادی و در اختیار گذاشتن سلاح به ویژه در افغانستان دوران اشغال، اشغال عراق، را به عنوان موقعیتی مناسب برای فعالیت بیشتر گروه‌های سلفی در نظر بگیریم؛ چرا که در هر جایی در دو دهه گذشته که در جهان اسلام خلا قدرت به وجود آمده به سرعت فضا برای گروه‌های سلفی جهادی مهیا شده است تا توازن نیروها را به نفع خودشان تغییر دهند. هر جایی در دنیای اسلام نظام سیاسی غالب ناکارآمد باشد حتی با انگیزه‌های دموکراسی خواهانه و آزادی خواهانه و نفی مستبد و دیکتاتوری همچون مصر و لیبی یا سرتنگون شده باشد، تحت تاثیر رقابت‌های منطقه‌ای بین ایران و عربستان و الان هم ترکیه و کمک این کشورها به جریان‌ات رقیب، هر جایی که اقتدار نظام سیاسی با چالش مواجه شده به سرعت و قبل از همه، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی حتی دموکراسی خواه جریان‌ات سلفی از گوشه و کنار دنیا به آن منطقه هجوم آورده‌اند و آن منطقه را جولانگاه فعالیت خودشان قرار



در دنیای اسلام نه تنها نهادهای دینی نتوانستند متناسب

با دنیای جدید و مقتضیات دنیای جدید پیش بیایند، بلکه حتی عملاً نهادهای سنتی از تحولات فزاینده جامعه و فرهنگ و فن آوری جا ماندند

با حضور امام موسی صدر و دیگر افراد مانند مرحوم چمران و دیگران به تدریج جامعه شیعی لبنان تجارب تازه‌ای پیدا کرد که بعدها به شکل‌گیری جریان امل و حزب الله منجر شد. این نهضت باز یابی هویت شیعی طبیعتاً حساسیت‌هایی را هم را ایجاد کرده است. افزون بر اینکه رقابت‌های منطقه‌ای هم بر آن اضافه می‌شود که می‌تواند به این فضا دامن بزند. البته سیاست برخی جناح‌ها در کشور، سیاست فرقه‌گرایانه با تاکید افراطی بر شیعه که گاه می‌تواند وحدت میان مسلمانان را تحت تاثیر قرار دهد، نباید از نظر دور بداریم. به اضافه رابطه راهبردی دولت جمهوری اسلامی با برخی از گروه‌های سنی در اقصی نقاط دنیای سنی مذهب مثل جهاد اسلامی در فلسطین، و فعالیت‌های فرهنگی در بعضی از کشورهای اسلامی که توسط ایران شکل می‌گیرد، ممکن است حساسیت‌زا باشد که آخرین اش تعطیلی دفتر رایزنی فرهنگی ایران در سودان بود که خیلی رابطه نزدیک با ایران دارد. این‌ها می‌تواند در بیرون از مرزهای سیاسی ما منشا چالش شود و رقابت‌ها را دامن بزند. البته عربستان هم با توجه به رابطه‌ای که با غرب دارد، و با توجه به توان مالی و نفوذش در جهان اسلام و نیز اهمیت راهبردی که در جهان اسلام دارد، سوی دیگر این ماجرا است. عربستان به همان میزانی که فعالیت تشکیلات نظامی این گروه‌ها را داخل عربستان محدود کرده و تقریباً فعالیت آن‌ها را به نزدیک صفر رسانده، اما به نظر می‌آید در خارج از مرزهاش امکانات مالی، تسلیحاتی و لجستیکی فراوانی را در اختیار این جریان‌ها قرار داده است.

اشاره کردید که یک سر طیف جریان‌های جدید دینی، نوگرای دینی بوده است. این پرسش مطرح است که چرا این رویکرد نتوانسته در

داده‌اند. از یمن که به صورت سنتی کانونی برای القاعده بوده تا دل آفریقا تا سومالی تا لیبی، نیجریه و آفریقای مرکزی و حتی اخیراً در مصر با سرنگونی نظام حاکم یا با تضعیف نظام حاکم مثل سوریه به سرعت عرصه بسیار فراخی برای فعالیت گروه‌های سلفی پیدا ایجاد شده است.

با گسترش شاخه‌های القاعده که با یکدیگر رابطه تشکیلاتی و کاملاً شبکه‌ای دارند، به تدریج شاهد دو تحول در گروه‌های سلفی و کشورهای بحران زده هستیم. اول آن که گروه‌های سلفی به تدریج رنگ و بوی محلی می‌گیرند. وقتی گروه‌های سلفی شکل می‌گرفتند، همه شعار امت واحده اسلامی و یک تفکر را تعقیب می‌کردند؛ بازگشت به سیره سلف صالح. اما الان به تدریج دارند رنگ و بوی محلی می‌گیرند. در افغانستان طلبه‌های افغانستان با الشباب در سومالی یا بوکوحرام در نیجریه افزون بر مشترکات تفکری و بینشی، تفاوت‌های دیگری هم دارند که ناشی از وضعیت محلی است، کما اینکه این وضعیت یعنی رنگ و بوی محلی گرفتن، موجب بروز متغیر دومی هم شده که به نظر می‌آید به تدریج حائز اهمیت شود و آن رقابت میان گروه‌های سلفی و حتی جنگ و خونریزی میان آن‌ها است که نمونه اخیرش در سوریه بین داعش و النصرة رخ داد. این دو گروه هر چند از یک شاخه منشعب شده‌اند ولی در منطقه رقابت بسیار خونینی با یکدیگر دارند و اگر احرار شام و... را هم اضافه کنیم این رقابت‌ها در میان آن‌ها بیش تر مشهود است. پس محلی شدن و حتی پیدا شدن رنگ و بوی ناسیونالیستی و عربی در شاخه‌های تازه گروه‌های سلفی و نیز رقابت گروه‌های رقیب و منازعه خونین میان آن‌ها از نظر تحلیلی می‌تواند نشانگر شکل‌گیری تحولات تازه‌ای در خاورمیانه باشد. تحولی که در نهایت می‌تواند القاعده و سلفی‌گری را وارد فاز تازه‌ای کند.

پس ریشه این تحولات را در مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی می‌بینید، که وجود رویکردهای گوناگون میان مسلمانان نسبت به غرب، شکاف‌های مذهبی، حضور غرب و تقسیم‌بندی کشورهای اسلامی و... مجموعاً سبب فعال شدن و تقاطع این شکاف‌ها شده و چنین پدیده‌ای را ایجاد کرده‌اند.

دقیقاً به همین ترتیب است، البته متغیر دیگری را اینجا اضافه کنم و آنهم وقوع انقلاب اسلامی ایران است. بعد از انقلاب در جوامعی که اقلیت یا اکثریت شیعه زندگی می‌کردند و گاه طردشده و فراموش شده بودند، به تدریج در لبنان، بحرین، یمن، پاکستان، کویت، به ویژه در عراق وضعیت جدیدی به دست آوردند. در لبنان

یا دکتر عبدالکریم سروش پس از انقلاب می‌بینیم کاملاً اثرپذیری از تحولات روز ایران و تحولات دوره‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. تجربه سروش دوره پس از انقلاب که روحانیت قدرت را به دست گرفته با تجربه شریعتی پیش از انقلاب که نهاد سنتی دین به اندازه کافی برای مقابله با استعمار و استبداد قدرت ندارد، متفاوت است. طبیعتاً این محلی شدن تفکر البته واجد عناصر لازم برای فراگیری در دنیای اسلام نخواهد بود و این نکته را باید اضافه کنیم که همانگونه که تفکر شریعتی برای رجوع به سنت‌های دینی البته با قرائت‌های تازه برانگیزاننده است و به همین دلیل هم هست که الان آثار شریعتی در دنیای اسلام در کشورهایی که تجربه ما را ندارند می‌تواند مورد اقبال باشد، از افغانستان و پاکستان گرفته تا سرزمین‌های دیگر اسلامی، اما به همان میزان تفکرات جدیدی که در آرای دکتر سروش یا استاد مجتهد شبستری مطرح می‌شود به همان میزان دارای عناصری است که سنتی و تعارض و جنبش را تقلیل می‌دهد یا در مقابله با آن قرار می‌گیرد. یعنی آن وجه تهاجمی دینی را از تفکر دینی می‌گیرد. پس نه تنها با هم هماهنگ نیستند، بلکه تفکراتی که به عنوان نوگرهای شکل گرفته‌اند در مقابل همدیگر به نوعی خنثی‌کننده توان و ظرفیت‌های همدیگر هم بوده‌اند. یکی ایدئولوژیک است و دیگری ایدئولوژی‌زدا. همچنین نوگرایان دینی بواسطه عقبه‌شان بواسطه نوع نگاه‌شان به غرب شاید یکی دیگر از دلایل ناکامی‌شان یا حداقل کامیاب نشدن کامل‌شان می‌تواند این باشد که سطح اندیشگی‌شان یا تفکرات‌شان، مقدار زیادی با واقعیت‌های اجتماعی فاصله دارد. در بخشی از دنیای اسلام جامعه بسیار سنتی و سطح سواد بسیار پایین است، مانند عربستان که هنوز خانمها نمی‌توانند مجوز رانندگی بگیرند، حق رای ندارند، اگر بخواهیم از حقوق زنان صحبت بکنیم طبیعتاً نمی‌تواند به اندازه کافی برای طیف گسترده‌ای از جامعه جذابیت داشته باشد. قاعدتا در این تحلیل استبداد را نباید از نظر دور داشت. نوگرایان همزمان در چند جبهه گرفتار بودند: استبداد حاکم در کشورهایی که این نوگرهای دینی فعالیت داشتند، دوم رقابت‌هایی که گروه‌های سنتی با آن‌ها داشتند و بازم عرصه را برای آن‌ها تنگ می‌کردند. رقیب دیگرشان نهادهای سنتی دینی، جریان‌های سکولاری بودند که اساساً حتی به لائسیسم هم کشیده شدند، چپ بودند، مارکسیست بودند یا اصلاً تفکر لیبرالی داشتند و با هر نوع تفکر دینی سر ناسازگاری داشتند. این رقابت فکری و سیاسی، هم بر پیچیده کردن وضعیت و هم بر ناکارآمد کردن ابزار آن‌ها اثر گذاشته‌اند. بنابراین می‌توان مدعی بود هنوز زمینه‌های واقعی اجتماعی دنیای اسلام با این نوع تفکرات که ما به عنوان نوگرایان دینی یا مذهبی از آن یاد می‌کنیم، تناسب چندانی ندارد. اگر چه در عمل تحولات مثبتی دارد در این حوزه رخ می‌دهد، اما تا این گفتار بتواند در دنیای اسلام به عنوان یکی از گفتارهای برجسته خودش را نشان بدهد فاصله زیادی وجود دارد. البته این به آن معنا نیست که این تفکرات شکست خورده‌اند و از صحنه خارج شده‌اند.

ما در آثار شریعتی یا دیگر متفکرانی که به جریان نوگرای دینی مرتبط هستند، یک بازگشت به خویشتن می‌بینیم. آیا خویشتنی را که نوگرایان تعریف کرده‌اند بنا بر انسان مدرن است که می‌خواهد وجه اسلامی‌اش را تعریف کند و خویشتنی که سلفی‌ها تعریف می‌کنند بنا بر انسان اسلامی است؟ و از این رو، چون سلفی‌ها اسلام را به عنوان خویشتن اولیه و بنیان بحث تعریف کرده‌اند با جامعه تناسب بیشتری داشته و بیشتر هم مورد پذیرش قرار گرفته‌اند؟

به لحاظ تحلیلی اگر برای شریعتی یا هر نوگرای دینی متغیر مستقل دنیای جدید و متغیر وابسته تفکر دینی و دین‌داری باشد، طبیعتاً با روایت امروزی نگاه به دین دارند. البته با این نگاه اگر توجه کنیم از منظر تحلیلی هر دو گفتمان با نگاه امروزی به دیروز توجه می‌کنند؛ یعنی نگاه سلفی هم قاعدتاً تحت تاثیر دنیای جدید است.

اما آن‌ها پایه را اسلام قرار می‌دهند.

بله، شریعتی هم مدعی است که پایه را اسلام قرار داده است. به نظر می‌آید همین مساله روش‌شناسی که عرض کردم یکی از گرفتاری‌های متفکران مسلمان و نوگرای اسلامی است که من صلاحیت ورود به بحث را ندارم و به عنوان یک مخاطب پرسشی را طرح می‌کنم که اگر قرار باشد هر کسی آیه‌ای را بخواند و تفسیر خودش را رواج دهد، جدای از بحث آزادی بیان، اگر روش شناسی بر این‌ها حاکم نباشد نمی‌توانیم بگوییم که بین تفکر سلفی و نوگرایی دینی آنهم با هر یک از نحله‌های

منطقه غالب شود؟ و چرا سلفی‌ها فعال شده‌اند و به هر میزان که پیش رفته‌اند سیاسی تر شده‌اند؟ چرا این سوبه تقابلی و دیگری ستیزی شان به تدریج به سمت داخل رفته است، در واقع اگر در تقابل با غرب یا گروه‌های غیر اسلامی به شکل سیاسی فعال شده بودند، ضد شیعی و حتی ضد سنی شده‌اند و دایره‌اش بسته‌تر می‌شود؟

قاعدتاً انقلاب ایران در این تحلیل بسیار حائز اهمیت است. شکل‌گیری انقلاب اسلامی و به تبع آن به قدرت رسیدن نهاد سنتی شیعی، یعنی روحانیت در ایران و قرار گرفتن زعامت کشور در دست آنان عامل بسیار مهمی برای فهم این مناسبات است. ما می‌بینیم که در ابتدای انقلاب به صورت گفته و ناگفته سیاست صدور انقلاب یا دفاع از حرکت‌های اسلامی در دستور کار قرار دارد بی آنکه سیاست‌ورزان به تبعات چنین رویکردی اندیشیده باشند. همان گونه که در سال‌های اخیر در مورد تحولات دنیای اسلام و دنیای عرب که به بهار عربی و از نظر ایران بیداری اسلامی، راهبرد روشن و مشخص مسئولان حمایت از این حرکت‌ها بوده است؛ بی آنکه اندیشیده شود که این حرکت‌ها به چه نتایجی ممکن است ختم شود؟ شواهد نشان می‌دهد که در دنیای عرب و در دنیای اسلام هر تحولی که شکل بگیرد گفتار غالب و البته امکانات و تشکیلاتی که گروه‌های سلفی در اختیار دارند می‌توانند آن را به راحتی مصادره به مطلوب کنند. یعنی تحولات چند کشور را که بررسی کنیم، آنچه که بهار عربی خوانده می‌شد بجز تونس که به علت تحولات اجتماعی کشور و کوچکی مساحت، سطح سواد، ارتباط گسترده با اروپا، دانشگاه رفته‌ها و سایر ویژگی‌ها استثنا بود، بقیه تحت تاثیر جریان سلفی قرار گرفتند. البته با فعال شدن سلفی‌ها در مصر و ورود ارتش و اسلام‌گراها و تغییر مناسبات سیاسی در مصر اوضاع به شکل دیگری پیش رفت. پس این نکته حائز اهمیت است که تحولات اخیر دنیای عرب و خاورمیانه یعنی بیداری اسلامی فرصت قابل توجهی برای سلفی‌ها مهیا کرد.

نوگرایی دینی به رغم فعالیت‌های فرهنگی گسترده‌شان در سده اخیر، ویژگی‌هایی داشته‌اند که مانع شده آن‌ها به گفتمان غالب تبدیل شوند. نخست این که این تفکرات به صورت هماهنگ و تشکیلاتی شکل نگرفته‌اند و وقتی تشکیلاتی نباشد طبیعتاً نمی‌تواند در میان توده‌ها نفوذ و اثرگذاری کافی داشته باشد. دیگر آن که عموم حاملان این جریان تحصیل کرده‌های فرنگ یا تحت تاثیر تفکرات فرنگ بودند آن هم در جامعه‌ای که هنوز عناصر سنت دارای اقتدار فراوانی است. از طرف دیگر چون جامعه هم در برابر غرب و اندیشه‌های غربی مقاومت‌های بسیاری دارد نمی‌تواند اعتماد لازم را در میان توده‌ها ایجاد کند. نکته سوم اینکه از منظر عناصر گفتاری و نظری و گفتمانی هم تفکرات آن‌ها بیش از آنکه پاسخگوی نیازهای پیچیده جوامع امروز اسلامی باشد تحت تاثیر تحولات درونی تک‌تک این جوامع بوده است. آنچه که در گفتار دکتر علی شریعتی در پیش از انقلاب

افغانستان
پاکستان به
دلایلی برای
ما حائز اهمیت
هستند؛ نکته اول
اینکه افغانستان
و پاکستان مرکز
پرورش فکری و
همچنین نیروهای
تشکیلاتی اصلی
جریان‌های سلفی
در منطقه و در
کل دنیای اسلام
هستند

متعدد و پیچیده‌ای که دارند کدام تفکر می‌تواند حقانیت یا درستی بیشتری داشته باشد. همه مدعی‌اند که اسلام را بازخوانی می‌کنند، همه مدعی‌اند که می‌خواهند به اسلام برگردند، همه مدعی‌اند که اسلام اصیل این است؛ بازرگان، شریعتی، سید قطب، کواکبی، رشید رضا یا هر کس دیگری که می‌شناسیم کدامشان مدعی بوده‌اند که حرف من اسلامی نیست. ممکن است گفته باشند که بقیه اسلامی نیستند اما همه مدعی‌اند که دارند به اسلام ناب نگاه و رجوع می‌کنند. کدام دستگاه روشی می‌خواهد بر آن‌ها نظارت یا ارزیابی کند؟ این نکته مهمی است و این چالشی است که فکر می‌کنم فعلا دنیای اسلامی با آن روبرو است؛ چالش نظری بسیار پیچیده‌ای که تا حل و فصل آن ما شاهد چنین وضعیتی هستیم.

✘ پس این بحران سیاسی ناشی از آن بحران روشی - نظری است؟

بسی اما نکات دیگری نیز وجود دارد. نیروی میدان گروه‌های سلفی را لزوما نباید با متغیرهای فکری تفسیر کنیم. واقعیت قضیه این است که در میدان، هم‌گانه اتفاقاتی رخ می‌دهد که بسیاری از افراد خواسته و ناخواسته، آگاهانه و ناآگاهانه جذب این افراد می‌شوند. بگذارید مثالی عرض کنم: در عراق امروز یا در سوریه طی چند دهه گذشته تحولاتی رخ داده است. در عراق بعد از سال ۱۹۹۱ میلادی، آمریکا منطقه امنی را ایجاد کرد، اما بعد از تشدید نفوذ طالبان در افغانستان و برح‌های دو قلو و اتفاقاتی که در ۱۱ سپتامبر رخ داد، دولت بوش دولت طالبان را در افغانستان سرنگون و در عراق هم صدام حسین را برکنار کرد. صدام حسین که برکنار شد بی آنکه زمینه‌های اجتماعی آن آماده شده باشد، بی آنکه جامعه کاملاً آمادگی تغییر را داشته باشد، بی آنکه گروه‌های سیاسی جانشین، استعداد و توانایی و فرصت آن را داشته باشند که خودشان را برای شرایط جدید مهیا کنند، عراق را در اختیار گرفتند. شمال عراق یعنی منطقه کردستان که منطقه امن است، تقریباً مستقل شده و آن جا یک دولت محلی شکل گرفته است. از این طرف شیعه‌ها با توجه به فزونی جمعیت قدرت را به دست گرفتند. میان گروه‌های شیعه مانند گروه الدعوه با گروه مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که بعدها می‌شود مجلس اعلای اسلامی عراق رقابت وجود دارد. گروه صدر هم به این‌ها اضافه می‌شود و رقابت بسیار پیچیده‌ای میان آن‌ها شکل گرفته است. فساد ساختار دولت تازه شکل گرفته هم به این‌ها اضافه می‌شود. در این میان، اهل سنت احساس می‌کنند به اندازه کافی مشارکت داده نشده‌اند، نخبه‌های سنی که با تحولات عراق همراه شدند، مثل آقای طارق الهاشمی به تدریج بخصوص در دولت آقای مالکی به حاشیه رانده شدند. ما در انتخابات پیشین شاهد بودیم که آن‌ها پیروز شدند. ائتلاف العراقیه به رهبری آقای علاوی پیروز شد. اما با فشارهای منطقه‌ای ایران و دیگران، شیعیان با هم ائتلاف کردند و با ائتلافشان با کردها توانستند العراقیه را به حاشیه برانند و خودشان نخست وزیری را به دست بگیرند. از روزی که مالکی نخست وزیر شد در دور بعدی شکاف در جامعه عراق خیلی بالا گرفت. جامعه اهل سنت اعتمادشان و باورشان به اینکه با صندوق رای می‌توانند حقوق‌شان را استیفا کنند، تقریباً از دست دادند؛ آنهم در جامعه‌ای که عشایری است، جامعه‌ای که طوایفی است. طبیعی است که این فضا مستعد برای هر گروهی که بخواهد با وضع موجود مقابله کند و بجنگد، مستعد می‌شود. القاعده در اینجا وارد عمل می‌شود. فراموش نکنیم که با وجود حمایت‌های منطقه‌ای مانند پول‌هایی که عربستان هزینه می‌کند، ترکیه هم وارد عمل می‌شود تا در عراق بازیگری کند، داستان بسیار پیچیده می‌شود و از یک طرف ناکارآمدی سیاست خارجی ایران را در سال‌های گذشته در عراق نشان می‌دهد از طرف دیگر رقابت‌های منطقه‌ای و ورود عربستان و ترکیه از بیش از گذشته در این ماجرا نشان می‌دهد. نتیجه ماجرا اینکه به تدریج بخش عمده‌ای از عراق سنی یا منطقه اهل سنت عراق در اختیار گروه‌های وابسته به بعثی‌ها و القاعده که بعدها آن‌ها را با عنوان داعش می‌شناسیم، قرار می‌گیرد. می‌بینیم که در سوریه هم این اتفاق رخ می‌دهد، اعتراضات به تدریج فضا را برای ورود گروه‌های سلفی و مسلح مهیا می‌کند.

از این رو، هیچ راه حل منطقه‌ای برای بحران سوریه پیدا نمی‌شود و خودبخود شکاف و بحران این قدر پیچیده می‌شود و نهایتاً القاعده و شبکه‌های متعدد القاعده و جنگجویانی از تمام اروپا و آمریکا و چین و افغانستان و دیگر کشورهای راهی عراق و سوریه می‌شوند و در آنجا هم مجموعاً گروه‌های رقیب شکل می‌گیرد. این

گروه‌های رقیب و گروه‌های تکفیری‌ای که مشغول فعالیت هستند در هر جایی که مستقر می‌شوند طبیعی است بتوانند بخشی از مردم آن منطقه را هم تحت تاثیر خود قرار دهند، بخاطر امکانات مالی‌ای که دارند، بخاطر قدرتی که دارند، بخاطر اسلحه‌ای که در اختیارشان هست و گاه البته بخاطر شعارهای تندی که در تقابل با غرب یا نظام حاکم دارند. این نکته را فراموش نکنیم که در دنیای اسلام در چند دهه اخیر به خاطر زخم اسرئیل گفتارهای غرب‌ستیزانه و آمریکاستیزانه عمیق‌تر شده است. فراموش نکنیم که دولت آمریکا با حمایت‌های قابل توجهی که از سیاست‌های دولت اسرئیل داشته مانند ارسال اسلحه، کمک‌های مالی سالانه، حمایت‌های سازمان ملل، و تو کردن قطعنامه‌ها در اوج بحران و بمباران‌ها موجب شده تا زخم اسرئیل ضربه کاری به وجدان جمعی مسلمانان وارد کند. این متغیر به نظر من بسیار حائز اهمیت است و طبیعتاً واکنش‌های گسترده‌ای را داشته و خواهد داشت و تا راه حلی برای مسئله اسرئیل و فلسطین پیدا نشود و کمک‌های غرب و آمریکا به اسرئیل استمرار داشته باشد شاهد انباشت نفرت علیه غرب در دنیای اسلام خواهیم بود.

در گوشه و کنار دنیای اسلام و فراتر از آن هر جایی که مسلمانی هست در اروپا و آمریکا بخش قابل توجهی از مسلمانان از سیاست‌های غرب و آمریکا ناراضی‌اند و جوانان مسلمانی که به ویژه در اروپا زندگی می‌کنند و تحت تاثیر آموزه‌های سلفی قرار می‌گیرند، با شکل‌گیری هر فرصتی برای دفاع از آن تفکری که به آن علاقه‌مند شده‌اند گسیل می‌شوند. اکنون که چند صد نفر از اروپا در سوریه حضور دارند و زنان و مردان زیادی از فرانسه برای جهاد به عراق آمده‌اند برایشان نام احرار شام یا النصره یا داعش یا القاعده یا هر نام دیگری مهم نیست.

برای آن‌ها مهم این است که می‌رود در صفوف متشکل گروهی مسلح قرار می‌گیرد که قرار است با غرب و منافع غرب و نیز شیعیان مقابله کنند. این می‌تواند بسیار بحران‌زا و نگران‌کننده باشد و احتمالاً در سال‌های آینده استمرار خواهد داشت.

با توجه به اینکه در دنیای اسلام نهادهای سنتی دینی نتوانستند به صورت فعالی موضع واحد و روشن‌گرایی‌های داشته باشند، به نظر می‌آید که به این زودی‌ها نباید شاهد از بین رفتن یا حتی کاهش قدرت تکفیری‌ها باشیم.

ممکن است که در عراق و سوریه با بمباران و جنگ نظامی و این‌ها بشود آن‌ها را از گوشه‌ای بیرون راند، اما این زخم به سرعت در جایی دیگر در آفریقا یا در دنیای اسلام خودش را نمایان می‌کند، مگر اینکه تحولات دیگری در عرصه اندیشه، تعامل نهادهای سنتی شیعی و سنی، سیاست‌های کشورهای منطقه و... رخ دهد که فعلاً چشم‌انداز آن روشن نیست.

ادامه دارد...

می‌توان مدعی بود
هنوز زمینه‌های
واقعی اجتماعی
دنیای اسلام با این
نوع تفکرات که ما
به عنوان نوگرایان
دینی یا مذهبی از
آن یاد می‌کنیم،
تناسب چندانی
ندارد

اقتصاد



علوم انسانی در محاق؛

ارزیابی استراتژیک آموزش عالی در سند چشم انداز ۲۰ ساله

از همین رو در افق های سند چشم انداز ۲۰ ساله حتی یک واژه مستقیم از آموزش عالی دیده نمی شود و بر جایگاه برتر در زمینه های علمی و فناوری تاکید می شود.

مغفول بودن حلقه اتصال آموزش عالی با مفهوم توسعه همه جانبه، علاوه بر تبعات سیاسی و اجتماعی وسیع، هدف گذاری بلند مدت آموزش عالی را با بحران روبرو می سازد و بخش های اقتصادی کشور را در بهره گیری از دستاوردهای نظری و تکنیکی این زیر سیستم اقتصادی- اجتماعی با تردید، مشکل و بحران روبرو می کند.

این نوشتار، جایگاه آموزش عالی در سند چشم انداز و پیامدهای غیر توسعه ای آنرا در عرصه اقتصاد و ساختار سیاسی مورد توجه قرار می دهد.

۱- موقعیت آموزش عالی در سند چشم انداز ۲۰ ساله:

سند چشم انداز در ادبیات برنامه ریزی، در زمره اسناد برنامه ریزی استراتژیک محسوب می شود. بنا بر این عبارت ها و موقعیت هر بخش در این سند را می توان نهایی ترین صورتبندی استراتژیک آن بخش در نظام

دست یابی به آموزش عالی کارآمد، مولد و توسعه گرا در تاریخ معاصر ایران، همواره یکی از چالش های نوگرایی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بوده است. در طول این دوره شاهد سه دگرگونی اساسی در نظام سیاسی کشور هستیم. اما علیرغم سرمایه گذاری های هر سه سیستم سیاسی در حوزه آموزش عالی، بحران در رابطه آموزش عالی با ساختار سیاسی کماکان ادامه دارد و به یک رابطه کاملاً همگرایانه و



جواد رحیم پور

توسعه گرا تبدیل نشده است.

بررسی و واکاوی این موضوع اگر چه بیشتر موضوع تحلیل سیاسی دولت ها است اما از منظر اقتصادی می توان گفت، سطح توسعه خواهی سیستم آموزش عالی با سیستم های سیاسی مستقر هم تراز نیست و عمدتاً سیستم های سیاسی در بکارگیری دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی مستقیم و یا غیر مستقیم نظام آموزش عالی با چالش روبرو هستند.

با اینحال، یکی از چالش های اساسی در نوع نگاه به آموزش عالی نهفته است. از قاجاریه و امیرکبیر تا رژیم پهلوی و حتی جمهوری اسلامی یک نگاه خطی به آموزش عالی وجود دارد. ارتقاء جایگاه تکنیکی و تامین نیازهای فنی، موقعیتی است که دولت ها در بهترین حالت از طریق آموزش عالی به دنبال آن هستند. این موضوع به حوزه علوم انسانی نیز تسری پیدا کرده است و در کاربردی کردن هر چه بیشتر این علوم نیز در نظام آموزش عالی تلاش می شود.

برنامه ریزی کشور حداقل به لحاظ تئوریک در نظر گرفت. با توجه به این نکته در پاراگراف ها و عبارات، افق های سند چشم انداز جای خالی عبارت آموزش عالی کاملا به چشم می خورد. این در حالی است که عبارت های بسیار کلی تر و کشدار در متن افق های سند چشم انداز دیده می شود که اکنون جای بررسی آن نیست.

« در چشم انداز ۲۰ ساله، ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده در روابط بین الملل. (پاراگراف مقدماتی سند چشم انداز ۲۰ ساله)

جامعه ایرانی در افق این چشم انداز، چنین ویژگی هایی خواهد داشت

برخوردار دانش پیشرفته، توانا در تولید علم و فن آوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی. (افق دوم سند چشم انداز ۲۰ ساله)

دست یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فن آوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای های همسایه) با تأکید بر جنبش نرم افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقای نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل (افق چهارم سند چشم انداز ۲۰ ساله). شایان ذکر است، این چشم انداز مبنای تنظیم سیاست های کلی چهار برنامه پنج ساله آینده خواهد بود و افق جهت گیری کلی فعالیت های کشور را در ابعاد مختلف در ۲۰ سال آینده مشخص می کند.

سیاست های کلی برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران

کسب فن آوری، بویژه فن آوری های نو، شامل: ریز فن آوری و فن آوری های زیستی، اطلاعات و ارتباطات، زیست محیطی، هوا فضا و هسته ای.

اصلاح نظام آموزشی کشور، شامل: آموزش و پرورش، آموزش فنی و حرفه ای، آموزش عالی و کارآمد کردن آن برای تأمین منابع انسانی مورد نیاز در جهت تحقق اهداف چشم انداز.

امور اقتصادی

- تلاش برای دستیابی به اقتصاد متنوع و متکی به منافع دانش و آگاهی، سرمایه انسانی و فن آوری نوین
- ایجاد ساز و کار مناسب برای رشد بهره وری عوامل تولید (انرژی، سرمایه، نیروی کار، آب و خاک و...)
- پشتیبانی از کار آفرینی، نو آوری و استعدادهای فنی و پژوهشی»^۱.

همچنانکه ملاحظه می گردد در جای جای سند چشم انداز بیست ساله، آموزش عالی به مثابه ابزاری برای تأمین نیاز های تکنیکی تلقی شده است و هر جا نیز از عبارت از توجه به منابع انسانی و یا سرمایه انسانی استفاده شده است بلافاصله بندهای مرتبط این عبارت را در ارتباط با نیازهای تکنیکی تعریف می کنند. جالب آن است که خط و رویکرد سند چشم انداز به آموزش عالی و نیازهای تکنیکی آن چنان روشن است که سطح این نیاز های تکنیکی در سیاست های کلی برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران با عبارات «کسب فن آوری، بویژه فن آوری های نو، شامل: ریز فن آوری و فن آوری های زیستی، اطلاعات و ارتباطات، زیست محیطی، هوا فضا هسته ای» کاملا روشن شده است و ماموریت آموزش عالی در قالب «اصلاح نظام آموزشی کشور، شامل: آموزش و پرورش، آموزش فنی و حرفه ای، آموزش عالی و کارآمد کردن آن برای تأمین منابع انسانی مورد نیاز در جهت تحقق اهداف چشم انداز» کاملا روشن شده است.

در همین بند حتی منابع انسانی و کارآمد سازی نظام آموزش عالی در راستای برآورده شدن کسب فن آوری های نو تعریف شده است.

۲- ریشه یابی نگاه تکنیکی به برنامه ریزی استراتژیک در نظام آموزش عالی نخستین موسسه آموزش عالی در ایران به سبک جدید «دارالفنون» است. این عبارت برای نخستین مرکز علمی به سبک جدید از هر جهت معنادار و استراتژیک است.

نگاه بلند امیرکبیر و نخستین درک استراتژیک از آموزش عالی را می توان ستود. به عبارت دیگر او نخستین برنامه ریز استراتژیک آموزش عالی در ایران نیز هست. واکنش و چشم انداز تعریفی امیرکبیر در حوزه آموزش عالی کاملا قابل درک است. اما آنچه در عصر فجری در مدرن سازی جامعه و شناخت از غرب مغفول ماند تحولات

فکری مدرنیته به معنای دقیق آن بود.

حوزه های نظری در دست نظام سنتی آموزشی باقی مانده بود و کمتر نسبت به همخوانی آن با نیاز های جدید تردید وجود داشت.

در تحولات سیاسی-اجتماعی این دوران نیز به تدریج دست برتر در اختیار علما به عنوان متولیان فکر دینی قرار گرفت و روشنفکران در پراتیک و نفوذ اجتماعی در حاشیه قرار گرفتند.

علاوه بر این شکست های نظامی، هجوم کالایی به اقتصاد و اشباع آن از تولیدات غربی، خطر عقب ماندگی تکنیکی را ملموس تر نشان می داد و از جنبه نظری به عنوان بخشی از هجوم اجنبی تلقی می گردید که باید دفع شود. مجموعه این نیازها موجب سوق داده شدن دستیابی به آموزش عالی به سمت تأمین نیازهای تکنیکی گردید.

این نیاز با توجه به تسلط نظام معیشتی بر اقتصاد ایران و عقب ماندگی محسوس در حوزه های تکنیکی برای دستیابی هرچه سریعتر به ثمرات تکنیکی مدرنیته، در تمام دوران پهلوی در اولویت قرار داشت و مراکز آموزش عالی در صدر اولویت خود به تربیت کارشناسان فن سالار اقدام می کردند.

توجه به تربیت متخصصان علوم انسانی در دوره پهلوی در اولویت دوم قرار داشت هرچند چهره های درخشانی در این دوره در زمینه های ادبیات، جامعه شناسی، فلسفه و حقوق میاندار دوران خود شدند که البته فضای غالب نظام آموزش عالی در دوران پهلوی نبودند.

از این مرحله چالش های نگاه تکنیکی به آموزش عالی درمقایسه با نیازهای نظری و حوزه علوم انسانی در جامعه ایران خود را نشان داد و این نیاز در بیرون از حوزه دانشگاه و در قالب توجه به مباحث روشنفکران نمود پیدا کرد که به تعارضات سیاسی و اجتماعی گسترده منجر شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ماهیت و کارکرد تکنیکی و توسعه ای آموزش عالی و چالش میان این دو سطح پدید آمده آشنا بی بود. رویدادهای سیاسی ابتدای انقلاب در قالب انقلاب فرهنگی بار دیگر، انتظار از آموزش عالی به سمت تأمین پرکردن عقب ماندگی های تکنیکی باقی مانده از دوران قبل و پاسخی به نیازهای جدید سوق داد و درحوزه نظری موضوع وحدت حوزه و دانشگاه را دامن زد که البته روند این دیدگاه هنوز تبیین دقیقی نیافته است.

سند چشم انداز بیست ساله نگاه کاملا تکنیکی به آموزش عالی را صورتبندی و در چارچوب برنامه ریزی استراتژیک جمهوری اسلامی ایران قرار داده است.

۳- ابعاد نگاه تکنیکی به آموزش عالی در برنامه ریزی عملیاتی این حوزه:

نگاه تکنیکی به آموزش عالی تسری گسترده ای در برنامه ریزی عملیاتی این حوزه دارد که در نظام ارزیابی و شاخص بندی آموزش عالی، توسعه کمی و کیفی مراکز آموزش عالی، تقاضای تحصیل در رشته پرتعداد، میزان اشتغال فارغ التحصیلان و... خود را نشان می دهد.

در افق های سند چشم انداز جای خالی عبارت آموزش عالی کاملا به چشم می خورد. این در حالی است که عبارت های بسیار کلی تر و کشدار در متن افق های سند چشم انداز دیده می شود

۱-۳- شاخص ارزیابی آموزش عالی در جمهوری اسلامی ایران

شاخص ارزیابی آموزش عالی در جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۳/۸/۲۶ پس از بررسی به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسیده است. شاخص ها شامل ارزیابی خرد، شاخص های کلی، بخش آموزشی، بخش پژوهشی، بخش دانشجویی، بخش فرهنگی و بخش اعتبارات و امکانات می باشد.

هریک از این شاخص ها به دو بخش شاخص های کمی و کیفی تقسیم می گردند. اما آنچه به بحث این مقاله اشاره دارد عمدتاً در ۱- الف - شاخص های کلی و ۳- الف- شاخص های پژوهشی دیده می شود. بخش کیفی شاخص های کلی ارزیابی آموزش عالی در جمهوری اسلامی ایران، بطور ضمنی وظایفی را بر دوش مراکز آموزش عالی می گذارد که اشاره به کارکردهای نظری آموزش عالی در ایران دارد. بندهای ۲۱-۱- الف الی ۲۸-۱- الف شاخص های کیفی از شاخص های کلی در برگیرنده این شاخص ها است.

۱-۲۱- الف: میزان اسلامی بودن دانشگاههای دولتی و غیر دولتی

۱-۲۲- الف: میزان موفقیت دانشگاههای دولتی و غیر دولتی در دستیابی به آرمان های انقلاب اسلامی

۱-۲۳- الف: چگونگی آزادی علمی در دانشگاه

۱-۲۴- الف: میزان پاسخگویی و التزام اجتماعی دانشگاه

۱-۲۵- الف: میزان مشارکت دانشگاه در ارتقای فرهنگ جامعه

۱-۲۶- الف: میزان پیشگامی و راهگشایی دانشگاه در امور اجتماعی و سیاسی

۱-۲۷- الف: میزان همکاری دانشگاه و صنعت

۱-۲۸- الف: کیفیت همکاری دانشگاه و صنعت

همچنین شاخص ۲۴-۳- الف- از شاخص های کیفی شاخص های پژوهشی نیز بر «میزان رضایت جامعه از (نقش علمی) در حل مشکلات فنی و تخصصی در عرصه های مختلف جامعه» اشاره دارد.

همانطور که ملاحظه می گردد اگرچه در شاخص کیفی شاخص های کلی به نوعی نقش دانشگاهها در ارتقای فرهنگ جامعه پذیرفته شده است اما بخش مهمی از این شاخص ها در ارتباط با اهداف ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی تعریف شده است و به تبع نقش فرهنگی دانشگاهها در بازتاب این آرمانها سوق می دهد. جالب آن که در انتهای این شاخص ها دوباره بر برآوردن نیازهای فنی و صنعتی تاکید می شود.

همچنین شاخص های کیفی شاخص های پژوهشی تماماً در تامین «میزان رضایت جامعه از (نقش علمی) در حل مشکلات فنی و تخصصی در عرصه های مختلف جامعه» خلاصه شده است و حتی در تامین «میزان موفقیت دانشگاههای دولتی و غیر دولتی در دستیابی به آرمان های انقلاب اسلامی» کامیاب نیست.

بنابراین روح تکنیک گرایی در جای جای ارزیابی آموزش عالی ایران مشاهده می شود. بی دلیل نیست که تاثیر گذاری بنیادین فرهنگی دانشگاهها تا حدود زیادی بویژه در ابعاد نظری در خارج از محیط دانشگاه

۲-۳- مهاجرت نخبگان: دیده می شود.

آمار های نگران کننده ای از مهاجرت نخبگان وجود دارد و به یک چالش اساسی در آموزش عالی ایران تبدیل شده است.

به عبارت دیگر با وجود نگاه تکنیک گرایی به آموزش عالی، خروجی های برتر فنی آموزش عالی ایران به دلایل متعددی و از جمله نیازهای فنی، اقدام به مهاجرت می کنند. این مهاجرت چه بلافاصله پس از فارغ التحصیلی باشد و یا پس از کسب تجربه و طی کردن مسیر آزمون و خطای تخصصی، قطعاً در برآوردن اهداف آموزش عالی و افق های پیش روی سند چشم انداز خلل وارد می کند. مهاجرت از دید اقتصادی پرت منابع مالی و اقتصادی و افزایش ریسک ملی در سرمایه گذاری آموزش عالی محسوب می گردد.

این در صورتی است که در صورت ادغام آموزه های آموزش عالی در فرایند توسعه همه جانبه کشور، فارغ التحصیلان فنی به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در معرض آموزه عرضه خدمات علمی خود در محیط داخلی می گردند.

البته پدیده مهاجرت نخبگان از دهه ۴۰ بطور گسترده قابل ردیابی است اما در شرایط کنونی وضعیت به گونه ای است بر اساس گزارشات صندوق بین المللی پول ایران در صدر قرار دارد

۳-۳- انحراف در تقاضای رشته های تحصیلی

هم اکنون یکی از مشکلات آموزش عالی ایران به چالش کشیده شدن تقاضا برای نیازهای علمی و تخصصی کشور است. براساس گزارشات رسمی از حدود ۶ میلیون دانشجوی در حال تحصیل، بخش مهمی از دانشجویان، در چند رشته علوم پزشکی، برخی از رشته های مهندسی، حقوق و بازرگانی در علوم انسانی به تحصیل اشتغال دارند.

جالب آنست که رشته های علوم پایه مانند فیزیک، شیمی، زیست شناسی در برابر رشته های معطوف به تقاضای بازار از استقبال کمتری برخوردارند.

رشته های علوم انسانی نیز چندان مورد توجه نیستند که خود بازتابی از گسست استراتژیک آموزش عالی از نیازهای اندیشه ای در جامعه در حال گذار کشور است.

به عبارت دیگر هدف گذاری استراتژیک تکنیکی در حوزه آموزش عالی، بیشتر تحت تاثیر بازار کار ایران قرار گرفته است. با توجه به تعیین سطح تکنیکی مورد نیاز و تعریف شده در سیاست های کلی برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران با عبارات «کسب فن آوری، بویژه فن آوری های نو، شامل: ریز فن آوری و فن آوری های زیستی، اطلاعات و ارتباطات، زیست محیطی، هوا فضا هسته ای» این استراتژی در عمل به چالش کشیده شده است.

شاید در بین میلیون ها دانشجو بتوان تعدادی تخبه برای نیازهای فوق الذکر پیدا کرد و از سر روزمره گی بخشی از نیازها را تامین کرد اما مهاجرت نخبگان همین روزمره گرایی در تامین منابع انسانی را نیز به چالش کشیده است.

۴- جمع بندی:

استراتژی تکنیک گرایی در آموزش عالی در سطح اسناد بالا دستی و چشم انداز اگرچه تحت تاثیر تاریخی طولانی از تحولات سیاسی و اجتماعی استمرار خود را نشان می دهد اما بطور قاطع می توان ناکافی بودن آن را مشاهده و اذعان کرد.

این استراتژی حتی در اهداف خود نیز با چالش روبرو است و عملکرد تقاضا محور دانشجویان، نشان دهنده روند تقاضای تحصیل بر اساس تقاضای بازار کار به صورت ترجیحی است. بخش مهمی از سایر توزیع دانشجو در سایر رشته های دانشگاهی بیشتر محصول نظام کنکور و وجود رتبه در قبولی رشته های دانشگاهی است.

هرچه بر استراتژی تکنیک گرایی در آموزش عالی تاکید بیشتری گردد و دستاوردهای علوم جدید در نظام آموزش عالی و ساختار سیاسی - اجتماعی کشور کم رنگتر شود، علاوه بر مهاجرت نخبگان، سایر بخش های اقتصادی در بهره گیری از خروجی های دانشگاه با تردید و احتیاط برخورد می کنند و بحران کنونی بیکاری در بین فارغ التحصیلان و یا بکارگیری غیر تخصصی آنها افزایش بیشتری پیدا می کند.

ضروری است در سند چشم انداز بعدی نگاه دقیق تری به موفقیت آموزش عالی صورت پذیرد و از هم اکنون در قالب سیاست های برنامه ریزی بویژه در تدوین برنامه ششم مقدمات آن فراهم شود. استراتژی کنونی آموزش عالی در عمل، تولید علم را به تولیدات تکنیکی تقلیل داده است و از پرورش نخبگان اندیشگی بازمانده است.

ضروری است در سند چشم انداز بعدی نگاه دقیق تری به موفقیت آموزش عالی صورت پذیرد و از هم اکنون در قالب سیاست های برنامه ریزی بویژه در تدوین برنامه ششم مقدمات آن فراهم شود



حسین کاشفی در گفت‌وگو با پیام ایراهیم:

دولت قبل احزاب را رقیب خود می‌دانست!

این دولت و حاکمیت‌ها هستند که باید بستر حزبی فکر کردن و کار جمعی را فراهم کنند

حسین کاشفی رئیس خانه احزاب این روزها در دو جبهه در کش و قوس است. چانه زدن با نمایندگان احزاب و تشکل‌های مختلف برای پیگیری سرنوشت خانه احزاب و بحث و مذاکره با مسئولان وزارت کشور و متقاعد کردن آنها برای پیشبرد فعالیت‌های این نهاد مدنی، فرصتی شد تا در گفت‌وگویی با او به موضوع شاخص‌های نظام حزبی و موانع احزاب در کشور بپردازیم. او معتقد است جامعه ما حزب‌گریز نیست و این دولت و حاکمیت‌ها هستند که باید بستر حزبی فکر کردن و کار جمعی را فراهم کنند.

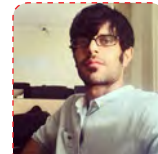
هنگامی که تعداد افزایش پیدا می‌کند اگر مشورتی بین افراد صورت بگیرد طبعاً آن تصمیم، تصمیم مناسب‌تری خواهد بود. به همین خاطر وقتی یک حزب از خرد جمعی استفاده می‌کند و نتیجه آن را در اختیار نماینده خودش در مجلس قرار می‌دهد نتیجه قابل قبول‌تری را در بر خواهد داشت. یکی از ویژگی‌های مجلس حزبی هم همین مشورت کردن و استفاده از خرد جمعی است یعنی اگر احزاب این جایگاه را بتوانند پیدا کنند.

از ابتدای انقلاب اسلامی تا امروز کدامیک از مجالس را حزبی‌تر می‌دانید؟

تقریباً هیچکدام؛ به این خاطر اینکه حزب در جامعه ما جایگاهی را که باید پیدا کند پیدا نکرده به همین خاطر مجالس ما حزبی نبوده البته در مواردی آنهم به صورت نسبی توانسته به سمت حزبی شدن پیش برود اما در مجموع مجالس ما به شخص تکیه داشتند تا حزب. با این حال در داخل مجلس هنگامی که فراکسیون‌ها تشکیل

تعریف شما از نظام حزبی و نظام نمایندگی چیست؟

قبل از اینکه بحث اثر تفکر حزبی در کشور و یا به برخورداری یک کشور از نظام حزب بپردازیم باید اصل آن را بررسی کنیم. حزب برای اداره جامعه آمده تا بتواند به قدرت برسد، حقوق شهروندان را در همه زمینه‌های اقتصادی سیاسی اجتماعی فرهنگی تامین کند. به همین خاطر وقتی در کشورهای توسعه یافته زیر بنای سیاست و دموکراسی فعالیت احزاب است. نمی‌شود از حضور و مشارکت مردم صحبت کرد و حزب را ندید. حالا وقتی حزب وارد عرصه سیاسی می‌شود آنوقت بحث قانون و نظام نمایندگی مطرح می‌شود. حزب نمایندگانش را به مردم معرفی می‌کند که رای بیاورند و وارد مجلس شوند و قانون تصویب کنند. این نمایندگان وقتی می‌توانند از یک جایگاه والایی برخوردار شوند که از پشتوانه کارشناسی برخوردار باشند. احزابی که برگرفته از پایگاه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف در یک کشور است و نماینده دیدگاه‌های طیف‌های مختلف مردم، از طرفی در حزب باید تغذیه فکری بوجود آید. یعنی اگر قرار باشد فردی که به عنوان نماینده وارد مجلس می‌شود، فقط عقیده و اظهارات شخصی و نظرات خودش مد نظر باشد بی‌معنی است. همان‌طوری که حضرت علی در این مورد می‌فرمایند که اگر شما یک نفر هستید از نظر خودتان می‌توانید استفاده کنید اما



یغما فاشخامی

می‌کنند و جالب اینجاست که تا حدی موفق هم می‌شوند نظر شما در این باره چیست؟!

سوال خوبی را مطرح کردید. ببینید موضوع همین جاست. خود همین بحث مستقل یکی از مسایل عدم توسعه است به نوعی فریب حساب می‌شود. یعنی کسانی بیایند برای اینکه حزب را تخطئه کنند خودشان را کاندیدای مستقل اعلام کنند و در واقع حزب گریز باشند. در صورتی که اگر بخواهیم این بحث را کلی تر مطرح کنیم سوالی که به ذهن می‌رسد این است که مستقل یعنی چه؟ یعنی آن فردی که خودش را مستقل می‌خواند به خرد جمعی اعتقادی ندارد؟! کار جمعی را قبول ندارد و می‌خواهد خودش را در مقابل یک جمع قرار دهد؟! درست است که فرد خودش را مستقل می‌نامد اما آیا نام دیگر مستقل نوعی خودکامگی و خود محوری نیست؟! حتماً همینطور خواهد بود. اتفاقاً این نوع تفکر جزو ضایعات جریانات سیاسی کشور به حساب می‌آید. یعنی اگر در کشوری از تحركات حزبی و توسعه‌اش جلوگیری شود افراد برای اینکه خودشان را مطیع دولت نشان دهند از این نوع واژه‌ها استفاده می‌کنند. همانطوریکه یک جاندار و گیاه نیاز به اکسیژن دارد جامعه هم نیازمند نهادهای مدنی و احزاب است. اما وقتی جلوی این نیاز گرفته شود ضررش متوجه جامعه می‌شود. اگر قبل از انقلاب حکومت شاهنشاهی جلوی فعالیت احزاب را نمی‌گرفت دیگر سلطه‌ای در کشور بوجود نمی‌آمد. بنابراین در هر جامعه‌ای اگر بخواهیم جلوی فعالیت‌های مردم را بگیریم تفکر تک‌گفتمانی و سلطه‌گری بوجود می‌آید و دولت دیگر نقد پذیر نخواهد بود و از طرف دیگر هزینه مردم هم بالا می‌رود. چون به طور طبیعی عده‌ای از مردم زیر بار این موضوع نخواهند رفت و مبارزات زیر زمینی شکل می‌گیرد. که این در همه دوره‌ها دیده شده از دوره مشروطه تا انقلاب.

☑ به طور مشخص سوال بنده این است که چرا در برخی از مواقع مسئولان یک دولت حزب گریز می‌شوند؟!

بله ما نمی‌توانیم بگوییم دولت فقط مقصر بوده و اجازه فعالیت را نمی‌دهد. مردم هم به سهم خودشان مقصرند. اما در پاسخ به این سوال که چرا مردم ما حزب گریزند یا حزب پذیر نیستند باید عرض کنم این موضوع برمی‌گردد به دوران تربیت در کشور ما آنهم از دوران کودکی. به عنوان مثال حتماً شما بارها این بازی را در دوران کودکی انجام داده‌اید که تعدادی صندلی می‌گذاشتند و در یک زمان مشخص حتماً باید افرادی روی صندلی می‌نستند و این مستلزم این موضوع بود که یک نفر حتماً از بازی خارج می‌شد. اما شما می‌بینید این بازی به شکل دیگری کشور ژاپن برگزار می‌شود با این تفاوت که در آنجا به کودک می‌گویند کسی نباید از بازی خارج شود و یا به تعبیر دیگری صندلی شود. همین موضوع ساده نشان می‌دهد که در آنجا بحث مشارکت پذیری را از همان دوران کودکی به فرزندشان یادآوری می‌کنند و می‌گویند باید از همان دوران افراد با هم تعامل و مشارکت داشته باشند. اما در کشور ما اینگونه نیست حتماً برای اینکه به جایی برسیم باید یک نفر را از سر راه مان کنار بزنیم و به تنهایی قهرمان شویم. به همین دلیل هم هست که ما نظم پذیر نیستیم و همیشه از صف اتوبوس گرفته تا اداره سعی می‌کنیم همدیگر را جا بگذاریم.

می‌شوند فراکسیونی موفق تر عمل می‌کند که اعضای آن از تفکر کار جمعی یا خرد جمعی یا کار حزبی پیروی کنند. آن فراکسیون‌ها توانستند طرح‌هایی را برای تصویب به صحن علنی مجلس ببرند که پخته‌تر و از یک پشتوانه علمی و مشورتی خوبی برخوردار بوده است. اما با این حال در بین ۹ دوره مجلس می‌توان از مجلس ششم به عنوان یک مجلسی نام برد که توانسته بود تا حدی تفکرات حزبی را داشته باشد. در زمان دولت اصلاحات به همراه خود آقای خاتمی توانسته بود تا حدی نسبتاً مطلوبی به آنچه که ما مشارکت همه مردم از آن یاد می‌کنیم دست یابد. کما اینکه در قانون و در اصل بیست و ششم بحث حزب را مطرح کرده است و یا اینکه در اصل سوم قانون دولت را موظف می‌کند که بستری را فراهم سازد برای مشارکت هر چه بیشتر مردم در نهادهای حزبی و اجتماعی و دیگر حوزه‌ها، به همین خاطر ما در دوره اصلاحات می‌بینیم به این نوع مشارکت در دوره اصلاحات توجه بیشتری می‌شود و پس از انتخابات سال ۷۶ مردم تحركات حزبی زیادی را از خودشان نشان می‌دهند و چون پس از انتخابات و پیروزی آقای خاتمی مجلس ششم تشکیل می‌شود بنابراین در این دوره مردم و احزاب فعال هم نقش پر رنگی را ایفا کردند. ☑ اتفاقاتی که در مجلس ششم رخ داد نشان داد ساختار حزب پذیر نیستند و با هنوز به آنجایی نرسیده که بخواهد با تکیه بر حزب پیش برود نظر شما در این باره چیست؟

اشاره درستی کردید. وقتی هنوز برخی نمی‌خواهند پذیرای حزب باشند و یا اینکه حزب را رقیب خودشان می‌دانند و تشکلات حزبی را بر نمی‌تابند نتیجه‌اش می‌شود آنچه در طول مجلس ششم و پس از آن اتفاق افتاد. هنگامی که دولت نمی‌خواهد حزب را در سیاست اداره کشور دخالت دهد نتیجه‌اش می‌شود آنچه که در دولت‌های نهم و دهم مشاهده کردیم. تا جایی که برخی از آقایان می‌گفتند اساساً ما نیازی به حزب نداریم یعنی حزب را رقیب خودشان می‌دانستند. در صورتی که در قانون وجود حزب ضروری شناخته شده است. به همین خاطر در دوران اصلاحات ما آن بستری را که برای مشارکت و فعالیت احزاب باز شده بود در دوران پس از آن جامعه با فضای کاملاً بسته‌ای مواجه شد.

☑ پس دولت‌ها مانع حزب پذیر جامعه می‌شوند؟ تا حدودی بله.

☑ اما نظر بنده این است که مردم ما حزب پذیر نیستند و اصولاً کار حزبی برایشان تعریف نشده است.

بله شاید البته، اینجاست که بحث مرغ و تخم مرغ مطرح می‌شود. اگر مردم ما مردمی باشند که به آن رشد و آگاهی رسیده باشند خودشان به این نتیجه می‌رسند که برای رسیدن به یک دولت و یا کشور منسجم باید تشکلات و مشارکت حزبی داشت. اما حالا چه کسی موظف است تا این بستر را برای مردم فراهم کند؟

☑ حرف شما صحیح است اما نخبگان همین جامعه‌ای که قرار است بستر سازی کنند هم به واقع وجود حزب را بر نمی‌تابند.

بله عرض کردم. بحث مرغ و تخم مرغ است که باز هم باید اینجا تاکید کنم. مردم و دولت یا نخبگان لازم و ملزوم یکدیگر محسوب می‌شوند ممکن است جایی یکی از دیگری پیشی بگیرد اما هر دو طرف اینها در یک جامعه باعث رشد و تعالی آن کشور می‌شود.

☑ شما می‌گویید دولت‌ها مقصرند که نتوانسته‌اند بستر مناسبی را برای ظهور و حضور حزب را فراهم کنند. پس چطور در دوران قبل از انقلاب و در آن فضا احزاب خوبی شکل گرفتند؟!

بله درست است. منتهی با کندی و روند معلول احزاب در آن دوره شکل گرفت. آخرش هم سرکوب می‌شوند. رژیم شاه با احزاب و آزادی کاملاً مخالفت می‌کرد. اما بخشی از مردم از همان فضای خفقان به نحو احسن استفاده کردند که منجر به سقوط شاه گردید. این طبیعی است که اگر دولتی بخواهد فضای سیاسی حاکم بر کشور را ببندد و اجازه ظهور هیچ حزب و یا تشکلی را ندهد و تنها نوعی تک صدایی در کشور که آنهم مختص دولت باشد به گوش برسد. صداهای دیگر موجود در جامعه به شکل های دیگری شنیده می‌شود. اتفاقی که در سالهای اخیر در منطقه خاورمیانه رخ داد. اصلاً یکی از دلایل بوجود آمدن مبارزات مسلحانه همین است. وقتی دولت و یا حکومتی اجازه نمی‌دهد که فرد با استفاده از حقوق قانونی خودش حرفش را بزند و انتقادش را داشته باشد فعالیت آنها زیرزمینی می‌شود. اما آیا همه مردم به اینجا می‌رسند؟ خیر جمعیت بسیار کمی وارد این گروه های زیر زمینی می‌شوند که آن هم با سرکوب عظیمی روبرو می‌شوند.

☑ برگردیم به موضوع احزاب و حزب گریزی در کشور. ما می‌بینیم پس از مجلس ششم و اتفاقاتی که در آن رخ می‌دهد برخی نامزدها برای اینکه خودشان را از بحث احزاب جدا کنند. برای دوره بعدی انتخابات خودشان را مستقل معرفی

بحث مستقل یکی از مسایل عدم توسعه است به نوعی فریب حساب می‌شود. یعنی کسانی بیایند برای اینکه حزب را تخطئه کنند خودشان را کاندیدای مستقل اعلام کنند و در واقع حزب گریز باشند.

صادق زیباکلام در گفت‌وگو با پیام ابراهیم:

خاتمه دادن به جنگ

بزرگترین خدمت هاشمی رفسنجانی به کشور بود

این دولت و حاکمیت‌ها هستند که باید بستر حزبی فکر کردن و کار جمعی را فراهم کنند

درست ربع قرن از پایان جنگ ایران و عراق می‌گذرد. جنگی که پس از به جا گذاشتن یک میلیون تلفات و بیش از ۱۲۰۰ میلیارد دلار خسارات خاتمه یافت. نشانه‌های تنش نظامی میان عراق و ایران، تقریباً بلافاصله پس از وقوع انقلاب در ایران آشکار شد. ۱۳ فروردین ۱۳۵۸ عراق برای نخستین بار به حریم هوایی ایران تجاوز کرد. ۵ روز بعد، نیروهای عراقی به یک پست مرزی ایران در قصر شیرین حمله کردند و به دنبال آن عراق به شهر مهران حمله هوایی کرد. در مجموع تا آغاز همه‌جانبه جنگ، متجاوز از ۵۶۰ مورد درگیری در مرزهای ایران و عراق روی داد. مهر سال ۱۳۵۹ چند روز بعد از شروع درگیری‌ها، سعدون حمادی نخست وزیر عراق در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ایران را متهم کرد که از تروریست‌هایی که در خاک عراق اقدام به بمب‌گذاری‌های گسترده می‌کنند حمایت می‌کند. با گذشت ۲۵ سال از اتمام جنگ اما همچنان ناگفته‌ها و پرسش‌های زیادی در این خصوص مطرح است. گروهی بنی‌صدر را در صدر متهمان کم‌کاری و خیانت می‌شمارند. عده‌ای از فرماندهان و مسئولین سپاه، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را مسئول پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان دادن به جنگ می‌دانند. آنان معتقدند که او نمی‌خواست جنگ ادامه پیدا کند و اینگونه به امام القا کرد که چاره‌ای نداریم الا اینکه قطعنامه را بپذیریم و امام هم به واسطه اعتقاد بی‌چون و چرایی که به ایشان داشتند ۵۹۸ را پذیرفتند و از آن به عنوان نوشیدن جام زهر تعبیر کردند. برخی هم دولت مهندس موسوی را مقصر دانسته و معتقدند که آنطور که باید و شاید امکانات کشور را برای جنگ بسیج نکرده بودند و فقط بخش کمی از آنچه را که در توان کشور بود در اختیار جنگ قرار داده بود. این پرسش‌ها را با دکتر صادق زیباکلام مطرح کردیم که در پی می‌خوانید:

حامد محمدی



آقای دکتر آیا می‌شد جلوی جنگ را گرفت؟

خوب ببینید بررسی منصفانه و غیرسیاسی و در عین حال به دور از کلیشه‌ها و به دور از شعارهای همیشگی و اعمال بغض و کینه‌های فردی و شخصی کار مصاحبه در مورد جنگ را دشوار می‌کند. این سه موضوع هر کدام به تنهایی خودشان یک کتاب یا رساله دکترا می‌شوند. همین مسئله که آیا اساساً جنگ با عراق اجتناب ناپذیر بوده و آیا نمی‌شد جلوی آن را گرفت ما را عملاً سوق می‌دهد به اختلافات مرزی ما با عراق. از طرفی چون عراق بخشی از امپراطوری عثمانی بوده، ما را می‌کشاند به اختلافات مرزی که دست کم از زمان صفویه یعنی از ۵۰۰ سال پیش میان ما و همسایه شرقی مان بوده و مثل ارث و میراث بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی در اوایل قرن بیستم و تولد کشور عراق به عراق می‌رسد. یعنی همان اختلافات مرزی که قرن‌ها با امپراطوری عثمانی داشتیم همان‌ها را هم با کشور عراق که در سال ۱۹۲۱ و پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی به وجود آمد پیدا کردیم. تشدید آن اختلافات در زمان شاه در اوایل دهه ۱۳۵۰ رژیم شاه و رژیم صدام را در آستانه یک جنگ تمام عیار قرار داد. ایران و عراق در سال ۱۳۵۳ تار مویی با یک جنگ تمام عیار با یکدیگر فاصله داشتند و با پادر میانی الجزایر توافقنامه یا معاهده ۱۹۷۴ یا ۱۳۵۳ عفریت جنگ را از سر دو کشور دور کرد. منتهی خوب این ظاهر قضیه بود چون عراقی‌ها زیر فشار سنگین ماشین نظامی مهیب شاه توافق ۱۹۷۴ را پذیرفتند و در اولین فرصتی که پیدا کردند، صدام بر صفحه تلویزیون کشورش ظاهر شد، آن توافق را پاره نمود و از زمین، هوا و دریا وارد خاک ایران شد.

منتهای اختلافات مرزی وقوع انقلاب تا چه اندازه در تصمیم صدام برای حمله به ایران تاثیر داشت؟

معتقدم اگر انقلاب نشده بود، صدام هرگز به ایران حمله نمی‌کرد. صدام به تدریج از انقلاب ایران احساس خطر کرد. شاید اوایل انقلاب تا این حد احساس خطر نمی‌کرد و گرنه در سال ۵۸ وضع داخلی ایران خیلی بهم ریخته‌تر بود تا شهریور ۱۳۵۹. او احساس کرد که رهبران ایران در مورد عراق و رژیمش اهدافی در سردارند و به تدریج به سمت رویایی نظامی با ایران رفت. محاسباتش در مورد ایران از نظر خودش درست بود. میان مسئولین ایران اختلافات جدی به وجود آمده بود (میان بنی صدر رئیس جمهور و رهبران حزب جمهوری اسلامی)؛ ارتش مقتدر و با صلابت شاه عملاً از هم پاشیده شده بود؛ آمریکایی‌ها در جریان حل و فصل مسئله گروگانگیری و آزاد کردن دیپلمات‌هایشان عملاً با ایران به بن‌بست رسیده بودند. روابط ایران با آمریکا و اروپا برخلاف اوایل انقلاب خیلی سرد و پر از کینه و دشمنی شده بود؛ آن محبوبیت و حمایت بین‌المللی مبارزات مردم ایران در دوران انقلاب در نتیجه عملکرد انقلابیون ایران بعد از کسب قدرت مقدار زیادی خدشه‌دار و تنزل پیدا کرده بود؛ بنابراین صدام فکر می‌کرد که اگر به ایران حمله کند، نه آمریکایی‌ها، نه اروپایی‌ها و نه هیچ قدرت مهم دیگر بین‌المللی خیلی اعتراضی نخواهد کرد.

شما فکر می‌کنید که محاسباتش درست بود؟

بله ما در شهریور ۱۳۵۹ خیلی از آن نگاه مثبت و همراهی که افکار عمومی بین‌المللی با انقلاب ایران داشتند را از دست داده بودیم.

چرا؟

اعدام‌های بعد از انقلاب، یعنی اعدام مسئولین رژیم شاه، نظامیان، ساواکی‌ها و عملکرد دادگاه‌های انقلاب بخش عمده‌ای از آن وجهه انقلاب ایران در اذهان بین‌المللی را از بین برده بود. اعدام‌های آقای خلخالی بالاخص در کردستان و اساساً مجموعه عملکرد ایشان آن تصویر مردمی که از مبارزات مردم ایران در دوران انقلاب به وجود آورده بود را آسیب رسانیده بود و بر خلاف ابتدا انقلاب در پایان سال اول انقلاب ما خیلی وجهه مطلوبی در اذهان بین‌المللی نداشتیم. همه حساب‌های صدام درست بود، الا اینکه او یک نکته بنیادی را پیش‌بینی نکرده بود.

کدام نکته را؟

او حمایت و پشتیبانی گسترده مردم از انقلاب را یا اساساً ندیده بود یا آن را بسیار دست کم گرفته بود. حمله به ایران و اشغال بخش‌های وسیعی از کشور باعث شد تا مردم اسلحه به دست گرفته و به سوی جبهه‌ها بشتابند. این درست است که ارتش ایران صدمات جدی دیده بود، اما میلیون‌ها داوطلب اسلحه به دست گرفته، به سوی جبهه‌های جنگ شتافتند. جنگ با عراق به سرعت از حالت جنگ میان دو ارتش ایران و عراق خارج شده و بدل شد به جنگ همه مردم ایران با ارتش عراق.

یعنی در حقیقت حمله عراق به ایران باعث شد

تا یکبار دیگر آن انسجام و روحیه ملی و اسلامی که در دوران انقلاب به وجود آمده بود، یکبار دیگر احیا شود؟

کاملاً، همه در محکومیت عراق و ضرورت دفاع از کشور و عقب‌راندن عراق از مناطق کشور که اشغال کرده بود همصدا بودند. از ملی مذهبی‌ها گرفته تا چپ‌ها، تا مارکسیست‌ها، اسلام‌گرایان، لیبرال‌ها، بسیاری از کردها، حتی سازمان مجاهدین خلق هم در ماه‌های اولیه جنگ حسب ظاهرش حداقل به کمک آمده بودند. حتی خیلی از نظامیان رژیم شاه که در زندان بودند و منتظر محاکمه با اصرار زیاد راهی جبهه‌ها شدند. برخی‌شان خلبان هلی‌کوپتر و مشاغل تخصصی بودند، بعضی‌ها هم شهید شدند.

آقای دکتر خیلی‌ها داوطلب شدند و به جنگ

رفتند، دلیل آنها چه بود؟ برای اینکه یک دشمن خارجی حمله کرده بود رفتند، به خاطر اسلام رفتند، به خاطر ایران رفتند؟ واقعا انگیزه شان چه بود؟

همه اینها بود، اما من اگر بخواهم از میان همه آن انگیزه‌ها یکی را به عنوان نیرومندترین دلیل انتخاب کنم بدون تردید انگیزه دینی یا اسلامی بود. نمی‌خواهم بگویم انگیزه آب و خاک ایران، پرچم ایران، ملی‌گرایی و این چیزها نبود. همان نظامی‌های زمان شاه که از داخل زندان اصرار می‌کردند به جبهه‌ها بروند قطعاً انگیزه‌شان آب و خاک و ایران بود، اما برای خیلی از افراد انگیزه اصلی مذهب بود. برای خیلی‌ها، شاید بدون اغراق برای میلیون‌ها نفر که از روستاهای بزرگ و کوچک، شهرها، کارخانجات، دانشجویان، کارکنان دولت و محصلین که داوطلبانه راهی جبهه‌ها شدند مهم‌ترین، پر رنگ‌ترین و اصلی‌ترین انگیزه مذهب بود. آنها رفتن به جبهه را نوعی لبیک گفتن به امام و انجام وظیفه دینی تلقی می‌کردند. بسیاری از بسیجی‌ها و سپاهی‌های داوطلب احساس می‌کردند که کارشان و شهادت شان تداوم همان حرکت و قیام امام حسین (ع) و کربلاست. واقعا خیلی از داوطلبین جبهه‌ها نه تنها از کشته شدن هراسی نداشتند بلکه با همه وجود کشته شدن در جنگ را قرینه شهادت در کربلا و لبیک به امام حسین (ع) می‌دانستند. اصلاً این حالت یا احساس یا اعتقاد یا باور یا هر اسم دیگری که می‌خواهید روی آن بگذارید فرسنگ‌ها از احساس اینکه ما داریم برای آب و خاک و پرچم سه رنگ ایران می‌جنگیم تفاوت داشت. اگر هم ایران و ایرانیت در آن وجود داشت به ایران به عنوان مرکز اسلام، سنگر اسلام، مملکت اسلام و خاک اسلام نگاه می‌کردند. البته اگر یک تحقیق جامعه‌شناسی به عمل بیاید که انگیزه‌های داوطلبین برای رفتن به جبهه‌ها چه بوده ممکن است انگیزه‌های متفاوتی پیدا شود. احساس کم‌نیاز بودن در چشمان دیگران (اهالی محل، فامیل، دوستان، همکاران و غیره)، نشان دادن اینکه ترس ندارند، نشان دادن اینکه شهامت، جسارت و مردانگی دارند، بهره‌برداری کاری، اداری و غیره و چه می‌دانم انگیزه‌های دیگر. اما بدون تردید برای میلیون‌ها نفر که داوطلب شدند و صدها هزار تن از آنان شهید و معلول شدند، انگیزه اصلی، انگیزه دینی یا آنچه که من آنرا انگیزه کربلا، عاشورا و امام حسین (ع) می‌دانم بود

بدون اغراق برای میلیون‌ها نفر که از روستاهای بزرگ و کوچک، شهرها، کارخانجات، دانشجویان، کارکنان دولت و محصلین که داوطلبانه راهی جبهه‌ها شدند مهم‌ترین، پر رنگ‌ترین و اصلی‌ترین انگیزه مذهب بود



تنها کسی که با ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر مخالفت نمود مرحوم مهندس بازرگان بودند. همه کسانی که امروز می‌گویند که ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر این طور بوده و آن طور بوده متأسفانه دروغ می‌گویند

نیروهای ایرانی برای جلوگیری از اشغال خاک کشور توسط عراقی‌ها کاری انجام ندادند. آیا این تحلیل‌ها درست است و آیا واقعاً بنی‌صدر مأمور سازمان سیا بود و آیا او به عمد کمک کرد تا عراقی‌ها بدون مقاومت و خیلی سریع بتوانند در ایران پیشروی نمایند؟ نقش هاشمی‌رفسنجانی در این میان چه بود؟

پاسخ به همه این‌ها منفی است. بنی‌صدر نه مأمور سازمان سیا بود، نه وابسته به آمریکایی‌ها بود و نه تاکتیک‌ها و عملکرد او به عنوان فرمانده کل قوای ایران در جهت کمک به عراقی‌ها بود.

این ذهنیت که بعد از انقلاب آمریکایی‌ها به مزدورشان صدام دستور دادند به ایران حمله کند ساده‌انگازانه و عاری از حقیقت است.

مسئله ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر و اینکه درست بوده یا نبوده و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ هر کدام مصاحبه‌های مفصلی می‌طلبد.

فقط این دو نکته را بگویم که تنها کسی که با ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر مخالفت نمود مرحوم مهندس بازرگان بودند. همه کسانی که امروز می‌گویند که ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر این طور بوده و آن طور بوده متأسفانه دروغ می‌گویند. همه موافق ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر بودند. غلط مشهور دیگر آنست که سپاه و ارتش و مملکت همچنان توان ادامه جنگ را داشتند اما آقای هاشمی مانع شدند و امام را مجاب کردند که آتش بس را بپذیرند. این سیاسی‌کاری غیر اخلاقی دیگری است.

توان ما به انتها رسیده بود و اگر آقای هاشمی جنگ را تمام نکرده بودند چه بسا عراق گرفتن خوزستان را که سال ۵۹ نتوانسته بود تحقق ببخشد سال ۶۷ می‌توانست انجام دهد. اتفاقاً خاتمه دادن به جنگ بزرگترین خدمت آقای هاشمی به کشور و انقلاب بود.

واقعاً فکر می‌کردند که کاری را دارند می‌کنند که اصحاب و یاران امام حسین (ع) در عاشورا و کربلا کردند. صدام و فرماندهانش به هیچ وجه اینها را حدس نمی‌زدند. واقعاً فکر نمی‌کردند که حمله به ایران باعث به وجود آمدن این سیل احساسات عمیق دینی شود. شاید آنها بر عکس تحت تاثیر القاتل مخالفین انقلاب فکر می‌کردند که اگر به ایران حمله کنند خیلی از مردم که از انقلاب سرخورده شده‌اند از ارتش عراق استقبال می‌کردند. دست کم اگر از عراقی‌ها استقبال نکنند و به آنها نپیوندند، حاضر هم نخواهند شد که علیه عراق و برای حفظ و حراست از رژیم اسلامی حاکم بر ایران بجنگند. عراقی‌ها تصور می‌کردند که خیلی از نظامی‌های رژیم شاه که در ارتش و سایر قوای مسلح اسلامی بودند و دل خوشی از انقلاب نداشتند حاضر نخواهند شد بجنگند. عراقی‌ها تصور می‌کردند که اعراب خوزستان، عشایر عرب و امثالهم از ارتش عراق استقبال خواهند کرد. واقعاً فکر می‌کردند که مخالفین انقلاب از آنان استقبال خواهند کرد.

❑ یعنی واقعاً هیچ جریان مخالف حاضر به همکاری با عراقیها نشدند؟

به جز مجاهدین خلق، یعنی طرفداران تشکیلات مسعود رجوی، هیچ گروه و جریان دیگری حاضر به همکاری با عراقی‌ها نشدند. نه عشایر عرب اعم از شیعه یا سنی، نه اهل سنت، نه کردها، نه مخالفین انقلاب، نه نظامیان طرفدار شاه، نه هیچ گروه و جماعت دیگری با عراقی‌ها همکاری نکردند. سهل است همانطور که گفتم خیلی از نظامی‌های رژیم شاه، خیلی از عشایر عرب و خیلی از سایر اقشاری که عراقی‌ها تصور می‌کردند پس از ورود به خاک ایران به آنها خواهند پیوست با همه وجود در برابر عراقی‌ها ایستادگی کردند.

❑ چگونه عراقی‌ها مرتکب همچنین خطایی در ارزیابی از مردم ایران شدند؟

همانطور که ما هم همان اشتباه را کردیم. ما هم چند سال بعدش وقتی که عراقی‌ها را از خاک مان به عقب رانیدیم، و وارد عراق شدیم تصور می‌کردیم که شاید برخی از شیعیان عراق از ما استقبال کنند و با ما همکاری کنند. اما اصلاً با ما همکاری نکردند. بگذارید یک نکته دیگر هم خدمتتان عرض کنم که ما هم بعضاً دچار برخی اشتباهات شدیم. عراقی‌ها در ایران که بودند خیلی انگیزه برای جنگیدن نداشتند. بارها اتفاق افتاده بود که یک نیروی بزرگ عراقی شامل هزاران سرباز در نتیجه یورش یک واحد خیلی کوچکتر تسلیم شده بود. اما همان عراقی‌ها در خاک خودشان با جنگ و دندان با ما می‌جنگیدند و تا آخرین فشنگ مقاومت می‌کردند. انگار نه انگار که اینها همان عراقی‌هایی بودند که در خرمشهر، بستان، مهران، دهلاویه، هویزه، دشت عباس و ... تسلیم می‌شدند.

❑ برخی بنی‌صدر را متهم می‌کنند که مأمور سازمان سیا بود و در مرحله اولیه جنگ با سیاست‌هایش باعث پیشروی عراقی‌ها در خاک ایران شد و عملاً

سیمای جنگ، همگرایی ایرانیان یا انشقاق جامعه

عماد گلی

باید توجه داشت دفاع مقدس به سان یک دانشگاه باید حمایت از منافع مردم مظلومی که مورد هجوم دشمن متخاصم قرار گرفته است را به نسل امروز منتقل کند. در عین حال این موضوع را فراموش نکنند که فرهنگ مردم ایران همواره پرچمدار صلح و نفی خشونت و جنگ طلبی بوده است، با پرچمداری صلح در عین دفاع از منافع ملی همه انسان‌های آزاده جهان به حمایت از ما برمی‌خیزند و هر کسی سر ستیزه با ما داشته باشد در نگاه جهانیان محکوم خواهد شد، این نگاه برای جوانان امروز منطقی‌تر به نظر می‌آید.

برخی جریان‌های برتری خود را در تفرقه‌انگیزی می‌یابند و می‌خواهند نسل جوان امروز و روشنفکران را در تضاد با مفهوم دفاع مقدس نشان دهند. حقیقت امر این است نسل جوان امروز نه مخالف ارزش‌های جنگ است و نه غیرت و خودباوری خود را کنار گذاشته است. تنها مشکل جوانان سوء استفاده از مفهوم جنگ است که اعتراضات جوانان را بر می‌انگیزد، مفاهیم خودی و ناخودی، ارزشی و ضد ارزشی و الفاظی اینچنین بیشتر واکنش جوانان را بر می‌انگیزد و سیمای جنگ را می‌خراشد در حالیکه اعتراض جوانان به سوء استفاده از جنگ است.

برای مثال سریال «معراجی‌ها» که از رسانه ملی پخش می‌شود با در نظر گرفتن همه زوایای آن آیا می‌تواند گسترش دهنده پیام همگرایی جنگ باشد، یک سوی ماجرا دانشجویان روشنفکر طوری به تصویر کشیده شده‌اند که مخالف شهدا و ارزش‌های جنگ هستند و بنیان فکری آن‌ها بر تحریکات رسانه‌های بیگانه بنا شده است و نیازمند هدایت برای بازگشتن به ارزش‌ها هستند و در مقابل جمعیتی فرهیخته هستند که در بین آن‌ها نیز تعداد اندکی تندرو و آدم‌های بی‌اصالت هستند که باید نقد شوند ولی بنیان فکری آن‌ها مستحکم و اصیل است.

سوال اینجاست آیا این برنامه می‌تواند سیمای جنگ را به تصویر بکشد؟ آیا این برنامه انشقاق جامعه و بخصوص جامعه دانشگاهی را در پی ندارد؟ البته بیشتر به نظر می‌رسید این برنامه برای مقابله با حرکت‌های دانشجویی در دو سال اخیر ساخته شده است تا عملاً دانشگاه را از چرخه تأثیر گذاری و تصمیم‌سازی در نگاه مردم خارج کنند، نه تنها این برنامه‌ها کمکی به نشان دادن چهره حقیقی جنگ نمی‌کند؛ بلکه سیمای جنگ که باید محور همگرایی همه ایرانیان باشد را مخدوش می‌کند، جنگ به ما درس با هم بودن را آموخت، سیمای جنگ اینچنین است.

سال‌ها از هشت سال دفاع مقدس می‌گذرد و جنگ برای نسل جوان ما با سیمای دفاع مقدس، برنامه و مستندهای ساخته شده، به تصویر کشیده می‌شود، در پاسخ به این سوال که آیا تمامی تلاش‌های صورت گرفته در سال‌های پس از جنگ، توانسته حقیقت جنگ را برای نسل امروز نمایان کند یا نه؟! باید گفت وقتی مقوله جنگ با مفهوم دفاع ملی از تمامیت ارضی ایران به آوردگاه سیاسی جناح‌های مختلف تبدیل می‌شود، آنچه که ما از آن به عنوان دفاع مقدس یاد می‌کنیم دیگر نمی‌تواند فریادگر مفهوم ایثار باشد، جنگ پدیده‌ای نوظهور نیست، تا هر کسی آن را برای خود تفسیر به رای کند. ساده‌ترین مفهوم و در عین حال عمیق‌ترین مفهومی که می‌تواند بدون افسانه‌سرایی بیانگر آن حماسه جاوید باشد این است که آزاد مردان و آزاد زنان سرزمین ما با حس مسئولیت‌پذیری در مقابل دشمنی ایستادند که بدیهی‌ترین حق حیات مردمشان یعنی تمامیت سرزمینشان را مورد حمله قرار داده بود، این از خود گذشتگی و ایثار نیازی به افسانه‌سازی ندارد زیرا یک حقیقت ماندگار است. جنگ در کشوری مانند ایران با آن تعلقات مذهبی، فرهنگی و جغرافیایی توانست دلیلی بر همگرایی ایرانیان در جهت هدفی مقدس باشد، مردم کشور ما برای جلوگیری از تعرض دشمن و برای حفظ و انباشت دستاوردهای فرهنگی و تمدنی خود با تمام وجود ایستادگی کردند و موفقیت این ایستادگی در گروهی همان همگرایی بود، جالب است بدانیم در مدل‌های جامعه‌شناسی در شرایط بدون جنگ افراد جامعه به صورت پیکان‌های معارض با هم ترسیم می‌شوند ولی در مدل جنگی که جامعه مورد هجوم بیگانه قرار گرفته است پیکان‌ها به صورت موازی و در راستای یک مسیر ترسیم می‌شوند و این هم‌نواپی همان محوری‌ترین پیام جنگ یعنی همگرایی به دور از مسایل ایدئولوژیک، قومیتی و مذهبی است البته مولفه‌هایی مانند مذهب، گذشته تاریخی ما و احساس مسئولیت نسبت به نوامیس و مقدسات در جهت تقویت این همگرایی قدم برداشت، در حقیقت هر کسی با تمسک جستن به مقدسات خود وارد میدان نبرد شد که همه این دیدگاه‌ها در این زمینه ارزشمند است، چه خیل عظیمی که میدان نبرد ایران و عراق را کربلای سال ۶۱ هجری تصور می‌کردند و چه افراد دیگر با مذاهب و باورهای گوناگون که دفاع از سرزمین مادری‌شان را اصلی واجب قلمداد می‌کردند که در نهایت همه این رویکردها موجب نجات ایران از آتش جنگ شد. نسل امروز فارغ از علل و عوامل شروع و پایان جنگ وقتی با تناقض‌های موجود در تفسیر جنگ روبرو می‌شود به نوعی سردرگمی مبتلا می‌شود، جوانان چنین مشاهده می‌کنند که همه مفاهیم پیچیده و ایدئولوژیک می‌شود، شهادت رنگ سیاست می‌گیرد، ایثار از یکی پذیرفته می‌شود از دیگری نه، خدمت برخی خدمت می‌ماند و خدمت دیگران به سان خیانت و در کل بیشتر بر انشقاق افراد جامعه تأکید می‌شود و نسل جوان این پرسش را دارد که مگر می‌شود با این همه تعارض و انشقاق در مقابل دشمن یعنی ایستادگی کرد؟! «سیمای جنگ» برای نسل امروز به نحوی مبهم به تصویر کشیده شده است که انگار مقوله‌ای برای صدها سال پیش بوده است و الان باید به کنکاش حقیقت آن پرداخت. هیچ شکی نیست هر فرد ایرانی که به حمایت از صدام حسین و رژیم بعثی عراق برخاسته باشد، خائن است و هیچ جایگاهی در میان مردم و جناح‌های مختلف سیاسی ایران ندارد، اما سوالی مطرح می‌شود، آیا می‌توان نگاه‌های متفاوت نسبت به مقوله جنگ را خائن قلمداد کرد؟ واضح است، ظالم و مظلوم، مهاجم و مدافع همیشه با هم مشکل دارند اما صلح در شرایط عقلانی و نگاه اخلاقی بر جنگ تقدم دارد منظور این است که هر کسی می‌خواهد جنگ را برای نسل جوان به تصویر بکشد باید متوجه این موضوع باشد که مباد در لحظه به تصویر کشیدن ایثار و فداکاری به اشتباه ستیزه‌جویی و جنگ طلبی را به نمایش بگذارد،

برخی جریان‌های برتری خود را در تفرقه‌انگیزی می‌یابند و می‌خواهند نسل جوان امروز و روشنفکران را در تضاد با مفهوم دفاع مقدس نشان دهند. حقیقت امر این است نسل جوان امروز نه مخالف ارزش‌های جنگ است و نه غیرت و خودباوری خود را کنار گذاشته است



برگزاری مراسم بزرگداشت آیت الله طالقانی پس از ۷ سال وقفه

خدا و خلق انجام داده است یا نه. او هرگز نه تنها در مقابل دوست بلکه در برابر مخالف فکری خود به خشونت متوسل نشد و آنها را بیرون از دایره انسانیت ندانست، در زندان و بیرون زندان به فکر مردم بود. برخی او را طرفدار عده‌ای می‌دانند یا سرزنش می‌کردند که ساده بود. در حالی که اصلاً این طور نبود بلکه همه را فرزندان خود می‌دانستند. «جعفری» افزود: «در زندان عده‌ای مارکسیست‌ها را نجس می‌دانستند ایشان می‌گفت چرا نجس هستند؟ می‌گفتند چون خدا را قبول ندارند. می‌گفت مگر شما که خدا را قبول دارید چگونه قبول دارید؟ با آنها نشست و برخاست می‌کرد و غذا می‌خورد.» روزی تازه آقای برقی که عضو سازمان افسران حزب توده بود از تبعید به زندان قصر آمده بود. آقای طالقانی در حیاط زندان قصر عده‌ای از افسران حزب توده را دیدند به آنها گفتند آقای شما را آوردند. آنها گفتند آقای ما شما هستید. خیلی از اینها می‌گفتند اگر ما در جوانی شما را می‌شناختیم به مارکسیسم رو نمی‌آوردیم، ما اسلام را از آخوند سر کوچکه شنیدیم و بیزار شدیم. راه‌روم ایشان راه‌روم قرآنی بود و همه برایشان احترام قابل بودند.»

کفر و دین از نگاه طالقانی

«علی قاسمی» پژوهشگر حوزه روشنفکری دینی، سخنران بعدی بود که درباره پروژه دینی «طالقانی» صحبت کرد. او ابتدا اشاره‌ای به وضعیت آن دوران جامعه کرد که رویکردها ایدئولوژیک و روش‌ها انقلابی و رادیکال بود. او در ادامه گفت: «طالقانی از نظر ماده ایمانی به جهان قدیم گرایش داشت. ایمان در یک بستر سنتی،

مراسم سی و پنجمین سالگرد درگذشت آیت‌الله طالقانی بعد از هفت‌سال روز بیستم شهریور ماه با حضور جمع کثیری از علاقمندان و شاگردان ایشان در «کانون توحید» تهران برگزار شد. «دکتر مهدی جعفری» هم‌بند دوران زندان آیت‌الله طالقانی و قرآن‌پژوه، «علی قاسمی» پژوهشگر حوزه روشنفکری دینی، «مجتهدشبه‌سنتی» پژوهشگر دینی، «ابوالحسن طالقانی» پسر ارشد و سرهنگ «احمد خراز‌چی» از افسرانی که در دوران تبعید آیت‌الله طالقانی به بافت کرمان به ایشان کمک‌های زیادی داشتند از سخنرانان این مراسم بودند.

مهسا جزینی

طالقانی و نفی خشونت
«دکتر مهدی جعفری» هم‌بند دوران زندان «طالقانی» و قرآن‌پژوه اولین سخنران مراسم بودند که با ذکر خاطره‌ای از دادگاه گفت: «طالقانی» با رد محکومیت خود و دیگران در دادگاه، حکومت پهلوی را محکوم کرد. او با اشاره به اینکه آیت‌الله طالقانی سال ۱۳۱۸ از قم به تهران آمد گفت: «ایشان در تهران نرفتند مسجدی دست‌وپا کنند و آن را وسیله‌ای برای امرامعاش خود کنند بلکه قرآن و نهج‌البلاغه را به دست گرفتند و میان جوانان و روشنفکران آمدند. خدا رحمت کند زنده‌یاد مهندس بازرگان را که همیشه این مساله را یادآوری می‌کرد که امتیاز بزرگ طالقانی این است که وقتی با ما هم در جلسه بود و کنارمان بود هم او از ما تأثر می‌پذیرفت و هم ما از او و کسی نبود که خودش را بالاتر از همه بداند و دیگران را پایین‌تر از خود.» او افزود: «در زندان وقتی برخی جوانان به قرآن مراجعه می‌کردند. برخی از روحانیون زندانی می‌گفتند حالا کارتان به جایی رسیده که ما اینجا حضور داریم و شما مستقیم به قرآن مراجعه می‌کنید در حالی که طالقانی می‌گفت قرآن برای همه نازل شده است و خطاب به همه می‌گوید تدبیر کنید. تدبیر یعنی بررسی و نقد و شبهه‌داشتن، نه پذیرفتن.» او با ذکر خاطره‌ای از آیت‌الله منتظری در همین باره گفت: «آیت‌الله منتظری می‌گفتند که وقتی خداوند به ملائکه گفت که می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای قرار دهم. ملائکه گفتند آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون می‌ریزد در حالی که ما تو را تقدیس می‌کنیم. خداوند خطاب به آنها گفت من مقدس نمی‌خواهم، من آدم می‌خواهم.» او افزود: «ایشان در طول زندگی خود پیوسته نگران و در اندیشه این بود که آیا رسالت خودش را در قبال

ایشان بکنیم که با هم در گذشته راهی را گشودند که ما امروز در واقع آن را تعقیب می‌کنیم. با شخصیت‌های بزرگی چون مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم دکتر سبحانی و به طور کلی کوشش‌گران مخلص گذشته ما چه آنها که به صورت احزاب ظاهر شدند مثل حزب نهضت آزادی ایران، چه آنهایی که به صورت تشکل‌های سیاسی دیگر ظاهر شدند و ما مدیون آنها هستیم در اینجا تجدید خاطره ای می‌کنیم. وقت من ۱۵ دقیقه است و من در این زمان کوتاه نمی‌توانم یک بحث علمی مطرح کنم، اگر فرصت کافی بود به مناسبت اینکه مرحوم طالقانی یک مفسر اسلام و مفسر قرآن بود، یک بحث علمی - فلسفی مطرح می‌کردم درباره اینکه متون دینی خودمان را چگونه باید تفسیر کنیم؟ چه راه‌هایی وجود دارد برای روبرو شدن با متون دینی و فهم متون دینی یعنی چه و اصولا فهم یعنی چی؟ و اینکه اشتباهات گذشته ما در این باب چه بوده و گیر ما در کجاست.»

وی ادامه داد: «ما در این یک ربع ساعت چیزی از این مقولات نمی‌شود گفت. بنابراین من یک مطلب کلی عرض می‌کنم و آن این است: تقریباً در ۵-۶ دهه گذشته ما جهان اسلام دورانی را می‌گذرانیم که در آن تفسیرهای جدید از اسلام و مسلمانان داده شد. نه تنها در ایران بلکه در سراسر عالم اسلام. در این مدت شما هر کدام از کشورهای معتبر اسلامی را در نظر بگیرید می‌بینید کسانی در آنجا پیدا شدند که دارند حرف جدید می‌زنند، حرف جدید در فهم دین و اسلام، البته عالم‌هایی مثل محمد عبده قدری جلوتر بودند. اما در این ۶۰ سال اخیر در مصر، تفسیرهای اخوان المسلمین را از اسلام می‌بینید که چیز جدیدی است مثل تفسیر سیدقطب. در ترکیه که نگاه می‌کنید می‌بینید پس از آنکه شدت و حدت «کمالیسم» فروکش می‌کند تفسیرهای جدیدی از دین در آنجا نوشته می‌شود. در ایران نه تنها مرحوم طالقانی تفسیر می‌نویسد بلکه مرحوم علامه طباطبائی نیز در همان زمان شروع به نوشتن تفسیر مهم المیزان می‌کند. رهبر فقید انقلاب ایران هم تفسیری را زنده کرد که پیش از او متروک بود که منظورم ولایت فقیه است. زنده کردن این تفسیر، خود یک تفسیر جدید بود. نه اینکه این موضوع در کتاب‌ها نبود، آن طور که او می‌گفت و اقدام به پیاده کردنش می‌کرد، این‌ها تفسیر جدید بود. این کار او هم داخل این بخش است و نه خارج از آن. یعنی بخشی از تفسیرهای ۶ دهه گذشته است. در تونس در زمان‌های گذشته ریشه‌های تفسیر جدید از اسلام شکل می‌گیرد که الان حزب «النهضة» تونس از میوه‌های آن است. اسلام‌گرایان ترکیه و حزب توسعه و عدالت نیز از همین قبیل است. ما تقریباً ۶ دهه است که با این تفسیرهای جدید مواجه هستیم که به این شکل سابقه نداشته است.»

این پژوهشگر دینی در ادامه گفت: «تفسیرهای جدید از اسلام در دهه‌های گذشته منحصر به آن مثال‌ها که آوردیم نیست. امروز کارهای «داعش» هم از همین تفسیرهای جدید است. او هم دارد از اسلام تفسیر می‌کند، منتهی یک تفسیر بسیار خشن و وحشتناک. کسی نمی‌تواند به لحاظ دین‌شناسی بگوید داعش ربطی به اسلام ندارد. از لحاظ دین‌شناسی اینها هم یک عده

فرهنگی و تاریخی فرا داده شده و به طالقانی و امثال او رسیده بود اما صورتی که به خود گرفته بود متناسب با مقتضیات زمانه بود. نگاه او بینش قرآنی وجودی است با قرائتی صدایی و از نظر مبانی معرفتی به عقل فطری قایل است اما آن را برای هدایتگری کافی نمی‌داند و حتماً باید به عقل بیرون از خودش ارجاع دهد. «قاسمی» افزود: «او از حیث روش‌شناختی به پراکسیس و عمل انسان‌ساز قایل است. نتیجه کارش این است که قرآن را از قبرستان به صحنه جامعه آورد. با بینش قرآنی، آن تلقی‌های خرافی را زدود و هدایت قرآنی را راهنمای عمل و زیست آدم‌ها دانست. تلقی او از ایمان و مذهب، تقلیل دین به متافیزیک نبود. طالقانی آیات قرآن را در بستر مبارزه و حل تضادهای اجتماعی، سیاسی و انسانی وارد کرد؛ یعنی دیدش نسبت به هستی اجتماعی آنقدر وسیع بود که آن را در متن هستی و تاریخ می‌دید.» «قاسمی» افزود: «اگر زندگی طالقانی را به سه مرحله تقسیم کنیم می‌شود گفت که «طالقانی» از نظر دوره زندگی بعد از تأثیرپذیری از مبانی مدرنیستی که شامل تجربه‌آوری و علم‌باوری بوده است، از سال ۴۴ به بعد که در بستر مبارزه و زندان قرار می‌گیرد رویکرد ایدئولوژیک در او رسوب می‌کند و در نهایت به لحاظ روش‌شناسی به پراکسیس می‌گراید و با رادیکالیسم مذهبی پیوند می‌خورد.» او افزود: «طالقانی» از نظر منابع معرفتی در چارچوب سنت قرار نگرفت. دو منبعی بود؛ از نظر روش، هم ایمان را به‌عنوان یک روش در جهت فهم وجود و هم عقل را در جهت تفسیر و پاسخگویی به نیازهای زمانه به کار برد. حتی در روش تلقی‌اش از کفر و ایمان، برخلاف سنتی‌ها که تجلی و تعارض این ذهنیت مومن کافر کردن که ریشه فقهی داشت، در طالقانی نبود. او افزود: «آن زمان «حنیف‌نژاد» «شریعتی» و «طالقانی» سه نفری بودند که نگاهشان را به کفر و ایمان از نگاه سنتی جدا کردند و جهان‌بینی توحیدی را مطرح کردند. مصادیقی که از این دیدگاه برمی‌خواست در حیات اجتماعی مبارزات معنا داشت. مصادیق کافر شامل حال آن کسانی نمی‌شد که خدا را نفی می‌کردند.» به گفته قاسمی: «در دوره طالقانی کسانی بودند که به خدا اعتقاد نداشتند اما به لحاظ فلسفی وحدت‌گرا بودند و از آن سو، افرادی که در ظاهر به خدا معتقد بودند اما در صحنه حیات اجتماعی بر نابرابری و شکاف طبقاتی صحنه می‌گذاشتند. کسانی بودند از همین جناح راست که می‌گفتند اگر فقیر نباشد ما چطور تکالیف مذهبی خود را مثل صدقه و... را ادا کنیم. اینها به افراد اهل مبارزه تهمت می‌زدند که کافرنند.»

او گفت: «روشی که اشاره کردم طالقانی و شریعتی و حنیف‌نژاد در برخورد با مسایل داشتند حاکی از این است که چگونه تغییر نگاه در صفت‌بندی اجتماعی و در جابه‌جا کردن تضادها نقش داشت. یکی از نمایندگان بلافصل رویکرد سنتی معتقد بود که سرمایه‌داری و مارکسیسم دو لبه چیچی‌اند اما شریعتی گفت سرمایه‌داری دشمن است اما مارکسیسم رقیب است و با این شاخص، صفت‌بندی را عوض کرد.» او افزود: «کسانی که به تضاد و نابرابری صحنه می‌گذارند مشرک‌اند نه کسانی که در عرصه نظری به وحدت قایل‌اند اما در عرصه اجتماعی نه.» «قاسمی» با اشاره به اینکه کاری به درستی یا نادرستی این نگاه ندارم، افزود: «می‌خواهم بگویم دو روش در تغییر نگاه و جهت‌گیری به قدر ارزش دارد که نیروهایی که رفتند پشت گفتمان اول به مارکسیسم‌ستیزی گرفتار شدند. اما نیروهایی که شریعتی آزاد کرد پشت مارکسیسم‌ستیزی نرفتند بلکه فضای گفت‌وگو را باز کردند. طالقانی هم می‌گفت همه مبارزه‌های ضداستعماری، توحیدی است اینها اینطور شاخص‌ها را عوض و تضاد را حل می‌کردند و مایه برکاتی شدند و نگران این نبودند که اینطور دین‌آسیب می‌بیند چون دین را صرفاً در معنویت و متافیزیک نمی‌دیدند.»

او با اشاره به اینکه «الان پارادایم زمانه متفاوت از دوران طالقانی و شریعتی است» گفت: «روشنفکران دینی هم باید به این تغییرات توجه کنند و مسایل جدیدی که نیاز زمانه است مورد توجه قرار دهند، همان‌طور که امثال طالقانی پروژه روشنفکری دینی را در زمان خودشان بر اساس مقتضیات زمانه خود پیش بردند این دوره هم روشنفکری دینی باید پروژه دوره خودش را رقم بزند.»

وظیفه روشنفکری دینی در دنیای امروز

سخنران دیگر مراسم مجتهدشیرازی بود... «من واقعا خوشحال هستم که پس از ۷-۸ سال انحطاط فرهنگی سیاسی که در دولت گذشته دچارش شده بودیم و از جمع شدن دور هم و تجدید خاطره با مردان بزرگ گذشته‌مان محروم بودیم فرصت صحبت مختصری فراهم آمده تا در سالگرد درگذشت یک مرد بزرگ از مردان گذشته تاریخ‌مان، - البته من دیگر به القاب بی‌معنا اعتنائی ندارم و به زبان نمی‌آورم - حضرت آقای طالقانی دور هم جمع شویم و یادی از او و همچنین از همفکران ایشان و از هم‌زمان



چه طالقانی گفته باشد، چه طباطبائی گفته باشد، چه رهبر فقید انقلاب گفته باشد یا هر کس در هر کجای جهان اسلام گفته باشد آن‌ها دیگر کافی نیست. اندیشه‌های نوینی لازم داریم تا بتوانیم به عنوان مسلمان در این دنیای پر از تهدید و پرتلاطم و در بطن کلاف‌های سردرهم پیچیده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی زندگی کنیم. دنیای ما بسیار بسیار پیچیده شده است. من گاهی فکر می‌کنم واقعا مثلا در ۳۰ سال پیش، می فهمیدم تقریبا در چه جور دنیایی دارم زندگی می‌کنم. اما در حال حاضر نمی‌فهمم در چه دنیایی دارم زندگی می‌کنم. وینگن اشتاین (Wittgenstein)، فیلسوف بزرگ عصر حاضر می‌گوید: مشکل انسانی من این است که در عصر حاضر دیگر خودم را نمی‌توانم باز بشناسم که کی هستم و چی هستم و کجا هستم. بسیاری از ملت‌ها و اشخاص در حال حاضر همین وضعیت را دارند و ما مسلمان‌ها هم پس از رویارویی با جهان جدید به شدت دچار همین سرگیجه‌ها شده‌ایم.»

امروز بر کلیه مقامات سیاسی و فرهنگی و دلسوز جهان اسلام، به ویژه آن‌ها عالمی که مشغول دین فروشی نیستند فرض است استارت یک بازاندیشی نیرومند انتقادی همه جانبه را درباره آنچه در این ۵-۶ دهه درباره اسلام گفته شده بزنند؛ ما مسلمانان در بحران هستیم و باید تجدید هویت و تجدید حیات کنیم و گرنه در زیر خروارها حوادث این جهان متلاطم دفن خواهیم شد! اینکه بنشینند و مرتباً بنویسند طهارت چیه؟ نجاست چیه این‌ها چه مشکلی را از زندگی مسلمانان امروز حل می‌کند. رساله پشت سر رساله نوشته می‌شود، حوزه‌های علمیه ما پر شده از القاب پرتنطمه و دهشتناک! اینها چه مشکلی را از زندگی مسلمانان امروز حل می‌کند. پیشتر نوشته ام وقتی واتیکان احساس خطر کرد «واتیکان ۲» را تشکیل داد که یک نشست بین‌المللی برای مسیحیت بود. در این نشست بین‌المللی تمام مغزهای متفکر درجه یک مسیحیت را جمع کردند، چندین سسال این نشست طول کشید، مشکلات الهیاتی و دینی‌شان را یکی یکی با هم در میان گذاشتند؛ آموزه‌هایشان را شسته رفته کردند، آنچه که دیگر قابل عرضه و قابل دفاع نبود کنار گذاشتند و آنچه که قابل دفاع بود پذیرفتند و حتی آنچه را که لازم بود تولید کردند. ما فکر می‌کنیم در دین که نمی‌شود تولید کرد، دین فقط آن چیزی است که در گذشته گفته شده است. این حرف اصلا درست نیست. همه ادیان بزرگ دنیا در مقطع‌های حساس تاریخی تولیدات جدید داشته‌اند. واتیکان دریچه‌هایی جدید به روی روحانی‌های مسیحیت گشود. دستان آن‌ها را باز کرد. آنها را با دنیای جدید آشنا کرد و راه سخن گفتن از دین در این دنیا را به آنها نشان داد. در حال حاضر در شهرهای بزرگ دنیا بسیار کم اتفاق می‌افتد که ببینید کشیشی خرافه می‌گوید چون به او می‌خندند. دیگر از این چیزها خبری نیست. اما در تهران ما چه خبر است؟ در رادیو و تلویزیون ما چه خبر است؟ من رادیو و تلویزیون خودمان را کم نگاه می‌کنم، برای اینکه نه تنها چیزی از آن یاد نمی‌گیرم، بلکه از دافعه شدید آن ناراحت می‌شوم اما گاهی که نگاه می‌کنم خرافه‌هایی به طور رسمی از همین رادیو و تلویزیون به گوش می‌رسد که واقعا تعجب آور است و متأسف می‌شوم، اوایل انقلاب از این خرافه‌ها خبری نبود، به تدریج اینها اضافه شده است.» وی در پایان گفت: «به هر حال ما مسلمان‌ها احتیاج داریم به چنین نهضتی، به چنین حرکتی. باید به فکر نجات اسلام از افکار عقب مانده، از بیان‌های غیرقابل دفاع، از خرافه‌ها، از فتوای ضدانسانی و ضدحقوق بشری باشیم، به وجود آوردن یک تفکر روشن دینی و صاف کردن را تفکر صحیح سیاسی عقلانی (نه فاطمی پاتی کردن اینها با یکدیگر) وظیفه بزرگ ماست تا نسل آینده ما بتواند در دین صحیح فکر کند و در سیاست صحیح عمل نماید.»

آدم‌هایی هستند که می‌خواهند اسلام را این طوری پیاده کنند که می‌بینید. القاعده هم به اسلام ارتباط داشت. کافی نیست که بگوییم داعش مسلمان نیست یا القاعده مسلمان نبوده و مسلمانی چیز دیگری است. این حرف‌ها علمی نیست و خریدار ندارد. کسی دیگر گول این حرف‌ها را نمی‌خورد، آنها هم از اسلام می‌گویند، آنها روزه می‌گیرند، نماز می‌خوانند. آنها هم می‌گویند اسلام من این است.»

به گفته مجتهد شبستری این تکفیری‌ها، سلفی‌های جدید هم که آن گروه‌های خشن بخشی از آنها هستند و می‌بینید که دارند چکار می‌کنند، این‌ها هم متون دینی را دارند تفسیر می‌کنند و بالاخره تفسیرهایی که در ۶ دهه گذشته به بازار آمده انواع و اقسام دارد.

او عنوان کرد: «در هر حال ما مسلمانان الان در مرحله ای هستیم که باید از همه اینها قدری فاصله بگیریم و آن‌ها را بازنگری کنیم، بازنگری انتقادی. باید برسیم آنها چی از آب در آمده اند؟ وظیفه یک مسلمان هوشیار، در جهان فعلی این است که نگاهی عمیق به اینها بیاندازد و ببیند اینها از کجا سر در آورده اند. این تفسیرها به چه وضعیت‌هایی منتهی شده‌اند؟ آثار خوب آنها چه بود؟ آثار بد آنها چه بود؟ چه مقداری از آن قابل قبول است و چه مقداری از آن قابل قبول نیست؟ ما الان در این مرحله هستیم و ما باید یک بازنگری انتقادی در کار پیشینیان انجام دهیم و این اجتناب ناپذیر است.»

او افزود: «من اگر تعبیر می‌کنم که در حال حاضر اسلام به عنوان یک دین دچار بحران است شما استبعاد نکنید، این اظهارات را امری منافی با ایمان تلقی نکنید. دینی که نتواند خودش را درست در دنیا عرضه کند دچار بحران است. آن علمای دین که نمی‌توانند این دین را آنچنان در دنیا معرفی کنند که این زشتی‌ها که امروز به این دین چسبیده از آن پاک شود، تفکر آن عالمان دچار بحران است، بیمار است. تفکر علمای یک دین اگر دچار بحران شود، آن دین دچار بحران می‌شود. دین در نظر مردم منهای آنچه علمای دین می‌گویند چیزی در هوا و فضا نیست. دین برای عامه مردم همان است که آن‌ها می‌گویند. آنها می‌گویند خدا چنین خواسته، خدا چنین گفته، خدا چنین امر کرده، خدا چنین نهی کرده. از این مدعیات است که دین درست می‌شود اما الان نوبت این رسیده که از آن‌ها سوال شود که خدا چنین می‌گوید یعنی چی؟ خدا سخن می‌گوید یعنی چه؟ خدا امر می‌کند و نهی می‌کند یعنی چی؟ سده‌های متمادی است که در کشورهای مسلمان هر چه گفته‌اند و هر چه کرده‌اند همه را به حساب خدا گذاشته‌اند. حالا روز حساب پس دادن است. باید حساب پس بدهند. ما در این مرحله هستیم. اینکه بنشینیم و تنها به گذشتگانمان افتخار کنیم و بگوییم ما چنین شخصیت‌هایی داشته‌ایم، چنین بزرگانی داشته‌ایم این بالیدن‌ها دردی را دوا نمی‌کند، مشکلی را حل نمی‌کند. هر جوانی که به من مراجعه می‌کند و از من درباره گذشتگان می‌پرسد می‌گویم باید بیاندیشیم و ببینیم آنها چه گفته‌اند؟ حرف درستشان در کجاست؟ حرف نادرستشان در کجاست؟ ما در مرحله‌ای هستیم که دیگر آنچه در این ۶ دهه گذشته به ما گفته شده کفاف زندگی مسلمانی ما را در این دنیای مدرن نمی‌دهد. آنها دیگر کافی نیست؛



نسل کشی غزه، چمنی که باز بلند شده بود

قسمت دوم

– تئودور هرتصل در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۰۲ به سیسیل رودس (۱) (ceci lehodes) نوشت که: «خواهشمندم برای من متنی بفرستید حاکی از اینکه برنامه مرا بررسی کرده‌اید و آن را تایید می‌نمایید. آقای ژدس از خود خواهید پرسید که چرا من به شما روی می‌آورم، علتش این است که برنامه من یک برنامه استعماری است.» (هرتصل دفتر روزانه جلد III ص ۱۰۵)

مطالب بالا و هزاران سند دیگری که وجود دارد روشن می‌سازند که تشکیل کشور اسرائیل یک طرح استعماری، ناسیونالیستی و با اهداف سیاسی بوده است. عملکرد رهبران صهیونیست‌ها در دوران جنگ جهانی دوم و همکاری آن‌ها با هیتلر و سایر رهبران نازی در فاصله سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ نشان می‌دهد که یهودی‌کشی و یهودی‌آزاری در آلمان و ایتالیا را در قبل و دوران جنگ جهانی دوم در راستای تشکیل کشور اسرائیل باید ارزیابی کرد. در این رابطه آمده است که:

– بارزهر در کتاب بن‌گوریون، پیامبر مسلح، پاریس، ۱۹۶۶ صفحه ۹۹ نوشته است که در سال ۱۹۴۱ اسحاق شامیر مرتکب «جنایتی بخشش‌ناپذیر و از نقطه نظر اخلاقی» شد: «اتحادی با هیتلر با آلمان نازی، علیه بریتانیای کبیر را قویاً توصیه کرد.»

– نماینده رهبران صهیونیست‌ها در لندن در آوریل ۱۹۳۸ در مقاله‌ای در زندگی یهودی (jewish life) صفحه ۱۱ نوشت که: «با یهودیان باید در جنبش‌های

اشاره: نویسنده در بخش اول این مقاله با مروری بر رویدادهای خونین سرزمین فلسطین، ضمن توجه به تغییرات جمعیتی فلسطین، توجیهات عقیدتی – صهیونیستی پیرامون شکل‌گیری دولت اسرائیل را مورد بررسی قرار داده است. در ادامه بخش دوم این مقاله ارائه می‌گردد.



حسین رفیعی

چهارم – صهیونیسم یک پدیده سیاسی:

– واشنگتن پست در ۳ اکتبر ۱۹۷۸ می‌نویسد: «صهیونیسم می‌خواهد مردم یهود را به عنوان یک موجودیت ملی تعریف کند... این یک ارتداد است.»

– دایره‌المعارف صهیونیسم و اسرائیل چاپ نیویورک ۱۹۷۱ در جلد II صفحه ۱۲۶۲ می‌نویسد: «از سال ۱۸۹۶، صهیونیسم به آن جنبش سیاسی که تئودور هرتصل بنیاد نهاده است، اطلاق می‌گردد.»

– تئودور هرتصل در یادداشت‌های روزانه خود که در سال ۱۹۵۸ توسط انتشارات Victor Gollancz چاپ شده است نوشته است «من تابع یک نیروی محرکه مذهبی نیستم.» تنظیم‌کننده خاطرات هرتصل با توجه به شناخت از او می‌نویسد که «این یک مکتب ناسیونالیستی است که نه از یهودیت که از ناسیونالیسم اروپایی قرن نوزدهم نشأت گرفته است.»

– در صفحه ۵۴ منبع پیشین از یادداشت‌های هرتصل آمده است که «من یک لادری هستم.»

– هرتصل در کتاب، دولت یهود در صفحه ۲۰۹ می‌نویسد: «فلسطین میهن تاریخی فراموش ناشدنی ماست... این نام، به تنهایی، فریاد اتحاد توانمندی برای مردم ما تواند بود.» و باز: «مساله یهود برای من نه یک مساله اجتماعی نه یک مساله مذهبی است... این یک مساله ملی است.»

نهضت مذهبی به یک جنبش ناسیونالیستی سکولار تبدیل شد.

در سال ۱۹۱۷ وزیر خارجه انگلیس، بالفور بیانیه معروف خود را صادر و اعلام کرد که فلسطین را به عنوان کشور آینده یهودیان در اختیار آن‌ها قرار دهد. در سال ۱۹۲۲ فلسطین از قیمومیت امپراطوری عثمانی خارج و تحت قیمومیت انگلیس قرار گرفت، بعد از این مرحله است که مهاجرت یهودیان به فلسطین و خرید زمین‌های کشاورزی آن‌ها توسط یهودیان شروع شد و ترکیب جمعیتی فلسطین به نفع یهودیان در حال تغییر قرار گرفت. در فاصله دو جنگ جهانی همکاری نازی‌ها با صهیونیست‌ها و تشکیل سازمان‌های تروریستی صهیونیستی قتل و غارت و نفی بلد فلسطینیان شروع شد تا در سال ۱۸۴۷ که در یک توطئه جهانی و بده و بستان‌های بین‌المللی بین پنج کشور دارای حق وتو در سازمان ملل متحد این سازمان، اسرائیل را با مالکیت ۵۶ درصد سرزمین فلسطین به رسمیت شناخت. در ۱۴ می سال ۱۹۴۸ که بریتانیا رسماً نیروهای خود را از فلسطین خارج کرد، شورای ملی یهود دولت اسرائیل را اعلام کرد. ساعاتی بعد آمریکا این دولت را به رسمیت شناخت.

انگلیس با توجه به همکاری رهبران صهیونیست‌ها با نازی‌ها در قبل و در خلال جنگ دوم جهانی و اقدامات تروریستی صهیونیست‌ها علیه اتباع انگلیس در فلسطین تمایلی به تشکیل دولت فلسطینی در آن مقطع نداشت ولی با فشار فزاینده آمریکا سکوت و با سکوت خود با تشکیل اسرائیل همکاری و همدلی کرد. به طوری که در ژوئن ۱۹۴۸ یک ماه پس از تشکیل دولت اسرائیل، وزیر خارجه وقت انگلیس (سر جان تراوت بک) طی نامه‌ای خصوصی به وزیر خارجه آمریکا، ارنست بوین، نوشت که: «حال آمریکا مستقیماً مسئول تشکیل یک دولت گانگستر به رهبری گروهی مطلقاً بی ملاحظه و بی مسئولیت است.»

کشورهای عربی مصر، سوریه، اردن، لبنان و عراق به عنوان اعتراض وارد جنگ با دولت جدید شدند. در ۷ ژانویه ۱۹۴۹ که آتش بس اعلام شد، اسرائیل سرزمین اشغالی را به ۷۷ درصد افزایش داد و در ۱۱ می ۱۹۴۹ دولت جدید به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. قبل و بعد از این، سازمان‌های تروریستی که وارد دولت رسمی اسرائیل شده بودند، به کشتار و آوارگی مردم فلسطین پرداختند و به اصطلاح سرزمینی را از صاحبان آن «پاکسازی» کردند. به عنوان نمونه در نهم آوریل ۱۹۴۸ «مناخیم بگین» با لشکریان سازمان تروریستی خود، ابرگون، ۲۵۴ نفر ساکنان قریه دیرباسین را از مرد و زن و کودکان قتل عام کرد. صدها نمونه از این ترورها در شهرها و روستاهای فلسطینی اتفاق افتاد که مهم ترین آن‌ها حمله به اردوگاه صبرا و شتیلا در لبنان بود و هزاران نفر قتل عام شدند.

ششم- تروریسم:

بعد از تجاوز مجدد صهیونیست‌ها به سرزمین فلسطینی‌ها در سال ۱۹۴۸ و تأیید آن توسط سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۹ کرانه غربی به دولت اردن و نوار غزه به مصر به منظور انحلال ملت فلسطین واگذار شد. هدف دولت اسرائیل به پشتیبانی کشورهای غربی

ضد فاشیست شرکت جویند؟» پاسخ می‌دهد که: «ته... و هدف یگانه را ساختن سرزمین اسرائیل» تعیین می‌کند.

همکاری نازی‌ها با صهیونیست‌ها و وادار کردن یهودیان آلمان به مهاجرت به فلسطین بعد از این قرار و مدارهای بین نازی‌ها و صهیونیست‌های اروپا مخصوصاً صهیونیست‌های آلمان طرح مشترک این دو «دشمن» بوده است. در ۲۱ ژوئن ۱۹۳۳ فدراسیون صهیونیستی آلمان طی یادداشتی به حزب نازی می‌نویسد (منبع: لوسی داویدویچ A holo cAusu reader، ص ۱۵۵): «تبلیغات برای تحریم - که در حال حاضر علیه آلمان هدایت می‌شود- به گوهر، غیر صهیونیستی است.» این یادداشت تأکید می‌کند که: «در صورتی که آلمانی‌ها این همکاری را بپذیرند صهیونیست‌ها تلاش خواهند کرد که یهودیان را در خارج، از فر اخوان به تحریم ضد آلمانی منصرف نمایند.» آلفرد روزنبرگ نظریه پرداز اصلی نازی در این رابطه می‌نویسد: «باید به شدت از صهیونیسم حمایت کرد تا هر سال سهمیه‌ای از یهودیان آلمانی به فلسطین منتقل گردد.» (رد پای یهودیان در تحول اعصار، مونیخ، ۱۹۳۷ ص ۱۵۳) در خصوص همکاری صهیونیست‌ها و نازی‌ها تحقیقات گسترده‌ای انجام شد و مستندات فراوانی منتشر شده که در منابع این نوشته قابل دسترسی هستند، عین همین توافق با رهبر فاشیست‌های ایتالیا موسولینی هم انجام می‌شود.

ناحوم گلدمن، رئیس سازمان صهیونیستی جهانی در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۷ با موسولینی گفت‌وگو کرد. موسولینی به او گفت: «من به شما کمک خواهم کرد تا این دولت یهود را ایجاد نمایید.» (ناحوم گلدمن، خود- زندگی نامه ص ۱۷۰) در دسامبر ۱۹۴۱ انگلیسی‌ها آقای اسحاق شمیر را به جرم «تروریسم و همکاری با دشمن نازی» دستگیر کردند در سال ۱۹۴۰ به دستور رهبران صهیونیست (هاگانا) و به فرماندهی بن گوریون و به منظور برانگیختن نفرت علیه انگلیسی‌ها که ۲۵۲ یهودی را برای نجات از دست هیتلر با کشتی فرانسوی «پاتریا» به فلسطین می‌بردند و در بندر حیفا منفجر کردند و یهودیان و خدمه کشتی را نابود کردند (jewish newsletter، نیویورک نوامبر ۱۹۵۸)

در سال ۱۹۵۰ عملیات تروریستی اسرائیل علیه ۱۱۰ هزار یهودی ساکن عراق تحت رمز «عملیات علی بابا» شروع شد تا یهودیان عراقی را تشویق به مهاجرت به فلسطین کنند. (۲۰ آوریل و اول ژوئن ۱۹۶۶، olam hazeh). امروز اگر هولوکاست ابزار تبلیغاتی اسرائیل شده است، در زمانی که شرایط تحقق آن در اروپا به ویژه در آلمان و ایتالیا... فراهم می‌شود، در راستای اهداف صهیونیست‌ها بوده و از آن حمایت می‌کند تا با آزار یهودیان در اروپا مهاجرت وسیع یهودیان به فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل را فراهم کنند.

پنجم - تحقق کشور اسرائیل

در هزار سال گذشته، یهودیان در کشورهای اروپایی مورد آزار مداوم قرار داشته‌اند. حتی در بعضی از کشورها مانند روسیه عبارت «یهودی کشی» وجود داشته است. بر عکس در کشورهای اسلامی، اقلیت یهودی پذیرفته و به عنوان پیروان یک دین الهی و رسمی شناخته شده بودند.

از اوایل قرن نوزدهم که صهیونیست‌های جدید در سراسر جهان شکل می‌گرفتند عده‌ای از آن‌ها به فکر ایجاد «ملت یهود» برآمدند اولین کسی که در این مورد اقدام کرد مردخای امانوئل نوح بود که در سال ۱۸۲۵ گرند آیلند (Grand Island) در نزدیکی نیویورک را بدین منظور خریداری کرد. این هدف برآورده نشد.

ده‌ها سال بعد یک یهودی آرمان‌گرا که گزارشگر روزنامه‌ای از وین در محاکمه دریفوس در فرانسه، شاهد موج ضد یهودی بود، به این نتیجه رسید که پیشرفت تمدن در قرن نوزده با قرون وسطی در اروپا تغییر نکرده است. به این فکر افتاد که برای جلوگیری از یهودی‌آزاری در اروپا کشوری برای یهودیان ایجاد کند، این مطالب را با هر کس که در میان می‌گذاشت، متهم به دیوانگی می‌شد. او که بعدها تئودور هرتزل (Theodore Hertzl) نامیده شد، موفق گشت در ۱۸۹۷ اولین کنگره جهانی صهیونیسم بین‌المللی را تشکیل دهد. رهبران قدرتمند جهانی که در اروپا بودند، اوگاندا را به او پیشنهاد کردند. در کنگره بعدی صهیونیسم جهانی نمایندگان شرکت‌کننده در کنگره مخصوصاً نمایندگان اروپایی شرقی فلسطین را به او پیشنهاد کردند. ولی هرتزل نپذیرفت و تهدید به استعفا کرد.

لذا پیشنهاد دهندگان تسلیم شدند. سال بعد هرتزل در گذشت و چیم وایزمن (chaim weizman) از اروپای شرقی جانشین او شد. رئیس جدید، فلسطین را جایگزین اوگاندا کرد. در سال‌های بعد صهیونیسم به کنترل سکولارهای اروپای غربی در آمد و از یک

**همکاری نازی‌ها
با صهیونیست‌ها و
وادار کردن یهودیان
آلمان به مهاجرت
به فلسطین بعد از
این قرار و مدارهای
بین نازی‌ها و
صهیونیست‌های
اروپا مخصوصاً
صهیونیست‌های
آلمان طرح مشترک
این دو «دشمن»
بوده است**

که به قول چامسکی بزرگترین امپراطور جهان می‌باشد. برژنسکی می‌نویسد که از سال ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۴ اسرائیل از آمریکا ۸۰ میلیارد دلار کمک مالی دریافت کرده است. این کمک غیر از کمک‌های اطلاعاتی، تبلیغاتی و تکنولوژی نظامی دولت آمریکا است. به این کمک‌ها باید حمایت مالی صهیونیست‌های مسیحی را که در تشکل‌های حامی اسرائیل همچون AIPAC گرد آمده‌اند و درآمد توریستی اسرائیل از ۴۰ میلیون آمریکایی وابسته به کلیسای انجلیک را افزود.

اسرائیل در منطقه دیگری از جهان و بسیار دور از آمریکا، جزئی از آمریکا است. به همین دلیل است که گرس هال سل نویسنده کتاب «تدارک جنگ بزرگ» اورشلیم را بیت‌المقدس می‌داند که آمریکا را در بطن خود دارد و نام انگلیسی بیت‌المقدس را طوری تنظیم کرده است که آمریکا در بطن بیت‌المقدس قرار می‌گیرد.

ire (USA lem) اتهام تروریسم به حزب‌الله لبنان و حماس فلسطینی دیگر مورد اعتراض وزیر خارجه انگلیس دیوید میلیبند هم شده است. وی در مقاله‌ای در مجله جنگ غزه در سال ۲۰۰۹ اعلام کرد که مفهوم تروریسم را باید دوباره تعریف کنیم و اقدامات خشن و رادیکال بخشی از مردمی که تحت فشار هستند را نباید در مقوله تروریسم قرار دهیم، این اقدامات به دلیل مبارزه ۶۶ ساله این مردم مظلوم و محروم است.

مطلب ادامه دارد...

منابع:

- ۱- نوام چامسکی مثلث سرنوشت، آمریکا، اسرائیل و فلسطینی‌ها، ترجمه هرمز همایون پور انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۱
- ۲- نوام چامسکی، فهم قدرت، مترجم دکتر احمد عظیمی بلوریان، رسا، چاپ اول ۱۳۸۲
- ۳- رژه گارودی، تاریخ یک ارتداد، اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل، مترجم مجید شریف رسا، چاپ اول ۱۳۷۵
- ۴- گریس هال سل، تدارک جنگ بزرگ براساس پیشگویی‌های انبیای بنی اسرائیل، ترجمه خسرو اسدی، رسا، چاپ دوم ۱۳۸۴
- ۵- جیمی کارتر، فلسطین، صلح یا نژادپرستی ترجمه محمد حسین وقار، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۸۶
- ۶- مرکز اطلاع رسانی فلسطین «www.palestine-persian.info»
- ۷- فرید مرجائی، پشت پرده یورش به غزه، روزنامه اعتماد، ۵ و ۶ بهمن ماه ۱۳۸۷
- ۸- محمود صدیقی، روشنفکران غرب و تراژدی غزه، اعتماد ملی ۱۳۸۷
- ۹- جیمی کارتر، ارزش‌های اخلاقی رو به زوال ما، ترجمه جمال هاشمی، شرکت انتشار، چاپ اول ۱۳۸۶
- 10-www.jenishamerira.com
- 11- Hamid dabashi, the moral and military meltdown in Israel, www.plestnecho.com/print-article
- 12- Fact ant on the new holo caust

حذف این ملت از صفحه تاریخ بود اسرائیل که با ترور، کشتار و کوچاندن مردم سرزمین فلسطین به کشورهای عربی و حمایت مادی و معنوی قدرت‌های بزرگ شکل گرفته بود، اراده‌ای قوی داشت که یک ملت را نابود کند. حاکمان این کشور که عمدتاً از کشورهای اروپایی به کشور جدید آمده بودند و حمایت آمریکا و اروپا را هم داشتند سابقه سنت اروپایی‌های را هم با خود داشتند که از پانصد سال پیش تصرف کشورهای، کشتار آن‌ها، استعمار آن‌ها و حتی نابودی یک ملت در کارنامه آن‌ها ثبت شده است. در قاره آمریکا، اروپاییان با تخمین چامسکی ۱۰۰ میلیون و با کمترین تخمین ۳۰ میلیون سرخ پوست را قتل عام کرده‌اند تا یک ملت را نابود کنند در آمریکای شمالی (ایالات متحده و کانادا) کاملاً موفق شده‌اند در آفریقای جنوبی و رودزیا (امروز زیمبابویه) تا نیمه دوم قرن بیستم رژیم‌های آپارتاید مستقر کرده‌اند و کشورهای بزرگی با تمدن کهن مصر و هند را تا نیمه قرن بیستم مستعمره داشته‌اند به قول چامسکی تاریخ اروپا تاریخ تجاوز، کشتار و قلدری است و این سنت که در فلسطین تکرار شد، امر جدیدی نبوده است.

اروپاییان موقعی که آمریکا را اشغال کردند و در اولین مرحله در ساحل اقیانوس اطلس با ۱۲ ایالت کشور آمریکا را شکل دادند، برای نابودی سرخ پوستان ضمن کشتار مردم سرخ پوست منبع تغذیه آن‌ها بافالوها را هم نابود کردند. کشتار گله‌های وحشی بافالو در آمریکا در ۶۰ سال گذشته در فلسطین با تخریب باغات زیتون فلسطینی تکرار شده است. بولدوزرها و بیل‌های مکانیکی اسرائیلی تحت حمایت نیروهای مسلح آماده شلیک، درختان زیتون چند صد ساله فلسطینی‌ها را ابتدا قطع می‌کنند تا در مرحله بعدی صاحبان این زمین‌ها یا مجبور به فروش زمین‌های خود یا مجبور به ترک خانه و مزارع خود گردند. فلسطینی‌هایی که فروش زمین خود را همچون «فروش زن» خود قبیح و حرام می‌دانند باید زندانی، شکنجه، تبعید و در نهایت قتل خود را پیش‌بینی کنند.

برنامه شاهد (witness) شبکه الجزیره صحنه‌های مستندی را مرتباً از این فجایع به نمایش می‌گذارد. شعار مردم فلسطین در این تخریب‌ها و تجاوزات این است: «زیتون یعنی صلح و تغذیه. ولی صهیونیست‌ها با قطع درختان زیتون به نابودی صلح و نابودی تغذیه این مردم مصمم هستند.» اگر ملت فلسطین نابوده نشده رحم و شفقت و اراده صهیونیست‌ها و حامیان آن‌ها نبوده است، دو عامل این ملت را حفظ کرده است اول اراده این ملت و دوم حمایت افکار عمومی جهان. حمایت افکار عمومی مردم جهان را هم اراده این ملت ساخته است.

پس از سال ۱۹۴۹ پیش‌تازان و روشنفکران فلسطینی به فکر ایجاد سازمان‌های سیاسی- نظامی برای مقابله با اشغالگران شدند. ملتی فراموش شده بدون امکان تبلیغات، تحقیر شده در مقابل با اشغالگران خشن، مسلح، تروریست که اراده‌ای محکم برای نابودی او دارند، چه باید می‌کردند؟

رهبران سازمان‌های سیاسی- نظامی فلسطینی به خوبی می‌دانستند که افکار عمومی جهان می‌تواند شرایط را عوض کند و از مظلومیت آن‌ها دفاع کند. بنابراین باید افکار عمومی جهان را متاثر می‌ساختند، بعد از شکست اعراب در ۱۹۶۷ حمایت غرب از اسرائیل وارد مرحله جدیدی شد. آمریکا از این مرحله به بعد اسرائیل را متحد بلافضل خود دانست تا بخشی از وظایف پنتاگون را در منطقه خاورمیانه به عهده گیرد.

در چنین شرایطی اقداماتی چون هواپیما رایی، حمله به ورزشکاران اسرائیل در المپیک مونیخ، کشتار مردم در فرودگاه بن‌گورین توسط چریک‌های ژاپنی، عملیات انتحاری و... که از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی شروع شد و در دهه ۱۹۷۰ به اوج خود رسید، تبلیغاتی بودند که افکار عمومی جهان را متوجه فاجعه فلسطین کردند. یک نظرسنجی در دهه ۱۹۷۰ در کشور انگلیس می‌گوید که بیش از ۷۰ درصد پرسش‌شوندگان فلسطینیان را مقصر صلح می‌دانسته‌اند و این قضاوت در یک نظرسنجی در ۲۰۰۷ کاملاً برعکس شده است. امروز روشنفکران یهودی آمریکا چون نوام چامسکی و فینکل شتاین و... کارهای تحقیقاتی خود را برای یک دوره چند ده ساله روی مساله اسرائیل و فلسطین متمرکز کرده‌اند تا با صدای بلند بتوانند اقدامات آمریکا و اسرائیل را محکوم کنند. از همه مهم‌تر آقای جیمی کارتر رئیس‌جمهور اسبق آمریکا پس از ۴۰ سال آشنایی با مساله فلسطین و مبتکر قرارداد کمپ دیوید در کتاب ارزشمند خود «فلسطین، صلح یا نژادپرستی» اعلام می‌کند که اسرائیل خواهان صلح نیست اگر امروز اسرائیل پس از بمباران ۳۳ روزه جنوب لبنان و بمباران ۲۲ روزه غزه و بمباران ۳۰ روزه اخیر اعلام آتش‌بس می‌کند، از نجابت آن نیست، بلکه از ترس افکار عمومی جهان است



کودتا فرزندان خود را می خورد

طیب حاج رضایی و... هم جای خود داشتند. اما سرانجام این نیروها چه شد مسأله‌ای است درخور تأمل و عبرت. وقتی کودتا صورت می‌گیرد، ناظران بیرونی چنین تصور می‌کنند که آن‌ها گروهی منسجم و متحد و یکپارچه‌اند، در حالی که این تصویری خام و غیرواقعی است. اختلافات و تضادهای بسیاری در میان کودتاچیان وجود دارد که در نطفه است و به خاطر دشمن مشترک فرصت بروز نیافته است.

زاهدی و مقام نافرجام

زاهدی که چند هفته قبل از کودتا حکم بازداشتش از سوی دولت مصدق صادر شده بود به صورت مخفی زندگی می‌کرد. از افسران دوره رضاشاه بود که در سرکوب‌های مختلف در خوزستان و نهضت جنگل در شمال خودی نشان داده بود. در کنار این خوش خدمتی‌ها مال و اموالی هم برای خود فراهم کرد. او بلافاصله فرادای سرنگونی دکتر مصدق بر مسند نخست وزیری تکیه زد، اما فقط تا فروردین ۱۳۳۴ در این مقام ماند.

زاهدی به دلیل سوابقش برای خود شأنی قائل بود و خود را غلام و سرسپرده شاه جوان و بی تجربه نمی‌دانست. در حالی که شاه برخلاف قانون اساسی مشروطه، درصدد بود قدرت مطلقه‌ای باشد که همه فرمانبران وی به شمار آیند. زاهدی و شاه از همان روزهای اول کودتا با هم مشکل داشتند. شاه مدت‌ها با اینکه زاهدی جانشین مصدق شود مخالف بود و دنبال عنصری دیگر می‌گشت تا مطیع و گوش به فرمان او باشد. تا زمانی که با تأکید و حتی تهدید

در نکوهش خیزش‌های مردمی همواره گفته شده انقلاب فرزندان خود را می‌خورد. این گزاره به سرنوشت دست اندرکاران و رهبران انقلابات اشاره می‌کند که پس از پیروزی توسط رقبای انقلابی از صحنه حذف، منزوی یا نابوده شده‌اند. برخی این روند را چنان حتمی و اجتناب پذیر می‌شمردند که گویی فرزندخوری ویژگی لاینفک و منحصر به فرد انقلابات مردمی است. اما کمتر درباره کودتا چنین قضاوتی شده است.



مهدی غنی

کودتا چیست؟

تغییر حاکمان گاه از طریق راهکارهای قانونی چون انتخابات، پارلمان و... انجام می‌شود، گاه از طریق اعتراضات مردمی به شکل مسالمت جویانه یا قهرآمیز که قیام یا انقلاب نامیده می‌شود. اما گاهی هم عده‌ای قلیل منهای اکثریت مردم، با تکیه بر زور نظامی حاکمان و رقبای سرنگون و سرکوب کرده و خود جایگزین می‌شوند. به این روش اصطلاحاً کودتا گفته می‌شود. طبیعی است از یک گروه اندک اتحاد و یکپارچگی بیشتری انتظار می‌رود تا یک حرکت با مشارکت اکثریت مردم یک جامعه. اما اگر به سیر کودتاها نگاه کنیم، تشتت و اختلاف و تقابل در میان عوامل کودتا کم نبوده است. اکنون نگاهی به سرنوشت کودتاچیان علیه حکومت ملی دکتر مصدق می‌افکنیم تا هم نسبت به ماهیت کودتا نگاهی واقع‌بینانه‌تر داشته باشیم و هم باور کنیم آنچه منافع ملی و عامه مردم را دربردارد ماندگار خواهد بود، نه منافع گروه‌های خاص «ماینفغ الناس فی‌المکث فی الارض، آنچه به نفع عامه مردم است در زمین می‌ماند، آیه ۱۷ سوره رعد».

در سرنگونی دکتر مصدق علاوه بر قدرت‌های خارجی، نظامیان با کمک اوباش و لباس شخصی‌ها نقش کلیدی داشتند. مهم‌ترین و مشهورترین مقامات نظامی سپهبد فضل الله زاهدی بود که جایگزین دکتر مصدق شد. سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی حکم عزل دکتر مصدق را نیمه شب ۲۵ مرداد به ایشان تسلیم کرد و پس از کودتا نیز مقامات مهمی از جمله ریاست شهربانی و ساواک را به عهده گرفت. تیمور بختیار نیز نقش مهمی به ویژه پس از کودتا ایفا کرد. لباس شخصی‌ها چون شعبان جعفری،



امریکایی‌ها به این امر تن داد. عصر ۳۱ مرداد سه روز پس از کودتا که هواپیمای شاه در فرودگاه مهرآباد به زمین نشست، مقامات لشکری و کشوری برای استقبال جمع شده بودند. تیمسار زاهدی شتابان به درون هواپیما رفت و همراه شاه از پله‌ها پایین آمد. گفته شده علت شتاب زاهدی برای رفتن به درون هواپیما این بود که بنا نداشت دست شاه را ببوسد و در عین حال نمی‌خواست این مسأله باعث دردسر یا تضعیف موقعیت شاه شود.

گرچه زاهدی این مشکل را از سرگذراند، اما خودسری وی جای دیگری در همان فرودگاه آشکار شده و حساسیت شاه را برانگیخت. وقتی شاه هنگام دیدار با مستقبلین، به صف فرماندهان ارتش رسید، ناگهان متوجه شد نصیری که پیش از خروج وی از کشور سرهنگ بود به درجه سرتیپی ارتقاء پیدا کرده است. با آن که نصیری از وفادارترین یاران شاه بود، ولی از اینکه ارتقای او توسط زاهدی صورت گرفته بود ناراضی بود و این ناراضی از زاهدی را همانجا منعکس کرد. (۱)

همچنین شاه از اینکه زاهدی ترکیب کابینه را به سلیقه خود انتخاب می‌کند و نظریات شاه را اعمال نمی‌کند به شدت دلخور بود. این دلخوری را اواخر دوره زاهدی به دیگران نیز اظهار کرده بود. شاه می‌گفت اختیار ارتش باید در دست پادشاه باشد و نه نخست وزیر. همان کشمکش تاریخی با دکتر مصدق که منجر به قیام سی تیر شد، با زاهدی هم به نحوی ادامه داشت.

در دوره صدارت زاهدی اتفاقات مهمی رخ داد. محاکمه دکتر مصدق آغاز شد. دکتر فاطمی دستگیر و اعدام شد. حزب توده نیز سرکوب گردید. بسیاری از عناصر ملی‌بازداشت شدند. تظاهرات بازار و دانشجویان سرکوب گردید. قرارداد نفت کنسرسیوم منعقد شد. وام‌های متعددی از آمریکا دریافت شد. اما به رغم همه این‌ها مشکل شاه با نخست وزیر کودتا حل نشد. شاه در دیداری که با هندرسن سفیر وقت آمریکا در ایران در اول شهریور ۳۲ یعنی سه روز پس از کودتا داشت، مشکل خود با زاهدی را با او در میان گذاشت. شاه به هندرسن گلایه کرد که: «شنیده است امریکایی‌ها علی‌امینی را به عنوان وزیر دارایی برگزیدند و به علاوه تأکید داشتند که ترکیب کابینه پیش از رجعت شاه قطعی شود و لاجرم شاه را در عمل انجام شده قرار دهند». گرچه هندرسن این شایعات را تکذیب کرد، اما شاه این تکذیب را باور نکرد و همچنان بر عقیده خویش ماند. (۲)

اما نکته مهم این بود که در هر صورت زاهدی نتوانسته بود اوضاع اقتصادی و اجتماعی را نسبت به دوران قبل از کودتا به نحو چشمگیری تغییر دهد. بلکه میزان گسترده ریخت و پاش و فساد و بی‌انضباطی مالی به حدی بود که در مقایسه با درستکاری حکومت دکتر مصدق و یارانش فاصله زیادی را نشان می‌داد. این مسأله آنقدر جدی شد که نگرانی سفارت آمریکا را هم برانگیخت. در گزارش سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه آمریکا وضعیت دولت زاهدی چنین منعکس شده بود: «اعضاء گروه قدیمی حاکمه به سرعت به قدرت رسیده و افرادی که از نظر مردم آلت دست بریتانیایی‌ها به شمار می‌آمدند پست‌های خطیری را اشغال نمودند. شایعاتی مبنی بر فساد گسترده رایج شد و همه تصور می‌کردند یک دست پنهانی خارجی در همه جا بر طرز فکر ناسیونالیستی اعمال نفوذ می‌کند. پیدایش تعداد بی‌شماری از اتومبیل‌های جدید و احداث منازل بسیار مجلل و با شکوه در زمانی که هزینه زندگی کمتر فرد عادی را خرد می‌کرد سیاست صرفه جویی

**شاه و کودتاگران
انسان‌ها را ابزاری
برای پیشبرد منافع
خود می‌دانند و
چنانچه این منافع به
خطر افتد از قربانی
کردن نزدیک‌ترین
یاران و یاوران ابایی
ندارند**

اقتصادی مصدق را از مجذوبیت بسیاری برخوردار ساخت...» (۳)

یکی دیگر از موارد اختلاف بر سر ریاست سازمان برنامه و بودجه بود. شاه از ابتهاج حمایت می‌کرد تا بتواند در ساختار بودجه دخالت کند، اما زاهدی با ماندن ابتهاج مخالف بود. این مسأله تا بدانجا پیش رفت که زاهدی و ابتهاج حالت قهر پیدا کرده و حتی با هم سخن نمی‌گفتند. یکی از دخالت‌های شاه در بودجه، مربوط به بودجه‌ای بود که به ارتش و بخش نظامی اختصاص می‌یافت. شاه همواره خواستار افزایش این بودجه بود. (۴)

زاهدی می‌خواست از همه اختیارات قانونی خویش از جمله حق انتخاب وزیران استفاده کند، اما شاه نخست وزیری می‌خواست که مجری خواسته‌ها و نظریات او باشد. اما نمی‌توانست آشکارا خودرأیی و استقلال نظر نخست وزیر را علت مخالفت با وی اعلام کند، چرا که این مسأله با متن قانون اساسی همخوانی نداشت، لذا شاه ایراداتی عامه پسند را مطرح می‌کرد. همه جا می‌گفت من می‌خواهم با فساد مبارزه شود ولی ترکیب کابینه زاهدی به نحوی است که این امر امکان پذیر نیست، زاهدی قادر نیست با فساد اداری مقابله کند، او نمی‌تواند اهداف اقتصادی ما را پیش ببرد. شاه می‌گفت به خود زاهدی اعتماد کامل دارم ولی اطرافیان قابل اعتماد نیستند. (۵)

در حالی که بخش عمده‌ای از مفاسد مالی مربوط به همراهان شاه در کودتا و درباریان می‌شد، اما شاه چنان وانمود می‌کرد که دغدغه‌اش مبارزه با فساد است و این دولت زاهدی است که در این رابطه مقصر است.

اما برکنار کردن زاهدی توسط شاه هم هزینه زیادی برای او داشت. اولین مشکل این بود که اختلاف شاه با مصدق را یادآوری می‌کرد. این تصور تقویت می‌شد که مصدق حق داشته و این شاه است که با هیچکس سر سازگاری ندارد و می‌خواهد دیکتاتوری پیشه کند. کما اینکه همان زمان شایع شد زاهدی موقع ترک ایران و عزیمت به اروپا در فرودگاه خصوصی چنین موضوعی را گفته است. گویا یکی دیگر از نگرانی‌های شاه این بود که زاهدی ایستادگی کرده و با مسالمت کنار نرود. در همان دوران شایعاتی در میان درباریان مطرح شد که زاهدی قصد کودتا دارد. اردشیر زاهدی در خاطراتش نوشته است که حسین علاء این شایعه را از قول سهپهد باتمانقلیچ نقل کرده، اما پدرش به شدت این مسأله را تکذیب کرده است. به هر حال شاه متوسل به اسدالله علم می‌شود که دوست فضل الله زاهدی بود. از طریق علم به زاهدی پیغام داد اگر خود دوستانه استعفا دهد سفیر سیار ایران در اروپا خواهد شد.

به این ترتیب زاهدی در ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ استعفا کرد و بلافاصله راهی اروپا شد. او خود در آخرین جلسه کابینه گفته بود با اجازه اعلیحضرت برای معالجه به اروپا می‌روم. اما در محافل حکومتی گفته می‌شد در حقیقت وی به خارج کشور تبعید شده است.

بوژه که او به جز یک سفر کوتاه به مناسبت ازدواج پسرش به ایران، تا پایان عمر در خارج ماند و عملاً از معادلات سیاسی ایران برکنار بود تا در شهریور ۱۳۴۲ در ژنو درگذشت.

طیب لوطی گری و ناجوانمردی

طیب یکی از لوطی‌ها و داش مشدی‌هایی بود که کسی حریفشان نمی‌شد. ریچارد کاتم در کتاب ناسیونالیسم در ایران نتیجه تحقیقات پیرامون این اقشار و نقش اجتماعی آنان را چنین توضیح می‌دهد: «ورزشگاهی که مرکز سردمداران عوام الناس است مرکزی برای جوانان چاقوکش و بیکاره‌ای است که برای هر نوع عمل تروریستی و فاسد، آماده اجیرشدن هستند. سردسته این جماعت چاقوکش و اوباش معمولاً تعدادی از مراکز بدنام خودفروشی، و قمارخانه را نیز در اختیار دارد. این رجالگان و سردسته‌شان برای دولتمردان و دست‌اندرکاران سیاسی هم کار می‌کنند. وقتی بناست تظاهرات عظیمی راه بیفتد سردسته اوباش علاوه بر افراد زیردست خود تعدادی از کارگران غیرماهر را هم اجیر می‌کند. در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۳۲ ناظران صحنه سیاسی ایران دیده‌اند که این قبیل کارگران روزی به نفع کمونیست‌ها، روز دیگری به نفع سلطنت و چند روز بعد هم به نفع مصدق و جبهه ملی تظاهرات می‌کرده‌اند. رجالگان چاقوکش و اوباش عمدتاً توسط راستگرایان و سلطنت طلبان اجیر می‌شدند. مردمی که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از حلیی آبادهای جنوب تهران به سمت مرکز تهران آمدند و از ارتشیان راستگرا و کودتاگرا طرفدار شاه به نفع سرنگونی مصدق هواداری کردند، از طرف ملایان و چاقوکشان راهبری می‌شدند.

آبراهیمیان ارتباط و نقش دسته لوطی‌ها و چاقوکش‌ها در کودتا را چنین توصیف کرده است: «ارتباط رشیدیان‌ها با زورخانه‌ها از طریق دو لوطی معروف برقرار بود. شعبان

بی‌مخ و طیب حاج رضایی. به عقیده بسیاری واژه لوطی مرادف چاقوکش، جانی و باجگیر است. شعبان بی‌مخ از بازار عمده فروشی تره بار در میدان شاهپور و طیب از بازار عمده فروشی میوه جنب میدان امین السلطان حمایت می‌کردند.

روز ۲۸ مرداد ۳۰۰ نفر از نوچه‌های طیب در میدان تره بار بنا به دعوت وی جمع شدند. آن‌ها مجهز به چاقو و چماق و سلاح‌های سرد بودند. طیب پولی که کودتاچیان در اختیارش گذاشته بودند میان آن‌ها تقسیم کرد. سپس این جمعیت به سرکردگی طیب به راه افتاد و در طول مسیر هم برخی بیکاران و اوباش به آن‌ها پیوستند. آن‌ها علیه مصدق شعار می‌دادند و

می‌کشید. از این زمان وضع مالی طیب خراب می‌شود و بدهی بالا می‌آورد. سرانجام چک او را به اجرا می‌گذارند و طیب با طرف درگیری می‌شود. طرف مقابل هم به سایر لوطی‌ها مراجعه می‌کند که طیب را گوشمالی دهند. از اینجا ناصر جگرکی و دوستانش که از دیگر لوطی‌های تهران‌اند با طیب در می‌افتند و طیب زخمی می‌شود و کارش به بیمارستان کشیده می‌شود. سرانجام طیب را بخاطر چک به زندان می‌برند و کسی به دادش نمی‌رسد. او از این مسأله به شدت از حاکمیت دلخور می‌شود و احساس می‌کند با او ناجوانمردانه رفتار شده است.

ماجرای اعتراض آیت الله خمینی در سال ۴۲ که پیش می‌آید، در ماه محرم روز عاشورا حاج مهدی عراقی که از این دلخوری و اختلاف طیب با مقامات حکومتی با خبر بوده است به شکلی از او می‌خواهد که با دسته آن‌ها همکاری و هماهنگی کند و طیب و رمضان یخی نیز با نصب عکس آیت الله خمینی در هیأت و دسته خود با طرفداران آیت الله خمینی همراهی می‌کنند. روز ۱۵ خرداد هم که خبر دستگیری امام خمینی پخش



می‌شود طیب با تعطیلی میدان سبزی فروش‌ها موافقت می‌کند. در پی این حوادث طیب را دستگیر می‌کنند و او می‌خواهند مطالبی خلاف واقع علیه آیت الله خمینی بگویند که حاضر نمی‌شود. در نهایت برای او پرونده سازی کرده و اعدامش می‌کنند. به این ترتیب آشکار می‌شود شاه و کودتاگران انسان‌ها را ابزاری برای پیشبرد منافع خود می‌دانند و چنانچه این منافع به خطر افتد از قربانی کردن نزدیک ترین یاران و یاوران ابایی ندارند.

ساواک قاتل رئیس خود

تیمور بختیار در زمان کودتا فرمانده تیپ زرهی مستقر در کرمانشاه بود. در ۲۸ مرداد شبانه خود را به تهران رساند تا کودتاچیان را پشتیبانی کند و از آنجا که نیروی نظامی قوی و منظمی در اختیار داشت مورد توجه قرار گرفت. به خصوص آمریکایی‌ها نسبت به او خوشبین شده و مورد حمایتش قرار دادند.

به پاداش خوش خدمتی‌اش بعد از کودتا فرماندار نظامی تهران شد. او که افسری خشن و بیرحم بود، در قلع و قمع نیروهای ملی و سیاسی نقش برجسته‌ای ایفا کرد. گذشته از مصدق و یارانش، از فداییان اسلام تا حزب توده،

اتومبیل‌ها را مجبور می‌کردند با صدای بوق آن‌ها را تأیید کنند. در طول مسیر جمعی از روسپیان شهرنو نیز به آنان پیوستند. این جمعیت که در نهایت از سه تا چهار هزار نفر بیشتر نبودند، به دفاتر احزاب، روزنامه‌ها و حتی دهکده‌های روزنامه فروشی حمله کرده و آن‌ها را به آتش کشیدند. سپس به غارت و تخریب ساختمان‌ها پرداختند. عده‌ای از این جمعیت در پناه ارتش سرانجام به خانه مصدق پورش برده و آنجا را غارت کردند. (۹)

پس از سقوط مصدق به هریک از کسانی که برای پیروزی کودتا کاری کرده بودند امتیازات و پاداش‌هایی می‌دهند. به طیب امتیاز واردات موز از خارج کشور داده می‌شود. او روزی چند کامیون موز وارد می‌کرده و سود خوبی نصیبش می‌شده است.

مرحوم حاج مهدی عراقی در خاطرات خود درباره مرحوم طیب مطالبی خواندنی دارد (۸). به گفته ایشان سال ۱۳۳۸ که فرح برای به دنیا آوردن ولیعهد رضاپهلوی در بیمارستان مادران خیابان مولوی بستری می‌شود، برای حفاظت از ایشان نصیری که ریاست شهربانی را بر عهده داشت تعداد زیادی پلیس به محل اعزام می‌کند. طیب که آمدن فرح به محله خود را افتخاری می‌دانست، می‌خواست حفاظت از ملکه را خود با دار و دست‌اش به عهده بگیرد. به نصیری می‌گوید پلیس‌ها را جمع کن، هر کدام از بچه‌ها خود یک فدایی برای شاه هستند و درست حفاظت منطقه را بر عهده دارند. نصیری زیربار نمی‌رود. بعد از تولد بچه، طیب در حضور شاه از نصیری گله می‌کند و می‌گوید این کار توهینی به بچه‌های محل است. از اینجا بین نصیری و طیب شکراب می‌شود.

نصیری برای اذیت کردن طیب، توسط سرگرد گل تپه جلو ماشین‌های موز طیب را در میدان شوش می‌گیرد. طیب وارد ماجرا شده و گل تپه را سیلی می‌زند و کار به کلانتری

سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه کشورش او را چنین معرفی کرده است: نصیری در زمینه مسائل امنیتی فردی محافظه کار است و ترجیح می دهد به جای رسوخ در میان گروه های مخالف و پی بردن به اهداف و روش هایشان آنان را یکباره سرکوب و نابود کند

در سرکوب همه نیروها نقش داشت. در سال ۱۳۳۵ که ساواک تأسیس شد، با توجه به تجربیات او در سرکوب نیروها، او را شایسته ترین فرد برای ریاست این سازمان دانستند. می توان گفت در چهار سالی که او ریاست ساواک را برعهده داشت، ادارات مختلف و تشکیلات این سازمان مخوف توسط او راه اندازی و تکمیل شد. در این دوران بظاهر هیچ نیروی مخالف آشکاری برای حکومت باقی نماند. اعضای نهضت مقاومت در سال ۳۶ توسط همین تشکیلات جدید امنیتی دستگیر شدند. سال ۳۷ خسرو روزبه که از دوران لو رفتن سازمان افسری حزب توده فراری بود نیز بازداشت و اعدام شد. گفته می شد بختیار به پاداش این خوش خدمتی ها که خیال شاه را از مخالفتش راحت کرده بود توقع داشت از سوی او به نخست وزیری برگزیده شود. اما غافل از اینکه شاه نسبت به هر فرد مقتدری غیر خود بیمناک است و نمی تواند آن را تحمل کند. شاه از این جاه طلبی تیمور و قدرت فوق العاده او با خبر شده و برای خود احساس خطر می کند. تیمور را از ریاست ساواک برمی دارد و این پست را به پاکروان محول می کند. اما نخست وزیری نه تنها به تیمور نمی رسد، بلکه چندی بعد دکتر علی امینی به این مقام می رسد و بختیار از این انتخاب به شدت رنجیده می شود. شاه تیمور بختیار را وادار می کند به خارج کشور برود و در واقع به نوعی او را از کشور تبعید می کند. بختیار از این مقطع مخالفت آشکار با دولت امینی و نیز شاه را شروع می کند. سراغ نیروهای اپوزیسیون می رود و سرانجام به عراق مهاجرت می کند که با دولت ایران روابط حسنه ای ندارد. از این سو شاه ساواک را مأمور می کند که فعالیت های تیمور را کاملاً زیر نظر داشته باشند. چند تن از مأموران ساواک به صورت نفوذی خود را به بختیار نزدیک کرده و جزو دوستان و هواداران او قرار می گیرند و سرانجام همین مأموران در فرصتی مناسب وی را با گلوله از پای می آورند. به این ترتیب مردی که برای تثبیت حکومت شاه از هر قساوت و خستونی دریغ نوزید و همه مخالفان شاه را سرکوب کرد، خود نیز قربانی این سیستم دیکتاتوری شد. اولین ریاست ساواک توسط همین تشکیلات نابود شد.

نعمت الله نصیری

در میان عناصر شرکت کننده در کودتا ماندگارترین فرد نعمت الله نصیری بود. او اهل سمنان بود و پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشکده افسری راه یافت. گفته شده وی در این دانشکده مدتی با محمد رضا شاه که آن زمان ولیعهد بود هم دوره بوده است. وی مدارج نظامی را طی کرده و در آستانه کودتا با درجه سرهنگی فرمانده گارد سلطنتی بود. ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ به رامسر نزد شاه رفت و در آنجا حکم عزل مصدق و نخست وزیری زاهدی را گرفت و به تهران بازگشت. ساعت ۱۱ و نیم شب ۲۵ مرداد این نصیری بود که همراه محافظانش به خانه مصدق رفت تا برکناری او را اعلام کند. اما مصدق حکم را جعلی و غیرقانونی دانسته و دستور جلب نصیری را صادر کرد. اما سه روز بعد این نصیری بود که با کمک اوپاش و کودتاچیان دیگر به خانه دکتر مصدق حمله کرد و آنجا را به گلوله بست. پیروزی کودتا برای نعمت الله نصیری، نعمت های بسیاری به ارمغان آورد. او در سمت های مهمی چون فرمانده گارد سلطنتی، ریاست کل شهربانی و سرانجام ریاست ساواک انجام وظیفه کرد و از قدرت خود تا جایی که توانست برای خود و خانواده اش بهره برد. مدت ۱۴ سال ریاست کل ساواک را برعهده داشت. این دوران نهایت خستون

و قساوت در زندان های ساواک اعمال می شد. داستان عجیبی منصور رفیع زاده ریاست ساواک شعبه آمریکا در خاطراتش نقل می کند که نصیری در آن دست داشته است. معلمی تبریزی که همه جا علیه شاه سخن می گفت و او را به باد ناسزا می گرفت به دستور شاه بازداشت می شود. شاه درباره این معلم گستاخ در حضور نصیری می گوید او را به جای خر باید در قفس شیرها انداخت. نصیری توسط مأموران ساواک ترتیب این کار را می دهد. یک روز که شاه از باغ وحش سلطنتی بازدید داشته معلم بیچاره را هم آنجا می آورند. او به محض دیدن شاه شروع به فحاشی به او می کند. مأموران وی را در قفس شیرهای گرسنه می اندازند و شیرها وی را در مقابل دیدگان شاه و نصیری تکه تکه کرده و می خورند. نصیری به منصور رفیع زاده گفته بود من رویم را برگردانم تا این صحنه را نبینم ولی شاه آن را تماشا می کرد. نصیری گرچه از بهره هوشی کمتری برخوردار بود، اما او را از وفادارترین افسران نظامی نسبت به شاه می دانند و انتخاب او به فرماندهی گارد شاهنشاهی بخاطر همین ویژگی او بود. ملکه مادر در خاطراتش می گوید در مجاورت از او با عنوان «نعمت خرگردن» یاد می کردیم: «همین آقای ارتشبد نعمت اله نصیری که ما به او می گفتیم نعمت خرگردن، او یک گردن کلفتی مثل خر داشت! می آمد خدمت محمدرضا، و گاهی من هم در این ملاقات ها بودم، می گفت آمریکایی ها فلان پرونده وفلان اطلاعات را خواسته اند! محمدرضا می گفت بدهید!» (۱۰)

سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه کشورش او را چنین معرفی کرده است: نصیری در زمینه مسائل امنیتی فردی محافظه کار است و ترجیح می دهد به جای رسوخ در میان گروه های مخالف و پی بردن به اهداف و روش هایشان آنان را یکباره سرکوب و نابود کند. (۱۱)

او تا پایان عمرش از این رویه دست برنداشت. در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۷ که رژیم احساس خطر کرده بود، رؤسای ساواک شهرستان ها و رؤسای پلیس را به جلسه ای اضطراری در تهران دعوت کرد تا برای مقابله با موج اعتراضات مردم ریزنی و هماهنگی صورت گیرد. نصیری در آن نشست تنها راه رویارویی با بحران را «بستن بازارها در شهرهایی چون قم و شدت عمل حتی کشتن مخالفان» دانست. اما فردوست در نقطه مقابل او قرار گرفت و راه مذاکره و مصالحه را پیشنهاد کرد. خستون گرای نصیری سرانجام دامان خود وی را نیز گرفت.

نصیری بعد از اینکه در تیرماه ۵۷ از ریاست ساواک برکنار شد، می خواست بازنشست شده و بقیه عمر را در اروپا خوش بگذراند. اما شاه نپذیرفت و او را به عنوان سفیر پاکستان به آن کشور اعزام کرد. اما این مسئولیت دیپلماتیک چند ماهی به درازا نکشید که شاه او را به تهران فراخواند. نصیری با آن همه نوکری و خوش خدمتی برای شاه انتظار داشت اجازه دهند او به اروپا رفته و در ویلای شخصی اش خوش بگذراند، اما گویا شاه برای او خوابی دیگر دیده بود. با باز شدن فضای سیاسی در مهر و آبان ۱۳۵۷ خبرهای زیادی از فجایع ساواک و شکنجه ها در مطبوعات ایران منعکس می شد و به تدریج برخی زندانیان سیاسی آزاد می شدند. اما در همین ماه شاهد تشکیل پرونده برای نصیری در محاکم قانونی بودیم که سیر فزاینده ای داشت.

در ۸ آبان ۱۳۵۷ در ۱۳ مورد علیه نصیری اعلام جرم صورت می گیرد و دادسرای تهران مسئول رسیدگی به این اتهامات شد. جالب است که این موارد روز بعد در مطبوعات منتشر گردید. موارد اتهامی عبارت بودند از:

- ۱- یک قطعه زمین را غیرقانونی به نام همسرش کرده و ایشان به قیمت ۵۰ میلیون ریال به دیگری فروخته است.
- ۲- به عنوان ساواک مقداری زمین از شخصی خریداری کرده که در آن معامله سوء استفاده نموده است.
- ۳- به نام ریاست ساواک برای زمین های خیابان هروی که خارج محدوده بوده به صورت غیرمجاز برای تیمسار زنگنه پروانه ساختمان گرفته است که خود نیز در آن شریک بوده است.
- ۴- همچنین برای زمین های دیگری در لویزان که خارج محدوده بوده به عنوان ساواک پروانه ساختمان گرفته و مالک زمین ها یک ویلا به همسر نصیری اهدا کرده است.
- ۵- شرکت «گل شمال» را به نام خود و خانواده اش تأسیس کرده و با تصرف زمین های ساحلی کنار رودخانه سردآبرود طرح آپارتمان سازی راه انداخته و با سوء استفاده از مقام خود، قبل از ساخت آن ها را با قیمت گزاف به صاحبان صنایع فروخته است. همچنین بخشی از زمین های مسیر رودخانه را تصرف کرده است.
- ۶- نصیری با استفاده از موقعیت شغلی در ساواک، برای رسیدن به اهداف مالی خود، طرف های معامله خود را دستگیر و شکنجه می کرده است. به دو مورد اشاره شده است.
- ۷- با اعمال فشار زمین های وقفی را به رحیم علی خرم واگذار کرده و او برخلاف وقفنامه در آنجا قمارخانه دایر کرده است.
- ۸- همسر و دو فرزندش را بدون پرداخت حق السهمی در کشت و صنعت سمنان با

هژبر یزدانی شریک کرده و در عوض برای هژبر اعتبارات هنگفتی از بانکها گرفته است. ۹- به رغم ممنوعیت تولید فرش ماشینی، با برادران اخوان شریک شده و مجوز کارخانه فرش ماشینی برای آن‌ها گرفته است.

۱۰- اعمال نفوذ غیرقانونی در مسائل مالی شرکت ساختمانی فردا با شراکت آقای قیائی
۱۱- اعمال نفوذ از طریق ساواک در انتخاب رئیس اتاق اصناف و تهدید و ارعاب رؤسای اتحادیه‌ها

۱۲- زمین منزل وی در شمال نیاوران خارج از محدوده بوده و به علت مخالفت جواد شهرستانی شهردار تهران با اعطای مجوز ساخت به وی، با اعمال نفوذ وی را برکنار کرده و از شهردار بعدی مجوز ساخت می‌گیرد.

۱۳- با اعمال نفوذ ۵۰ هکتار از اراضی جنگلی نوشهر را بدون مجوز قانونی به رحیم علی خرم واگذار می‌کند تا خانه سازی نماید.

در پایان از دادستان تقاضای رسیدگی شده است. ۱۲

شنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۷ خبری از اعلام جرم مبین مردوخی کردستانی علیه ارتشبد نصیری در روزنامه اطلاعات درج شده بود. بنا به این خبر مردوخی در سال ۱۳۴۶ به تقلب در انتخابات کردستان اعتراض کرده بود که به جای رسیدگی، وی را دستگیر و در قزل قلعه زندانی و شکنجه می‌کنند. پس از آزادی وی شکایتی علیه ارتشبد نصیری و ساواک به دادرسی ارتش تسلیم می‌کند. اما بعد از هشت سال پیگیری، بار دیگر سال ۵۴ مأموران ساواک با یورش به منزلش او را ۴۰ روز در سلول‌های اوین بازداشت می‌کنند.

در همین روز اعلام شد که اسدپور بازپرس دادسرای تهران که مسئول رسیدگی به شکایات از تیمسار نصیری است وی را به اتهام قتل عمد ممنوع الخروج کرده است. ص ۱۹ روزنامه اطلاعات

چند روز بعد خبر بازداشت نصیری و یک سری مقامات عالی نظام در رسانه‌ها منعکس می‌شود. گویا شاه تصمیم گرفته است برای حفظ خود، فراقنی کرده و همه اشکالات را به مقامات بازداشت شده نسبت دهد، شاید جهت افکار عمومی علیه وی تغییر یابد. همگان با شگفتی شاهدند مقامات از جمله نعمت الله نصیری که عمری گوش به فرمان و مطیع محض شاه بوده است اکنون برای حفظ او به قربانگاه می‌رود. هنوز شاه در ایران است که صحبت از اعدام نصیری در مطبوعات منعکس می‌شود. ده روز بعد شاه نعمت همکلاسی قدیم و نوکر وفادار خود را در زندان رها کرده و سوار بر هواپیما از معرکه می‌گریزد.

در روزهای اولیه نخست وزیر ی شاپور بختیار در صفحه ۲ روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ۱۳۵۷ خبری با عنوان «احتمال اعدام ۱۵ مقام عالی زندانی» آمده است. در این گزارش خبری براساس اظهارات بختیار نخست وزیر پیش‌بینی شده است که وی لایحه‌ای به مجلس خواهد برد تا مجوز تشکیل دادگاهی فوق العاده را بگیرد که مقامات زندانی از جمله نصیری در آن به اشد مجازات یعنی اعدام محکوم شوند.

در روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۵۷ در صفحه ۵ خبری تحت عنوان «پرونده ارتشبد نصیری و ابوالفتح آتابای در دادگستری» توجه مان را جلب می‌کند. ماجرا مربوط به هفت سال پیش است که این دو تن تصمیم می‌گیرند اراضی ترکمن ده در منطقه سرخه حصار شرق تهران را تصاحب کنند. به اهالی اخطار می‌دهند زمین‌های خود را ترک کنند. در مقابل مقاومت روستائیان، به تهدید روی آورده و یکی از جوانان روستایی با ضرب گلوله کشته می‌شود. سپس به کشتن احشام آنان حتی مرغ و خروس‌ها مبادرت می‌کنند. بعد مسیر آب فئات روستا را تغییر می‌دهند و حتی شبانه سه شیر درنده در میان روستا رها می‌کنند تا اهالی از وحشت آنجا را ترک کنند. این پرونده از طریق ژاندامری تهران نو به دادستانی تسلیم می‌شود.

در همین روز خبرنگار روزنامه سوری به زندان ونک محل نگهداری ۱۹ تن از مقامات حکومتی زده است و گزارشی خواندنی از وضعیت اینان که روزی بر کرسی‌های قدرت تکیه داشتند نوشته است. درباره نصیری می‌نویسد: تیمسار نصیری را می‌آورند، رئیس سازمان امنیت و به عبارتی رئیس ساواک، بلند می‌گویم: غزنه آن نیست که من دیدم پار، تیمسار نصیری آن همه ابهت کو؟

تیمسار حاضر به حرف زدن نیست، ژست می‌گیرد که عکس بیندازد.

یک هفته بعد شاه در حالی که هم به لحاظ جسمی بیمار است و هم از نظر روانی پریشان، روز ۲۶ دیماه ۵۷ از ایران خارج می‌شود، نصیری با تنی چند از مقامات دیگر در زندان اسیر است. در همین روز پرواز شاه، روزنامه‌ها خبر می‌دهند که با زوجی از نصیری آغاز می‌شود. عجیب است که ۲۵ سال پیش در روز ۲۵ مرداد ۳۲ مشابه همین اتفاق افتاده بود. نصیری که ساعت یازده و نیم شب حکم عزل مصدق را به منزل وی برد، توسط سرهنگ ممتاز فرمانده تیپ دوم کوهستانی بازداشت شد. شاه چند روز قبل با هواپیمای شخصی به کلاردشت رفته بود و از آنجا اوضاع را رصد می‌کرد. همین که خبر بازداشت نصیری و شکست کودتا را شنید، بلافاصله و با عجله از رامسر به سوی عراق حرکت کرد و از آنجا به ایتالیا گریخت. نصیری در بازداشت بود و شاه به ایتالیا رفته بود. این بار هم در

سال ۵۷ شاه نصیری را در زندان رها کرده و خود به خارج کشور فرار کرد. با این تفاوت که بازداشت نصیری این بار با صلاحدید خود شاه انجام شده بود و چشم اندازی برای آزادی و نجات وی وجود نداشت.

کمترا از یک ماه بعد که رژیم ساقط می‌شود نصیری به دام انقلابیون می‌افتد. جرائم او که در روزهای قبل در مطبوعات منعکس شده گوشه‌ای از جنایات ۱۴ سال ساواک تحت ریاست وی است. ۲۲ بهمن پاسی از شب گذشته است، ساعت ۲ بامداد است که او را در ساختمان نخست وزیری ستاد انقلاب برای مصاحبه آماده می‌کنند. از پاسخ درست به سوالات خبرنگاران طفره می‌رود و جنایات ساواک را به گردن دیگران می‌اندازد. حاج خلیل رضایی که سه فرزندش را ساواک به شهادت رسانده با نصیری گفت‌وگو می‌کند و از او درباره جنایات ساواک و شکنجه‌ها می‌پرسد و نصیری همه را انکار می‌کند. (۱۳) به این ترتیب او پس از چهار ماه بازداشت در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ اعدام می‌شود. گرچه او سرانجام بدست انقلابیون اعدام شد، اما در واقع این شاه بود که او را به دام انداخت و پرونده قطوری برایش تشکیل داد و سرانجام وی را تحویل همان کسانی داد که نصیری عمرش را برای سرکوب و قلع و قمع آن‌ها هدر داده بود.

بازبینی روند کودتاگران و سرانجام آنان نشان می‌دهد آنسان که برای عامه مردم و رأی و نظر آنان ارزشی قائل نیستند، و براین گمانند که با زور و قلدری می‌توانند بر مردم حاکم شوند در درون و با یاران خود نیز همین رویه را اعمال می‌کنند. در چنین مناسباتی هیچکس تأمین و اطمینان به آینده خود ندارد.

بنابراین هر کس به فکر چپاول و غارت اموال عمومی است تا برای آینده خود تضمینی فراهم کند، تنها راه ماندگاری در میان کودتاگران هم چاپلوسی در برابر شاه و اطاعت محض بود، اما به رغم همه این ترفندها شاهدیم چگونه افراد یک به یک قربانی می‌شوند و سرانجام هم کل سیستم سقوط می‌کند.

سرنوشت این چهار تن نمونه‌ای است از این واقعیت که شاعر سال‌ها قبل گفته است: گیرم که خلق را به طریقی فریفتی/ یا دست انتقام طبیعت چه می‌کنی؟

پی نوشت:

- ۱- عباس میلانی، نگاهی به شاه، نشر پرشین سیرکل، کانادا، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۳۸
- ۲- اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران، جلد دوم، ص ۱۰۶۸
- ۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا جلد دوم، احزاب سیاسی ایران بخش اول، آبان ۶۶، ص ۳۱
- ۴- عباس میلانی، نگاهی به شاه، ص ۲۵۰
- ۵- همان، ص ۲۴۰
- ۶- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر، ۱۳۷۱، ص ۳۵-۳۶
- ۷- آبراهیمیان یرواند، کودتا، ترجمه ناصر زرافشان، نشر نگاه، ص ۲۰۵
- ۸- ناگفته‌ها، مهدی عراقی، انتشارات رسا
- ۹- آبراهیمیان یرواند، کودتا، ص ۲۵۲-۲۵۷
- ۱۰- خاطرات تاج الملوک، انتشارات نیلوفر، ص ۳۸۷
- ۱۱- از ظهور تا سقوط، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، چاپ ۶۶، ص ۱۷۳
- ۱۲- روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۹ آبان ۱۳۵۷، ص ۱۷
- ۱۳- اطلاعات، دوشنبه ۲۳ بهمن ۵۷

تنها راه ماندگاری در میان کودتاگران هم چاپلوسی در برابر شاه و اطاعت محض بود، اما به رغم همه این ترفندها شاهدیم چگونه افراد یک به یک قربانی می‌شوند و سرانجام هم کل سیستم سقوط می‌کند



تاریخ علم کمبریج و عصر طلایی علم در اسلام

احسان قنبری

نویسنده تاریخ علم کمبریج کالین ارنان است. دوره پنجم کتاب به عصر طلایی علم در اسلام می پردازد. مترجم آن

آقای حسن افشار است که توسط نشر مرکز در سال ۱۳۷۱ ترجمه و منتشر شده است. نام اصلی کتاب

The Cambridge Illustrated History of the worlds science - cambridge university press

است و در زمینه تاریخ علم توسط دانشگاه کمبریج به چاپ رسیده است.

این یادداشت، به مناسبت بازگشایی دانشگاهها در سال تحصیلی جدید، چکیده‌ای است از مطالب این اثر در تاریخ علم و بازنمایی عصر طلایی علم در دوران متاخر اسلامی.

این کتاب در ۱۰ فصل سعی در بازنمایی روند تکوین علم از ابتدا که با باورهای بنیادین جادو درآمیخته بود تا روند و شتاب علم در قرن بیستم دارد.

فصول این کتاب عبارتند از: «سرچشمه‌های علم، علم در یونان، علم در چین، علم هندو و هندی، علم عرب، علم در قرون وسطی، از رنسانس تا انقلاب علمی، قرون هفدهم و هجدهم، علم در قرن نوزدهم، و علم در قرن بیستم» که هر کدام نیز شامل زیر بخش‌هایی است. (البته با مطالعه بخش علم عرب درمی یابیم که منظور کلی نویسنده مسلمانان بوده است و نه صرفا اعراب)

در ابتدای هر بخش نویسنده کوشیده است تا به عوامل تاثیرگذار بر علم آن دوره تاریخی بپردازد. حسی که بعد از خواندن مقدمه به خواننده منتقل می شود این است که شما در فصول پیش رو یک کتاب علمی را مطالعه خواهید کرد نه یک کتاب صرفا تاریخی... چرا که تاریخ علم خود یک علم است و همانند هر علمی خصوصیات خاص خود را دارد. شاید مهمترین این خصوصیات آن باشد که «تاریخ علم» از سویی با تمام «تاریخ» به طور کلی و از سویی با تمامی علم بستگی و پیوستگی نزدیک دارد. نمی توان درصدد گزارش چگونگی ترقی و تکامل علم - یا یکی از علوم - در یک دوران بود و به رویدادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و عوامل گوناگونی تاریخی بی توجه بود. (۱). و این باور در جای جای کتاب وجود دارد که تاریخ علم خود نیز شاخه‌ای از علوم است که نه تنها باید به مانند دیگر علوم به آن پرداخت بلکه نیاز به توجهی دو چندان دارد تا کم کاری‌هایی که در این موضوع روی داده را جبران نمود. اگر امروزه نوشتن تاریخ عمومی علم کمتر رایج است و بیشتر در زمینه‌های خاص و محدود تحقیقی می شود بیشتر به علت آن است که بررسی‌های عمومی به قدر کافی انجام شده (در غرب و نه در ایران که آثار معدود موجود در مورد تاریخ علم خلا را هنوز پر نکرده) (۲)

اما چه چیزی سبب نگارش کتبی از این دست شده است؟ و به طور جامع تر این

گونه موضوعات چه خلاهایی را پر می کنند؟ هدف نظاره‌ای کلی بر پیشرفت علم و اندیشه علمی در سرتاسر جهان از اعصار اولیه تا امروز است (۳). علم خود را یک ماجرای اندیشورانه کلان نشان داده است. البته علم تنها گردآوری حقایق نیست - هر چند که این نیز ضروری است - بلکه نظام ارتباط متقابل و منطقی حقایقی است که با هم یک فرضیه یا نظریه را تشکیل می دهند (۴)

در ادامه به عنوان نمونه به بخشی از کتاب می پردازیم و مطالب آن را عنوان می کنیم که با ظهور یک اندیشه نوین روبرو بود. اندیشه ای که نه تنها دید اخروی و معنوی داشت؛ بلکه برنامه و سبک‌هایی نوین و جامع تری برای زندگی بشر ارائه می داد که آموختن علم یکی از برترین‌های آن بود. دین اسلام، اسلام تنها یک وحی آسمانی و تغییر مذهب نبود؛ بلکه یک جهش فرهنگی نیز به حساب می آمد. دین اسلام در شبه جزیره عربستان پدید آمد و در سراسر تاریخش با فرهنگ عرب و زبان عربی انتشار یافت. با این حال قلمرو وسیعی شامل خاورمیانه آسیای مرکزی شمال آفریقا و بخش‌هایی از جنوب شرقی آسیا را در بردارد و گاه تا اسپانیا و بالکان نیز رفته است. (۵). اسلام از این رو نقش تعیین کننده‌ای در تاریخ جهان بازی کرده است چه فی النفسه در مقام تمدنی مهم و چه به عنوان واسطه‌ای میان تمدن‌های عهد عتیق و تمدن‌های اولیه جهان معاصر. این سهم مضاعف اسلام در تاریخ علم منعکس است. ما در ادامه بیشتر به روزگاری چشم خواهیم دوخت که عصر طلایی اسلام نام گرفته و مصادف با قرون هشتم تا یازدهم میلادی است. این برهه عصر شکوفایی فرهنگ و دانش اسلامی در اسپانیا شمال آفریقا سوریه و ایران است. پایان این عصر طلایی را احیا مسیحیت رقم زد که با جنگ‌های رکونکویستا (۶) اعراب را از اسپانیا راند. این رانش از حدود سال ۱۰۰۰ میلادی آغاز شد و تا حدود ۱۵۰۰

خود به دنبال ایجاد نظم در میان انبوه مواد مجزا در طبیعت بود. به هر روی علم شیمی از سوغات‌های مسلمانان برای غرب بود که نامش هم از کلمه کیمیا مشتق شد. (۱۲)

بسیار دانشمندانی چون خوارزمی، فرغانی بتانی، ابومعشر بلخی، ابوالحسن صوفی، ابوالحسن بن یونس، خیام، ابوالفتح خازنی که اخترشناسی بر دوش آنان بنا شد و روش‌های آنان از قرن پانزدهم تا قرن هفدهم توسط غول‌های نجومی چون کپرنیک، کپلر،

تیکوبراها (۱۳) و گالیله نقل شد. (۱۴)

آنچه در این مقاله آمد جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که فیلسوفان و دانشمندان جغرافیدانان مورخان طبیعی و اطباء مسلمان به طور موثری بر اندوخته دانسته‌های بشر از جهان پیرامون افزودند. دانشمندان مسلمانی که نامشان در تاریخ ماندگار شد و چه بسیار دانشمندان دیگری که نام آن‌ها در سیر تاریخ فراموش گردید.

ماخذ:

- ۱- صفحه ۶
- ۲- صفحه ۷
- ۳- صفحه ۱۲
- ۴- صفحه ۱۳
- ۵- صفحه ۲۸۲
- ۶- reconquista

جنبش استرداد یا سقوط آندلس، مجموعه‌ای از لشکرکشی‌های طولانی مدت مسیحیان اسپانیا و پرتغال در قرون وسطی به منظور بازپس‌گیری سرزمین‌های خود از مسلمانی بود که در اوایل سده هشتم میلادی بیشتر شبه جزیره ایبری را به اشغال خود درآورده بودند

- ۷- صفحه ۲۸۱
- ۸- صفحه ۲۸۳
- ۹- صفحه ۳۲۳

۱۰- موئیست‌ها که نام خود را از رهبرشان «موتی» گرفته بودند (حدود قرن پنجم پیش از میلاد) از متفکران چینی بودند که کوشیدند یک منطق علمی اساسی پدید آورند. توجه آنان به طرح‌ها و استحکامات دفاعی باعث شد که به روش‌های علمی بنیادین علاقه‌مند گردند و در علوم مکانیک و نورشناسی مطالعاتی اساسی انجام دهند.

- ۱۱- صفحه ۳۱۷
- ۱۲- صفحه ۳۲۹
- ۱۳- Tycho Brahe

او در ۱۴ سالگی (سال ۱۵۶۰) شاهد منظرهای از کسوف شد که تصمیم او را برای ستاره‌شناسی قطعی نمود. اولین کتابش در سال ۱۵۷۳ منتشر شد و موجب طرد توسط والدینش و شهرت او شد. امپراطور دانمارک رصدخانه‌ای در جزیره هون برای وی تأسیس کرد. تیکو زمین را ثابت و در مرکز جهان می‌دانست و دستگاهی بر این اساس ساخته بود. دره‌ای در کره ماه به نام وی نامگذاری شده است.

- ۱۴- صفحه ۲۸۹

میلادی به درازا کشید و در همین دوره بود که پربارترین کار علمی اسلام انجام گرفت. (۷) اما چه چیزی سبب پیدایش این عصر طلایی شده است؟ در اسلام یکی از برترین ارزش‌ها کسب علم و دانش است و راجع به علم و دانش بسیار سفارش و تأکید شده است و قطعاً بی سبب نبوده است که قرآن هم با «خواندن» نازل گردید و پیوسته مسلمانان را به تفکر و تدبیر در هر چه آفریده شده است، دعوت می‌کند. مسلمانان تا سال ۷۵۰ میلادی توانستند امپراتوری پیوسته‌ای را از اسپانیا تا رود سند تشکیل دهند. انگیزه این گسترش آموزه محمدی جهاد یا جنگ مقدس بود. فاتحان مسلمان با همه شور مذهبی و تعالیم اخلاقی غالباً سختگیرانه خود در برابر فرهنگ‌های بومی مفتوحات جدید خویش نسبتاً بردبار بودند. از این رو دربارهایی که برپا داشتند شاهد آمیزش چشمگیر هنرها و معارف بومی با اسالیب عربی اسلام بود. به این شکل آنان علاوه بر چیزهای دیگر علم یونانیان را از شهرهای هلنی و فرهنگ و علم ایرانیان را از شهرهای ساسانی به ارث بردند. با پایان گرفتن عصر گسترش، عصر طلایی فرهنگ اسلامی آغاز شد. هر چند شکوفایی دیگر باره‌ای نیز بعدها پس از چیرگی یافتن ترک‌های عثمانی بر پایتخت کهن بیزانسی در سال ۱۴۵۳ رخ داد. اسلام گرچه از لحاظ مذهبی و سیاسی کاملاً یکپارچه نبود و به دو فرقه عمده شیعه و سنی تقسیم شد اما به رغم این اختلافات اسلام وحدت لازم را در فرهنگ‌های خود حفظ کرد. بعضاً به واسطه نفس دین و بعضاً توسط ذهنیت عربی مشترک که در استفاده از زبان و خط عربی در سراسر جهان اسلام متجلی بود. (۸)

علم اسلامی دارای دو جنبه است. یک سو سهمی که خود اعراب داشتند و از سوی دیگر افکار علمی که از خارج وارد شد که شامل علم ایران و نیز یونان و حتی بخشی از علم چین و هندوستان است. مسلمانان آنچه را که از علوم به ارث بردند ترجمه و تفسیر کردند و تحلیل‌های ارزشمندی به آن افزودند. و از همه مهمتر این که از خود نیز تراویدند. به طور قطع علت این امر دو آموزه مهم قرآنی بود. تبعیض میان انسان‌ها جز به تقوا نیست و همین کتاب مقدس به صراحت می‌فرماید: دانایان و نادانان مساوی نیستند (زمر، ۹)

در پزشکی ابن سینا را به سبب کتاب قانون جالینوس اسلام نامیده‌اند. این کتاب با ستایش بسیار روبرو شد و آوردن اصلاحیه بر آن غیر ممکن تصور گشت. به جز در اسپانیای مسلمان که کتب طبی دیگری ترجیح داده می‌شد. انتشار وسیع آن تا حد زیادی باعث شد که طب اسلامی تا مدت‌ها مرجع طب اروپایی نیز باشد و نیز رازی که قبل از ابن سینا می‌زیسته و از کامیاب‌ترین پزشکان روزگار خود بود و به عنوان مولف طبی شهرتی فراوان داشت. او هم کتب بسیاری در کلیات طب نوشت و هم آثاری تخصصی درباره سرخچه فراهم آورد. ابن رشد نیز کسی است که علاوه بر اخترشناسی کتاب درسی در زمینه طب داشت که در اندلس به کتاب ابن سینا ترجیح داده می‌شد. دیگر مرد برجسته در طب جراحی بود به نام ابن نفیس. او کتاب شامل فی صناعه الطبیه را زمانی نوشت که سال‌های سی زندگی خود را می‌گذراند. کتاب مشتمل بر هشتاد دفتر از یادداشت‌های او بود که گویا در مجموع به رقم شگفت‌انگیز ۳۰۰ دفتر بالغ می‌شد. (۹)

فیزیک پس از ارسطو و ارشمیدس تا اواخر قرون میانه در اروپا پیشرفت اندکی داشت. البته موئیست‌ها (۱۰) در چین گام‌هایی در این زمینه برداشتند و کارهای تخصصی دیگری در آنجا انجام شد. ابن هیثم در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم گام‌هایی خاصه در زمینه نورشناسی برداشت. ابن هیثم که علمای غربی در قرون وسطی او را الهان می‌خواندند رنگ‌ها را واقعی و متمایز می‌دانست و بیان می‌داشت رنگ‌ها همیشه با نور حضور دارند و بدون آن هرگز به چشم نمی‌آیند. ثابت بن قره که مترجم آثار ارشمیدس بود نیز با مبانی فیزیک اهرم‌ها و قرقره‌ها و البته مسائل مرتبط با توزین و استفاده از ترازو آشنایی داشت در واقع آنچه که امروزه ابن قره را به عنوان یک فیزیکدان به یاد می‌آورد آثاری است که او درباره اصل ترازو و تعادل اجسام از جمله تعادل یک تیر سنگین تالیف کرده است. (۱۱)

شاید بتوان گفت که یکی از برترین دانشمندان در شیمی ابوریحان بیرونی است که کلیات بزرگی در کانی‌شناسی تالیف کرد با نام الجواهر فی معرفه الجواهر. ابن سینا نیز در کتاب قانون خویش طبقه‌بندی‌هایی از کانی‌ها و فلزات و توصیفات از نحوه تشکیل آن‌ها به زعم خود ارائه داد. جابر بن حیان نیز یکی از بزرگان این عرصه بود که کارش از اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن نهم ادامه داشت. ابن حیان در طرح

با پایان گرفتن عصر گسترش، عصر طلایی فرهنگ اسلامی آغاز شد. هر چند شکوفایی دیگر باره‌ای نیز بعدها پس از چیرگی یافتن ترک‌های عثمانی بر پایتخت کهن بیزانسی در سال ۱۴۵۳ رخ داد

یادت می‌آید؟

به یاد پدر طالقانی



حور به خانپور

رضا جلالی

بوی ساحل غزل‌های خوش آشنا می‌آید. ای دشت‌های خون‌رنگ، ای آرزوهای آبی تنهایی، یادتان خوش باد. آن روزها، هر لحظه‌هایمان باران تصویر معرفت خدا بود. آن روزها، یادتان می‌آید روی پرنده بی برگ و پرعصیانمان لکه‌های از غفلت نبود. آن روزها، نفس اماره‌مان خودکشی کرده بود و غرق قهقهه مستانه خود بودیم. آن روزها، صبح‌ها جهت شب‌ها که تمرین قنوت بود خود را مهیا می‌نمودیم. آن روزها، فرمول‌های عبودیت را از برداشتیم و هر روز معادله جدیدی دست می‌یافتیم. آن روزها، عقل را درمانده و عشق را به حیرت و امیداشتیم. آن روزها، خبری از شمارش امتیازها نبود، چتر اخلاص بود که ما را در برمی‌گرفت. آن روزها، شلوغی و هیبت عقل از درک عظمت مرغان مهاجر خسته می‌شد. آن روزها، مرزهای فلسفه و مشاجرات بسته می‌شد و تنها اقتدار عشق بود که بر قلب‌هایی سرخ ازدحام داشت. آن روزها، تمام جاده‌ها و مسیرها به خط مقدم ختم می‌شد. آن روزها، گرمی خون‌های ریخته شده گواهی مظلومیت بود. آن روزها، غنچه لبخند شهید جوشش عشقی بود که پایانش در بهشت مستانه می‌شد. آن روزها، هنر جانبازی در قامت ایستاده میان آتش تهیه تفسیر می‌گردید. آن روزها، مرز شقایقی فکه و دامنه عشق شلمچه پاورقی متن رشادت‌های هزاران ستاره می‌شد. آن روزها، چشم انداز خلوص بسیجیان لحظه‌های فراموش نشدنی را خاطره می‌کرد. آن روزها، خبری از کال بودن قلبمان نبود. تازه تازه بودیم به تازگی و طراوت گل‌های سرخ محمدی. آن روزها، چشم‌ها مشتاق پرواز منور بود. آن روزها، عاشق شبهای مناجات بودیم و از غروب خط، برای پیوندش با شب خوشمان می‌آمد. آن روزها، دو به دو با هم برادر بودیم و از کدورت تنها معنی لفظی بلد بودیم. آن روزها، متن نگاه‌ها، لبریز از صفا و دوستی و یکرنگی بود. باور کنید آن روزها سراسر تاریخ را نقاشی می‌نمودیم. نقش‌های اقتدار، بی پیرانه شدن، تهی شدن از غبارهای مزاحم و بالاتر از همه نقش شهادت بود.

ای پدر سرزمین کهنم
رفتنت را باور ندارم
ای تک‌ستاره روشنایی بخش راهم
در این شبهای تار و ظلمانی
رفتنت را باور ندارم
ای ابوذر زمان، ای سنگ صبور ملتی پُر درد
ای مهاجر الی الله
رفتنت را باور ندارم
آخر چگونه باور کنم
در این ابتدای راهم
راهی پر فراز و نشیب
و آرزوهای بر باد رفته
و تنهایی...
آه ای پدر
آخر چه کسی قرآن را به صحنه خواهد آورد؟
چه کسی از آگاهی سخن خواهد گفت؟
ای هشیار که شورا آرزویت بود...
در میان سیل اشک‌هایم
خطبه‌های جمعه‌هایت را تکرار خواهم کرد
ای پدر سرزمین کهنم
ای که سخنان از جنس بیداری بود
ای فریاد آزادی
من عاشق نو پا
سکوتت را باور ندارم
آری ای پدر رفتنت را باور ندارم...





هدف پیامبر، آزاد کردن مردم از قوانین تحمیل شده

بستند و نیروها را به استخدام خود درآوردند. بدین سان نه ولی برای خدا و نه مکان پاکی برای عبادت خالص او برجای گذاشتند، روحیه مردم رامجزا و منافق ساختند و نظام اجتماع را از هم گسیختند. حال آن که پیام برآمد که وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ باشد آن تحمیلات فکری و اندیشه‌های غلطی که بر دست و پای مردم بسته شده بود این غل‌ها را بگشاید این هدف پیامبر بود، آزاد کردن مردم از احکام و قوانینی که از سوی یک طبقه بر دیگران تحمیل شده.

برف بود و سرد و تاریکی شب
 حسنک زخمی بود
 فکر می‌کرد به خورشید
 نه تاریکی شب
 فکر می‌کرد به خورشید
 نه دشواری راه
 رفت بالاتر از ابرسیاه
 رفت بالاتر از برف سفید
 رفت به قله رسید
 داد زد ای خورشید
 اومدم تا تو رو بیدار کنم
 لحظه‌ای بعد که خورشید از دور به صدای حسنک
 شد بیدار
 سر درآورد و جهان شد پر نور
 دید بر قله اون کوه بلند
 حسنک از غم و سرما بی تاب
 سرد و بی روح فرورفته به خواب

مردانی که به قامت یک تاریخ بزرگ هستند، سوار بر تومن اندیشه بر مرقومه تزویر جولان می‌دهند از لباس یک شخص و شخصیت به در می‌آیند و مبدل به نماد یک قوم و یک تفکر می‌شوند و چشمه‌آرا و افکارشان برای سال‌های پی در پی می‌جوشد و ... طالقانی از این دست مردمان بود؛ لحظاتی کنار چشمه می‌آییم و دستی و صورتی تر می‌کنیم اندیشه‌های تازه می‌کنیم. اگره فی الدین، زمینه‌ای برای اگره نیست نه در خارج شخصیت انسان و نه در درون او، انسانی که رشد یافته و عقلش از تاریکی و ابهام و اراده‌اش از بند غرائز و اوهام و ترس‌ها و نگرانی‌هایی که منشاء عبادات در برابر خدایان و کرسی‌نشینان وهم انگیز است آزاد شد دیگر راه برای اگره ندارد. اگره نیست اختیار و آزادی است تا هر که بخواهد ایمان آرد یا کفر ورزد.

مهرنوش بسته نگار

«فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى» (۲) تاکید درباره آزادی و اختیار (فمن يكفر) تا اندیشه از اوهام کفرآمیز و سلطه طاغوت پاک نشود، ایمان به خود در آن تجلی و تحرک و پیوستگی ندارد. فقد استمسك بالعروة الوثقى تشبیه معقول به محسوس رهایی از بندهای ناتوانی طاغوتی و ایمان به خدا چون چنگ زدن و پیوستن به حلقه‌ای بس استوار و پایدار است، سررشته این حلقه ایمان پیوسته به نیروی پایدار و اعظم هستی است و هر که با همه قوا در آن آویخت نه تنها از گسستن و سقوط مصون می‌ماند که پیوسته خود را بالاتر می‌کشد. حلقه ایمان، به میدا قدرت و هستی چون حلقه اتصال و اتکا به طاغوت نیست که پیوسته در عرض گسیختگی باشد لا انفصامها. الله وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ساکنین سیاره زمین آن گاه به آن مراتبی از رشد می‌رسند که سرنوشت بشر را از درون کاخ‌های در بسته و معابد ساخته و پرداخته واز دیوارهای اندیشه‌های محدود برون آورند که منشاء و اساس انحراف‌ها، فرومایگی‌ها و جنگ‌ها همین تسلیم به تقدیر و تولیت‌های در بسته و اندیشه‌های محدود است که مردم طاغوت زده را به سوی تاریخ‌های وحشت‌زا و سرکوب کننده، می‌کشاند. رسالت پیامبران با توحید در پرستش و فکر و اجتماع بود ولی طاغوت‌ها در این اصول رخنه کردند و آن را تجزیه نمودند و به عنوان تصرف و تقدس دل‌ها را برای خدا آزاد نداشتند و افکار و زبان‌ها را

حقوق

اصلاحیه:

در شماره دوم ماهنامه پیام ابراهیم شهریور ماه ۱۳۹۳ گفتگویی با آقای دکتر محمد شریف، مدرس حقوق تحت عنوان «طرح افزایش نرخ باروری، فرصت یا تهدید» صفحات ۵۹ الی ۶۱ انجام شده است. در روتینر و لید مطلب، عنوان آقای دکتر محمد شریف، حقوقدان و «نایب رییس کانون مدافعان حقوق بشر» ذکر شده است، ضمن پوزش از ایشان و خوانندگان محترم، به اطلاع می‌رساند با توجه به اسناد دریافتی از دکتر محمد شریف که در مجله موجود است و همچنین سایت «کانون مدافعان حقوق بشر» ایشان از سال ۱۳۸۶ هیچ نوع سمتی در این کانون ندارند. بدینوسیله عنوان ایشان تصحیح می‌گردد. قابل ذکر است دکتر محمد شریف حقوقدان و مدرس حقوق هستند.

ماهنامه پیام ابراهیم

اصول حاکم بر دادرسی عادلانه قبل از محاکمه

(اصول دادرسی عادلانه در حقوق کیفری - قسمت دوم)



ابوذر علوی

در شماره نخست مجله «پیام ابراهیم» مقدمه‌ای از اصول دادرسی عادلانه (منصفانه)، با اشاره به مفهوم دادرسی عادلانه در نظام حقوق بین‌المللی اعم از حقوق بین‌المللی بشر، حقوق بشردوستانه و حقوق کیفری بین‌المللی تقدیم خوانندگان گردید. در این قسمت اصول حاکم بر دادرسی عادلانه قبل از محاکمه در حقوق ایران تقدیم می‌گردد.

- اصول حاکم بر دادرسی عادلانه قبل از محاکمه

با کشف جرم به عنوان یک پدیده اجتماعی برای تعقیب متهم به ارتکاب آن و نهایتاً محاکمه وی به چه نحو باید عمل کرد؟ آیا به این بهانه که شخص مظنون و متهم است می‌توان هر نوع رفتار و برخوردی را علیه او اعمال نمود؟ در جرایم مشهود و غیرمشهود چه نکاتی باید مورد توجه قرار گیرد تا در پرتو آن‌ها هم جهت دستگیری متهم و ممانعت از فرار وی و جلوگیری از امحای آثار جرم اقدام نموده و هم حقوق و آزادی‌های اساسی متهم پایمال نگردد؟

در این بخش به مجموعه‌ای از اصول و مبانی که باید در مرحله قبل از محاکمات و در زمان تعقیب و دستگیری متهم توسط مراجع قضایی و انتظامی رعایت شود اشاره خواهیم داشت.

۱-۴- اصل حاکم بر تأمین آزادی متهم

الف) عدم دستگیری و بازداشت خودسرانه

ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد حق آزادی فردی را برای هر کسی به رسمیت شناخته و این حق را از حقوق بنیادین بشری می‌داند که دولت‌ها موظف به حمایت از این حق افراد جامعه خود می‌باشند. بازداشت یا دستگیری افراد تنها در موارد قانونی مجاز بوده و نمی‌توان خودسرانه افراد را از آزادی‌شان محروم نمود.

در اصول متعددی از قانون اساسی ایران نیز آزادی افراد را مورد حمایت قرار داده و دولت را موظف به تأمین آزادی‌های مردم دانسته است.

در بند ۶ اصل دوم قانون اساسی، یکی از پایه‌های جمهوری اسلامی را ایمان به کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا می‌داند و در اصل ۲۲ نیز مقرر می‌دارد: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز می‌کند.»

همچنین از جمله وظایفی که در قانون اساسی برای قوه قضائیه برشمرده، احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع است (بند ۶ اصل ۱۵۶ ق.ا.ج.ا.)، و در ماده ۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آمده «هیچکس نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید شود.» که در اصل ۳۲ قانون اساسی نیز تأکید شده که «هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند.» و در اصل ۳۳ نیز تبعید خودسرانه و غیرقانونی افراد را منع می‌کند.

با احتساب مواردی که در این اصول مورد مذاقه قرار گرفت می‌توان چنین استنباط کرد: **الف) اصل بر عدم دستگیری افراد است.**

ب) قانون اساسی به منظور حمایت از آزادی‌های فردی دستگیری افراد را بدون دلیل قانونی ممنوع می‌داند.

ج) در صورت دستگیری فرد، تشریفات و مقدمات آن باید به موجب قانون عادی رعایت شود.

بنابراین در موردی که فرد مرتکب جرمی شده یا متهم به ارتکاب آن می‌باشد، از بدو تعقیب تحقیقات مقدماتی پیرامون چگونگی و چرایی وقوع بزه آغاز می‌شود که در ماده ۱۹ ق.ا.د.ک. مصوب ۱۳۷۸ تحقیقات مقدماتی را مجموعه اقداماتی می‌داند که در کشف جرم، حفظ آثار و ادله وقوع آن و تعقیب متهم از بدو پیگرد قانونی تا تسلیم به مرجع قضایی مؤثر می‌باشد. این تحقیقات در مرحله قبل از محاکمه صورت می‌پذیرد، لکن معمولاً در این مرحله از متهم تأمین متناسب با جرم به جهت رعایت حقوق شاکی یا حقوق عمومی اخذ می‌شود. از جمله این قرارهای تأمین، بازداشت موقت می‌باشد که در سلب آزادی قانونی متهم و ایجاد محدودیت در پاره‌ای از حقوق و آزادی‌های وی مؤثر است. این سلب آزادی متهم ممکن است در طول جلسات رسیدگی دادگاه و تا زمان صدور حکم قطعی نیز ادامه یابد.

بنابراین اصل بر آزادی متهم، عدم دستگیری و بازداشت خودسرانه وی بوده و بازداشت وی در برخی موارد امری استثنایی تلقی می‌شود و جز در موارد «ضرورت تحقیق» یا به عنوان «اقدام تأمین» باید از آن اجتناب شود. (۱)

در قوانین کیفری ایران که اصل بر عدم دستگیری و بازداشت خودسرانه افراد است، در صورت نقض این اصل ضمانات اجرایی در قوانین مجازات اسلامی و آئین دادرسی کیفری مطرح گردیده و دستگیری یا بازداشت خودسرانه افراد را جرم تلقی نموده است. از آن جمله می‌توان به ماده ۵۷۵ ق.م.ا. اشاره کرد که بیان داشته در صورت صدور توقیف یا بازداشت یا تعقیب غیرقانونی افراد از سوی مقامات قضایی، به انفسال دایم از خدمات و مشاغل دولتی به مدت ۵ سال محکوم می‌شوند و نیز در ماده ۵۸۳ ق.م.ا. توقیف یا حبس غیرقانونی افراد از سوی مأمور دولتی را یک تا سه سال حبس یا جزای نقدی برای مأمور در نظر گرفته است.

این ماده مقرر می‌دارد: «صدور قرار بازداشت موقت جایز نیست، مگر در مورد جرائم زیر، که دلایل، قرائن و امارات کافی بر توجه اتهام به متهم دلالت کند:

(الف) جرائمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات یا قطع عضو و در جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی، جنایاتی که میزان دیه آن‌ها ثلث دیه کامل مجنی علیه یا بیش از آن است.

(ب) جرائم تعزیری که درجه چهار و بالاتر است.
(پ) جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور که مجازات قانونی آن‌ها درجه پنچ و بالاتر است.

(ت) ایجاد مزاحمت و آزار و اذیت بانوان و اطفال و تظاهر، قدرت نمایی و ایجاد مزاحمت برای اشخاص که به وسیله چاقو یا هر نوع اسلحه انجام شود.

(ث) سرقت، کلاهبرداری، ارتشاء، اختلاس، خیانت در امانت، جعل یا استفاده از سند مجعول در صورتی که مشمول بند (ب) این ماده نباشد و متهم دارای یک فقره سابقه محکومیت قطعی به علت ارتکاب هر یک از جرائم مذکور باشد.»

«لکن بازداشت موقت اجباری در همه موارد و از جمله در کلیه جرایمی که به موجب قوانین خاص بازداشت اجباری در آن‌ها پیش‌بینی شده از نظام تقنینی ما رخت بر بسته است.» (۱۰)

«در مواردی نیز بازداشت موقت متهم فقط برای مدتی الزامی بود که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱- به موجب تبصره ۴ ماده ۳ قانون تشدید مجازات مرتکبان ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۴۷ چنانچه میزان رشوه بیش از ۲۰۰ هزار ریال و میزان اختلاس زائد بر صد هزار ریال باشد (تبصره ۵ ماده ۴) بازداشت موقت متهم به مدت یک ماه الزامی است.

۲- به موجب ماده ۱۷ لایحه قانونی تشدید مجازات مرتکبان جرایم مواد مخدر مصوب ۱۳۵۹ در صورت وجود دلایل و قرائن کافی دال بر توجه اتهام، در مورد جرایم مندرج در مواد ۲، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶ که به ترتیب ناظر به کشت خشخاش، وارد کردن، فروش، ساختن یا در معرض فروش گذاشتن مواد افیونی و ... تأمین محل جهت استعمال مواد افیونی یا به نحوی از سهیم شدن در منافع آن ... قرار دادن مواد مخدر در محلی که موجب تعقیب بی‌گناهی شود و نیز در موارد امتناع مأموران تعقیب از ادای وظایف مربوط به تعقیب و کشف، اصرار قرار بازداشت الزامی است.

نظر به اینکه در موارد مذکور، قانون‌گذار استمرار بازداشت تا رسیدگی دادگاه را ضروری نمی‌دانست، تبدیل قرار بازداشت به یکی از قرارهای جانشینی با رعایت تناسب امکان‌پذیر بود.» (۱۱)

لیکن مطابق تبصره ماده ۲۳۷ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ موارد بازداشت موقت الزامی، موضوع قوانین خاص، به جز قوانین ناظر بر جرائم نیروهای مسلح را از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون ملغی دانسته است.

(پ) حق متهم بر حضور فوری نزد مقام قضایی پس از ختم تحقیقات

به منظور حمایت از حقوق افرادی که به دلیل دستگیری یا بازداشت از آزادی محروم می‌باشند و به منظور جلوگیری از نقض حقوق بشر، باید ایشان را فوراً نزد مقامات قضایی حاضر نمود. بند ۳ ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی

همچنین عدم استماع شکایت شخص محبوس غیرقانونی از سوی مأمورین، پذیرش متهم یا محکوم بدون اخذ برگ بازداشت از سوی مسئولین زندان و عدم ارائه و تحویل و تسلیم زندانی به مقامات صالح قضایی را از جمله جرایم ناظر به آزادی شهروندان دانسته که در مواد ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴ ق.م.ا. برای آن‌ها حسب مورد مجازات حبس، انفصال و محرومیت از مشاغل دولتی لحاظ نموده است. (۲)

همچنین در بندهای ۱، ۲ و ۵ ماده واحده حقوق شهروندی نیز به رعایت قوانین در دستگیری و کشف و تعقیب جرایم و همچنین محکومیت‌ها اشاره کرده است. بند ۱ مقرر می‌دارد: «کشف و تعقیب جرایم و اجرای تحقیقات و صدور قرارهای تأمین و بازداشت موقت میباید مبتنی بر رعایت قوانین و با حکم و دستور قضایی مشخص و شفاف صورت گیرد و از اعمال هرگونه سلب حقوق شخصی و سوء استفاده از قدرت یا اعمال هرگونه خشونت یا بازداشت‌های اضافی و بدون ضرورت اجتناب شود.»

ب) قانونی بودن دستگیری و بازداشت

بر اصل عدم دستگیری یا بازداشت افراد، استثنائاتی نیز وارد است و در مواردی بازداشت و زندان بر اساس نص صریح مقررات قانونی و توسط مقامات صالح قضایی یا اشخاص مأذون از سوی ایشان با کسب مجوز یا وجود ظن معقول یا احتمال قوی صورت می‌گیرد. «فلذا تنها مقنن است که می‌تواند شرایط تحدید آزادی و امنیت اشخاص را اعلام نماید. قوانین مربوط به تحدید آزادی و امنیت افراد، باید به صورت شفاف و واضح، اشخاص و نهادهایی را که به موجب قانون مأمور سلب آزادی اشخاص هستند مشخص نماید.» (۳)

در این خصوص شایسته است تا حدود وظایف و عملکرد این اشخاص و ضمانت اجرای تخلف ایشان نیز در قانون مورد توجه قرار گیرد. زمانی فرد از آزادی‌اش محروم می‌شود که آن منطبق با تشریفات رسیدگی، قانونی و مدلل باشد. (بند ۱ ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی)

در اصل ۲ «مجموعه اصول حمایت از همه افراد تحت هرگونه اشکال بازداشت یا حبس مصوب ۱۹۸۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد» تأکید می‌کند: «توقیف، بازداشت یا حبس صرفاً باید مطابق با مقررات قانونی و توسط مقامات ذی‌صلاح یا افراد صالح برای انجام این کار صورت گیرد.» (۴)

اصل ۹ مجموعه اصول نیز مقرر می‌دارد: «مقاماتی که افراد را توقیف می‌کنند، در بازداشت نگه میدارند، یا در مورد پرونده‌های تحقیق می‌کنند صرفاً باید اختیاراتی را که قانون به آن‌ها داده، اعمال نمایند و اجرای این اختیارات باید تحت نظارت مقام قضایی یا غیره باشد.» (۵) دولتها نیز باید مقرراتی را در قانون داخلی خود وضع کنند که به موجب آن:

- اولاً: مأمورین رسمی و مقامات مسئول جهت سلب آزادی مشخص شوند.
- ثانیاً: حدود اختیارات و نحوه جلب یا بازداشت افراد توسط مأمورین رسمی نیز تعیین و تبیین شود.

- ثالثاً: تعیین ضمانت اجرا جهت برخورد با تخلف مأمورین رسمی از مقررات و دستگیری یا بازداشت غیرقانونی و خودسرانه اشخاص؛

- رابعاً: تعیین میزان خسارات مادی و معنوی اشخاصی که آزادی ایشان به صورت خودسرانه توسط مقامات دولتی سلب می‌شود. (۶)

در حقوق کیفری ایران نیز به توقیف قانونی و بازداشت متهم از سوی ضابطان دادگستری در جرایم مشهود (م ۴۶ ق.ج.آ.د.ک. (۷) مصوب ۱۳۹۲) یا به دستور مقامات قضایی (ماده ۱۸۲ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲) اشاره شده و مقرر گردید تا چنانچه توقیف و بازداشت افراد طبق قوانین موضوعه صورت پذیرد، توقیف قانونی تلقی شده و شخص اقدام‌کننده از هرگونه تعقیب قانونی مصون بماند. در مواردی که دستگیری افراد یا محبوس ساختن آنان به وسیله اشخاصی غیر از مقامات ذی‌صلاح یا در مواردی غیر از آنچه در قانون پیش‌بینی شده به عمل می‌آید، موضوع از مصادیق ماده ۶۲۱ ق.م.ا. (۸) (آدمربایی) بوده و برای مرتکب مجازات در نظر گرفته شده است. (۹)

در قانون آئین دادرسی کیفری مصادیقی از بازداشت و دستگیری متهم مورد اشاره قرار گرفته که برخی از این موارد بازداشت اختیاری، برخی اجباری و برخی هم فقط برای مدتی الزامی است.

ماده ۲۳۷ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ بر اختیاری بودن بازداشت تأکید ورزیده و قانون‌گذار با در نظر گرفتن شدت مجازات و اهمیت جرایم ارتكابی، صدور قرار بازداشت موقت را تجویز کرده و می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که تنها شدت مجازات احتمالی، می‌تواند برای توجیه متناسب قرار بازداشت کفایت کند.

همچنین در ماده ۲۳۷ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ جرایمی که صدور قرار بازداشت موقت درباره مرتکبان آن‌ها اجباری می‌باشد ذکر گردیده، مشروط بر اینکه مدت آن‌ها از حداقل مجازات مقرر قانونی و جرایم ارتكابی تجاوز ننماید.

صرفاً باید مطابق با مقررات قانونی و توسط مقامات ذی‌صلاح یا افراد صالح برای انجام این کار صورت گیرد

همچنین اتباع بیگانه‌ای که در بازداشت به سر می‌برند حق دارند از تمام تسهیلات معقول جهت مکاتبه یا دیدار با سفارت مربوطه یا کنسولگری کشور خود برخوردار باشند.

(بند ۲ اصل ۱۶ مجموعه اصول)

در قانون اساسی و قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، هیچ اشاره‌ای به حق ملاقات متهم در طول دوران بازداشت با خارج از محل بازداشت نشده و همچنین هیچ شرطی که امکان ممنوع‌الملاقات کردن متهم را قبل از محاکمه، مجاز شمارد، پیش بینی نشده است.

لکن ماده ۱۷۴ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۳۸۰ قوه قضائیه، برای کلیه زندانیان اعم از متهم و محکوم این حق را قایل گردیده که تحت نظارت کامل و طبق مقررات، مجاز به داشتن ارتباط با بستگان و آشنایان خود هستند که این ارتباط می‌تواند به صورت ملاقات یا مکاتبه انجام پذیرد. اما در تبصره این ماده، امکان ممنوع‌الملاقات کردن متهم را در مواقعی که ملاقات یا مکاتبه وی با خارج از محیط بازداشت، مخالف حسن جریان محاکمه باشد، تجویز و این امکان را به شرط اجازه مراجع قضایی ذی‌صلاح دانسته است.

متأسفانه شرطی که در این تبصره پیش بینی شده، مفهوم دقیقی ندارد و امکان تفسیرهای موسع از آن می‌تواند حقوق متهمان را تضییع کند، زیرا این امکان وجود دارد که مراجع قضایی از صدور اجازه کتبی امتناع کنند.

درباره ملاقات اتباع خارجی با مأمورین سفارت یا کنسولی کشور خود نیز در مواد ۱۸۶ تا ۱۹۰ آئین‌نامه فوق‌الذکر تحت عنوان کلی «زندانی» بدون وجود تفاوت بین محکومان و متهمان مقرراتی پیش بینی نموده که از آن جمله به حق ملاقات اتباع بیگانه با خانواده و غیر آن‌ها با حضور مأمورین مورد اعتماد و ملاقات نماینده سیاسی کنسولی با اتباع زندانی خود با معرفی وزارت خارجه و با اجازه مقامات صلاحیتدار قضایی و هماهنگی رئیس زندان می‌توان اشاره نمود.

در ماده ۵۰ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ بر حق برخورداری متهم از آگاه نمودن افراد خانواده و آشنایان خود از تحت نظر بودن خود اشاره داشته است. در این ماده آمده: «شخص تحت‌نظر می‌تواند به وسیله تلفن یا هر وسیله ممکن، افراد خانواده یا آشنایان خود را از تحت‌نظر بودن آگاه کند و ضابطان نیز مکلفند مساعدت لازم را در این خصوص به عمل آورند، مگر آنکه بنا بر ضرورت تشخیص دهند که شخص تحت‌نظر نباید از چنین حقی استفاده کند. در این صورت باید مراتب را برای اخذ دستور مقتضی به اطلاع مقام قضائی برسانند.»

بدیهی است که مطابق اصل ۲۴ مجموعه اصول افرادی که توسط مأمورین اجرای قانون در حبس نگهداری می‌شوند، حق دسترسی به پزشک را در موقع ضرورت داشته و باید از ایشان مراقبت پزشکی شود. مجریان قانون وظیفه دارند تا در مواقع لازم افراد بازداشت شده یا زندانی که نیاز به درمان و معاینه دارند را به مؤسسات خاص یا بیمارستان‌های شهر جهت درمان بیماری یا جراحی انتقال دهند.

در مواد ۹۸ تا ۱۱۷ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور نیز در باب دسترسی متهم به پزشک و جنبه‌های مختلف تأمین بهداشت زندانیان، مقرراتی وضع شده و تفکیکی بین متهمان و محکومان قائل نشده است.

و سیاسی نیز تأکید می‌کند که: «هر فردی که دستگیر یا بازداشت می‌شود باید فوراً نزد قاضی یا دیگر مسئولینی که به موجب قانون مسئولیت اعمال و اجرای اختیارات قضایی را دارند حاضر شود.»

همچنین مطابق اصل ۴ مجموعه اصول: تمام اشکال بازداشت و حبس باید توسط مقام قضایی یا سایر مسئولین صادر شود و تحت نظارت و کنترل مؤثر آن‌ها باشد. هدف از اینکه باید فوراً متهم را نزد مقام قضایی حاضر نمود، این است که مقام قضایی بتواند دلایل قانونی جلب را مورد بررسی قرار دهد و تعیین کند که آیا بازداشت متهم قبل از محاکمه الزامی است یا خیر؟

اصل ۳۲ ق.ج.آ.د.ک. (۱۲) نیز به ارسال پرونده مقدماتی متهم ظرف مدت حداکثر ۲۴ ساعت نزد مقامات صالحه قضایی و شروع محاکمه وی در اسرع وقت اشاره داشته، لکن بر حضور شخصی متهم نزد مقامات قضایی اشاره‌ای نکرده است.

ماده ۴۶ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ نیز به وظایف ضابطان دادگستری در مطلع ساختن مقام قضایی از بازداشت متهم جهت اتخاذ تصمیم قانونی، ظرف مدت حداکثر ۲۴ ساعت تأکید می‌نماید. مطابق ماده ۹۲ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم بر عهده بازپرس است و در جرایمی که مطابق ماده ۳۰۲ ق.ج.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست، دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر است. بنابراین منظور از مقام قضایی در ماده ۴۶ ق.ج.آ.د.ک. در حال حاضر بازپرس و دادستان می‌باشد.

همچنین مطابق ماده ۲۴۰ الی ۲۴۳ ق.ج.آ.د.ک. بازپرس رأساً یا به تقاضای دادستان می‌تواند در تمام مراحل تحقیقات مقدماتی، قرار بازداشت موقت متهم و همچنین قرار اخذ تأمین و تبدیل تأمین صادر کند و ... بنابراین مشاهده می‌کنیم که در سیستم کیفری ایران و حتی در قانون اساسی بر فوری بودن حضور متهم نزد مقامات قضایی جهت اتخاذ تصمیم اشاره داشته به طوری که مطابق این اصل متهم حق دارد در زمان معقول محاکمه یا آزاد شود.

ت) حق اعتراض به اعتبار بازداشت از لحاظ قانونی

اگرچه پذیرش ضرورت بازداشت متهم جهت رعایت برخی ضوابط قانونی بر عهده مقام قضایی نهاده شده، لکن متهم از حق اعتراض به این قرار نزد مرجعی غیر از قاضی صادرکننده قرار، برخوردار است که باید تشریفات رسیدگی را نیز رعایت کند. (۱۳) حق اعتراض به اعتبار بازداشت، حق آزادی فرد را در مقابل بازداشت یا دستگیری خودسرانه تضمین کرده و در جلوگیری از نقض سایر موارد حقوق بشری حمایت می‌کند. «اهداف تجدیدنظر نزد قاضی یا دیگر مسئولین قضایی شامل موارد ذیل است:

الف) ارزیابی اینکه آیا دلیل قانونی مناسب جهت دستگیری وجود دارد.

ب) ارزیابی اینکه آیا بازداشت قبل از محاکمه دادگاه ضروری است.

ج) برای تضمین منافع و سلامتی فرد بازداشت شده؛

د) برای جلوگیری از نقض حقوق اساسی و بنیادین فرد بازداشت شده.» (۱۴)

بند ۴ ماده ۹ ميثاق بين‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به دولت‌های عضو توصیه کرده: «هر کس که بر اثر دستگیری یا بازداشت شدن از آزادی محروم شود حق دارد به دادگاه تظلم نماید؛ به این منظور که دادگاه بدون تأخیر راجع به قانونی بودن بازداشت اعلام نظر کند و در صورت غیرقانونی بودن بازداشت حکم آزادی او را صادر نماید.»

در ماده ۲۴۱ به حق اعتراض متهم به قرار بازداشت موقت ظرف ۱۰ روز اشاره کرده و در صورت وارد بودن اعتراض متهم به قرار صادره، دادگاه تجدیدنظر کننده، قرار بازداشت موقت را فسخ و پرونده جهت اخذ تأمین مناسب دیگر به دادگاه صادرکننده اعاده خواهد شد. (۱۵)

«دادگاه‌هایی که قانونی بودن بازداشت را ارزیابی می‌کنند باید به سرعت یا بدون تأخیر تصمیم بگیرند و اگر تشخیص دهند بازداشت غیرقانونی بوده، باید قرار آزادی فرد را صادر نمایند.» (۱۶)

ث) حق برخورداری از ملاقات با اعضای خانواده و سایرین در مدت بازداشت

تجربه نشان داده که حق دسترسی به محیط خارج از زندان و حق ملاقات برای افراد بازداشت شده، از تضمینات بنیادین و اساسی در برابر سوء استفاده و نقض حقوق بشری همانند شکنجه، رفتارهای نادرست و ناپدیدشدگی می‌باشد. هر فردی که دستگیر، بازداشت یا زندانی می‌شود حق دارد که اعضای خانواده یا دوستانش را از جریان جلب یا بازداشت خود آگاه سازد که این اطلاع دادن شامل موضوع جلب یا بازداشت و مکانی که در آنجا نگهداری می‌شود، می‌باشد. زیرا شخص بازداشت شده به عنوان یک انسان، از کرامت انسانی برخوردار بوده و ممکن است در طول بازداشت برنامه‌ها و فعالیت‌های مشروع وی به هم ریخته یا موجب بروز خسارات جبران‌ناپذیر شود (بند ۱ اصل ۱۶ مجموعه اصول)

حق اعتراض به اعتبار بازداشت، حق آزادی فرد را در مقابل بازداشت یا دستگیری خودسرانه تضمین کرده و در جلوگیری از نقض سایر موارد حقوق بشری حمایت می‌کند

در ماده ۱۰۷ این آیین نامه آمده است: «بهداری زندان موظف است از زندانی تازه وارد معاینات کامل پزشکی به عمل آورده و در صورت لزوم با انجام آزمایشهای تشخیص طبی، برنامه ریزی و حسب مورد نسبت به درمان یا معرفی وی به مراکز مربوطه اقدام و کلیه اقدامات پزشکی در پرونده زندانی درج گردد.»

در ماده ۵۱ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ نیز آمده: «بنا به درخواست شخص تحت نظر یا یکی از بستگان نزدیک وی، یکی از پزشکان به تعیین دادستان از شخص تحت نظر معاینه به عمل می‌آورد...»

بر این اساس از جمله حقوق متهم در بدو ورود به بازداشتگاه آن است که سریعاً تحت معاینات پزشکی قرار گرفته و باید به محض ورود توسط پزشک مأمور در زندان یا بازداشتگاه معاینه و در صورت نیاز و ضرورت تحت مراقبت پزشکی قرار گیرد.

۲-۴- اصل حاکم بر حقوق دفاعی متهم

الف) حق اطلاع متهم از نوع اتهام وارده و علل دستگیری

از جمله حقوق بنیادین متهم که مورد شناسایی کنوانسیونهای بین‌المللی نیز قرار گرفته، حق اطلاع متهم از نوع اتهام، ماهیت و سبب آن است. بدین معنی که مقام قضایی موظف است علاوه بر توصیف حقوقی جرم و وقایع مربوط به آن، امکان اعتراض متهم به دستگیری و بازداشت را به وی متذکر شود.

بنابراین هر فردی که دستگیر یا بازداشت می‌شود باید از دلایل دستگیری و همچنین حقوقش از جمله حق داشتن وکیل آگاه شود که علت ارائه این اطلاعات به متهم به منظور امکان اعتراض به غیرقانونی بودن دستگیری یا بازداشت و در صورت متهم شناخته شدن وی، برای شروع آمادگی دفاع از خود می‌باشد. مطابق بند ۲ ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اصل ۱۰ و بند ۲ اصل ۱۱ مجموعه اصول هر شخصی که جلب یا بازداشت می‌شود، باید در حین بازداشت از دلایل بازداشت خود مطلع و سریعاً به زبانی که می‌فهمد از همه اتهامات علیه خود آگاه شود. کمیته حقوق بشر معتقد است کارکرد اطلاع فوری قادر ساختن شخص است به اتخاذ اقدامات فوری برای آزادی، در صورتی که دلایل توقیفش را ناموجه می‌داند و این غرض مستلزم تفصیلی بودن اطلاع از اتهامات است. (۱۷) در ماده ۵ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ بر حق آگاهی متهم از نوع اتهام وارده تأکید داشته و بیان می‌دارد: «متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود.»

در ماده ۴۶ ق.ج.ا.د.ک. نیز آگاه ساختن متهم از سوی ضابطین دادگستری در مورد جرایم مشهود، امری الزامی تلقی شده است.

در این ماده آمده است: «... چنانچه در جرائم مشهود، نگهداری متهم برای تکمیل تحقیقات ضروری باشد، ضابطان باید موضوع اتهام و ادله آن را بلافاصله و به طور کتبی به متهم ابلاغ و تفهیم کنند و مراتب را فوری برای اتخاذ تصمیم قانونی به اطلاع دادستان برسانند...» اما در خصوص جرایم غیرمشهود متأسفانه مقنن تصمیمی اتخاذ ننموده و شایسته بود مقنن اطلاع متهم از علل دستگیری در این نوع جرایم را نیز از سوی آنان تکلیف می‌نمود. همچنین مطابق ماده ۱۹۴ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ «بازپرس باید پیش از شروع به تحقیق با توجه به حقوق متهم به وی اعلام می‌کند مراقب اظهارات خود باشد. سپس موضوع اتهام و ادله آن را به شکل صریح به او تفهیم می‌کند و به او اعلام می‌نماید که اقرار یا همکاری مؤثر وی می‌تواند موجبات تخفیف مجازات وی را در دادگاه فراهم سازد و آنگاه شروع به پرسش می‌کند. پرسش‌ها باید مفید، روشن، مرتبط با اتهام و در محدوده آن باشد. پرسش تلقینی یا همراه با اغفال، اکراه و اجبار متهم ممنوع است.»

ب) حق برخورداری از وکیل مدافع

از جمله حقوق مصرح متهم در مرحله بازداشت، مساعدت و کیلی است که خود انتخاب کرده تا در جهت حمایت از حقوقش و کمک برای دفاع بهره‌مند شود. مطابق اصل ۱۳ و ۱۴ مجموعه اصول مأمورین جلب یا بازداشت باید به هنگام جلب، شخص را از حق خود نسبت به برخورداری از وکیل آگاه نمایند در غیر این صورت شخص نخواهد توانست از خود به نحو شایسته دفاع کند و ممکن است ناخواسته و ندانسته مطالبی را اعلام کند که علیه وی مورد استفاده قرار بگیرد.

بند ۱ ماده ۱۷ مجموعه اصول بیان می‌دارد: «فرد بازداشت شده حق دارد از مساعدت وکیل برخوردار شود. مقامات ذیصلاح باید سریعاً بعد از توقیف او را از این حق مطلع سازند و تسهیلات معقول جهت اجرای آن در اختیار وی قرار دهند.» بر این اساس هر شخصی که دستگیر یا بازداشت شده اعم از اینکه متهم به جرم کیفری باشد یا نه حق برخورداری از مساعدت حقوقی وکیل را دارد.

امروزه نقش سازنده وکیل مدافع در مرحله تحقیقات مقدماتی امری انکارناپذیر است و

اگرچه حق استفاده از وکیل در دادسرا دیرتر از دادگاه‌ها مورد قبول قانونگذار قرار گرفته، لکن در حال حاضر با توجه به ترافی شدن تحقیقات مقدماتی از یک طرف و عدم توانایی بسیاری از متهمین به ارائه دفاعی مناسب در دادسرا از طرف دیگر و موارد عدیده اشتباهات قضایی و تضییع حقوق متهمین که موجبات اطاله دادرسی را به دنبال داشته، توجه قانونگذاران را به اهمیت و ضرورت حضور وکیل و ایفاء نقش مؤثر از سوی وی در مرحله تحقیقات مقدماتی و جمع‌آوری دلیل علیه متهم جلب نموده است.

طبق ماده ۴۸ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۹۲: «با شروع تحت نظر قرار گرفتن، متهم می‌تواند تقاضای حضور وکیل نماید. وکیل باید با رعایت و توجه به محرمانه بودن تحقیقات و مذاکرات، با شخص تحت نظر ملاقات نماید و وکیل می‌تواند در پایان ملاقات با متهم که نباید بیش از یک ساعت باشد ملاحظاتی کتبی خود را برای درج در پرونده ارائه دهد.» بر این اساس نقش وکیل در مرحله تحقیقات مقدماتی در حقوق ایران بسیار محدود است و هرچند صرف حضور وکیل خود گاهی در جهت تحکیم حق دفاع متهم محسوب می‌شود، اما در عمل از امتیازات چنین حضوری فقط کسانی که امکانات مالی تأمین و استفاده از آن را داشته باشند بهره‌مند می‌گردند.

برخلاف ماده ۱۲۸ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۷۸ در ماده ۱۹۰ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ آمده است: «متهم می‌تواند در مرحله تحقیقات مقدماتی، یک نفر وکیل دادگستری همراه خود داشته باشد. این حق باید پیش از شروع تحقیق توسط بازپرس به متهم ابلاغ و تفهیم شود. چنانچه متهم احضار شود، این حق در برگیرنده حضور قید و به او ابلاغ می‌شود. وکیل متهم می‌تواند با کسب اطلاع از اتهام و دلایل آن، مطالبی را که برای کشف حقیقت و دفاع از متهم یا اجرای قانون لازم بداند، اظهار کند. اظهارات وکیل در صورت مجلس نوشته می‌شود.» همچنین مطابق تبصره ۱ ماده ۱۹۰ «سلب حق همراه داشتن وکیل یا عدم تفهیم این حق به متهم موجب بی‌اعتباری تحقیقات می‌شود.» اما در تبصره ماده ۴۸ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ برخورداری از ملاقات با وکیل را در برخی جرایم تا یک هفته ممنوع اعلام داشته است. در تبصره این ماده آمده است: «اگر شخص به علت اتهام ارتکاب یکی از جرائم سازمان یافته یا جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، سرقت، مواد مخدر و روانگردان یا جرائم موضوع بندهای (الف)، (ب) و (پ) ماده (۳۰۲) این قانون، تحت نظر قرار گیرد، تا یک هفته پس از شروع تحت نظر قرار گرفتن امکان ملاقات با وکیل را ندارد.»

نقد وارده بر این تبصره آن است که مصادیق جرایم سازمان یافته یا جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور را مشخص ننموده و از این رهگذر ممکن است هرگونه نقد از سوی مخالفین قانونی حاکمیت یا برگزاری کنگره و همایش از سوی منتقدین، جرم سازمان یافته یا جرم علیه امنیت تلقی شود و متهمین سیاسی را از حق داشتن وکیل ممنوع نماید.

ج) فوریت در جمع‌آوری ادله

مصونیت زندگی خصوصی متهم از جمله مسائل مهمی است که باید به دقت مورد توجه مقامات قضایی و ضابطان دادگستری قرار گیرد؛ زیرا کوچکترین مسامحه

از جمله حقوق
بنیادین متهم که
مورد شناسایی
کنوانسیونهای
بین‌المللی نیز قرار
گرفته، حق اطلاع
متهم از نوع اتهام،
ماهیت و سبب آن
است

با عنایت به اینکه فرض بی‌گناهی و برائت متهم از حقوق بنیادین و اساسی بشر محسوب می‌شود، مبنا و پایه‌های مشترک با سایر حقوق اساسی بشر دارد که منحصر به فرهنگ و تمدن خاصی نبوده و از کرامت و حیثیت ذاتی انسان حمایت می‌کند. این حقوق بشری غیرقابل انکار و غیرقابل سلب‌اند بدین معنی که این حقوق توسط حکومت ایجاد نمی‌شود که بخواهد هر زمان آن را سلب کند؛ بلکه نقش حکومت صرفاً به رسمیت شناختن این حقها در نظام حقوقی داخلی کشور است. بند ۱ ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۲ ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و بند ۱ اصل ۳۶ مجموعه اصول بر این نکته تأکید دارند که هر فردی حق دارد بی‌گناه فرض شود و با او به عنوان فردی بیگناه رفتار شود مگر اینکه مطابق با قانون در روند رسیدگی‌هایی که حداقل تضمینات عادلانه بودن را داراست محکوم شود.

در حقوق داخلی ایران نیز، از تلفیق اصول ۳۲، ۳۸، ۳۷، ق.ا.ج.ا. و ضمانت‌اجراهای پیش‌بینی شده در قانون آئین دادرسی کیفری به ویژه در مواد ۴، ۴۶ و ۱۶۸ این قانون چنین استنباط می‌شود که قانون‌گذار ایرانی نیز با اعلام اصل برائت به عنوان یکی از اصول معتبر قانون اساسی بر ضرورت تأمین آزادی شهروندان و جلوگیری از سلب آن جز در موارد استثنایی و آن نیز به حکم مقام صلاحیت دار قضایی و بر طبق موازین حقوقی، از یک سو و تأمین محاکمه‌ای عادلانه و بی‌طرفانه و انجام تحقیقات مقدماتی در اسرع وقت و رعایت حق دفاع متهم در طول دادرسی از سوی دیگر نظر داشته است. بنابراین بر اساس اصول و قوانین کیفری ایران، هر کس به ارتکاب جرمی متهم شود، حق دارد بی‌گناه فرض شود، مگر اینکه مجرمیت (مقصر بودن) او بر اساس قانون محرز شود.

در ماده ۴ ق.ج.ا.د.ک. آمده است: «اصل، برائت است. هرگونه اقدام محدود کننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضائی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند.»

الف) ممنوعیت اقرارهای اجباری

در فرض بی‌گناهی، حقوقی برای متهم مفروض است که شامل ممنوعیت اقرارهای اجباری، حق سکوت متهم بی‌آنکه دلالت بر مجرم بودن یا بی‌گناهی وی باشد و حق آزادی موقت وی می‌باشد.

در اخذ اقرار از متهم، هرگونه اجبار یا شکنجه ممنوع بوده و در هیچ یک از قواعد و مقررات بین‌المللی و ملی به اقراری که تحت اجبار از متهم گرفته می‌شود، اعتباری داده نخواهد شد. بر پایه بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز «هیچ شخصی نباید به گواهی یا اقرار علیه خود مجبور شود» در قوانین ایران نیز اقرار باید مبتنی بر قصد و رضا و اراده شخص اقرارکننده باشد به طوری که طبق قوانین کیفری و مدنی شخص مقرر باید عاقل و بالغ و قاصد و مختار باشد. (ماده ۱۲۶۲ ق.م. و اگرچه در قوانین مدنی انکار بعد از اقرار مسموع نیست، لکن اگر مقرر ادعا کند که اقرار فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می‌شود (ماده ۱۲۷۷ ق.م.) لکن در قوانین کیفری انکار بعد از اقرار پذیرفته است. (بند «ث» ماده ۳۵۹ ق.ج.ا.د.ک.) فلسفه پذیرش انکار بعد از اقرار در

در جمع آوری ادله و کشف جرم موجب تضييع حقوق و آزادی‌های اساسی متهم می‌شود. امروزه علومى مثل انگشت‌نگارى، اسلحه‌شناسی، تشخیص هویت ژنتیکی و استفاده از کامپیوتر در جهت شناسایی متهم از چنان تحول و پیشرفتی برخوردارند که ضریب اطمینان بالایی را در زمینه کشف دقیق و سریع جرم ایجاد می‌نمایند. باید توجه داشت ضرورت رعایت حقوق دفاعی متهم در مقطع کشف جرم ایجاب می‌نماید که از پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک غیراصولی و غیرانسانی استفاده نشود. در واقع مرز استفاده از علوم و فنون جرم‌یابی، حقوق و آزادی‌های متهم است.

مطابق ماده ۹۵ ق.ج.ا.د.ک. «بازپرس مکلف است برای جلوگیری از امحای آثار و علائم جرم، اقدامات فوری را به عمل آورد و در تحصیل و جمع‌آوری ادله وقوع جرم تأخیر نکند.» و بر اساس ماده ۴ همین قانون «تحقیقات مقدماتی باید به سرعت و به نحو مستمر انجام شود و ایام تعطیل مانع انجام آن نیست.»

۴) حق جبران خسارت ناشی از دستگیری یا بازداشت غیرقانونی

یکی از موارد مهم در صدور قرار بازداشت موقت این است که اگر پس از صدور قرار بازداشت، مشخص و محرز گردید که فرد بازداشت شده هیچ‌گونه ارتباطی با اتهام مطروحه در پرونده ندارد و در نتیجه قرار بازداشت منتفی و قرار منع تعقیب صادر شود، آیا فرد بازداشت شده حق مراجعه به مقامات صالحه جهت جبران خسارت را دارد؟

در بند ۵ ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است: «هر فردی که قربانی بازداشت یا توقیف غیرقانونی است حق لازم‌الاجرای جبران خسارت را دارد.» و در بند ۱ اصل ۳۵ مجموعه اصول اظهار می‌دارد: «خسارات حاصله به علت فعل یا ترک فعل‌های مأمورین رسمی که مغایر با حقوق مندرج در این اصول است باید مطابق با مقررات لازم‌الاجرا یا مسئولیت مقرر در قوانین ملی جبران شود.»

بنابراین هر شخصی که قربانی دستگیری یا بازداشت خودسرانه و غیرقانونی شده است از حقوق لازم‌الاجرای جهت جبران خسارت برخوردار است، لکن تشریفات رسیدگی برای اعمال و اجرای این حق معین نیست. همچنین در این اعلامیه‌ها و مقررات بین‌المللی، مشخص نگردیده که چه رفتارهایی غیرقانونی بوده و بر اساس چه معیاری می‌توان یک بازداشت را غیرقانونی تلقی نمود.

(اشکال جبران خسارت را می‌توان شامل موارد زیر دانست لکن محدود به آن‌ها نمی‌شود: اعاده وضعیت به حالت سابق، اعاده حیثیت، پرداخت غرامت، رضایت، تضمینات عدم تکرار.) (۱۸)

مطابق ماده ۱ ق.م.م. و اصل ۱۷۱ ق.ا.ج.ا. هر متهمی که به طور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت شده باشد، حق دارد جبران خسارت خود را از مراجع ذی صلاح بخواهد. در ماده ۲۵۵ ق.ج.ا.د.ک. مصوب ۱۳۲ نیز آمده: «اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضائی، حکم برائت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود، میتوانند با رعایت ماده (۱۴) این قانون خسارت ایام بازداشت را از دولت مطالبه کنند.» و ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی حاکی از بی‌گناهی خود درخواست جبران خسارت نماید. (ماده ۲۵۵ ق.ج.ا.د.ک.)

مطابق ماده ۲۵۹ این قانون «جبران خسارت موضوع ماده (۲۵۵) این قانون بر عهده دولت است و در صورتی که بازداشت بر اثر اعلام مفرضانه جرم، شهادت کذب یا تقصیر مقامات قضائی باشد، دولت پس از جبران خسارت می‌تواند به مسئول اصلی مراجعه کند.»

۳-۴- اصل برائت و فرض بی‌گناهی متهم

اصل برائت و فرض بی‌گناهی متهم به عنوان میراث مشترک حقوقی همه ملل متمدن جهان در قرون اخیر و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، مورد اقبال و توجه خاص حقوق دانان و قانونگذاران در حقوق داخلی کشورها و نیز اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی و منطقه‌ای قرار گرفته است.

اگرچه تا یکی دو قرن اخیر، جز در برخی نظام‌های حقوقی مانند حقوق اسلام، فرض برائت و بی‌گناهی متهم، لاقدر در پاره‌ای از اتهامات پذیرفته نبوده، اما فرض بی‌گناهی متهم از اصول مسلم و فصل مشترک همه نظام‌های حقوقی است که در روزگار پیشامدرن نیز نظام‌های حقوقی به آن توجه جدی داشته‌اند. (۱۹)

به موجب فرض بی‌گناهی، افراد بی‌گناه محسوب میشوند مگر آنکه گناهکاری ایشان با شیوه‌ها و تحت شرایط خاصی اثبات شود.

برخی از حقوق دانان، مبنای فرض بی‌گناهی متهم را در حقوق کیفری اسلام در قاعده معروف دره (تدره الحدود بالشبهات) و حکم عقل دانسته (۲۰)، لکن برخی دیگر از ایشان مواردی مانند اصل اباحه یا اصل عدم را مبنای فرض بی‌گناهی ذکر کرده‌اند. (۲۱)

امور کیفری به منظور حمایت از حقوق متهم در مواقعی است که ممکن است متهم تحت شکنجه و اجبار اقرار کرده باشد. در ماده ۱۹۵ ق.ج.ا.د.ک. نیز به ممنوعیت پرسش های تلقینی بازپرس از متهم اشاره داشته و بیان میدارد: «پرسش ها باید مفید، روشن، مرتبط با اتهام و در محدوده آن باشد. پرسش تلقینی یا همراه با اغفال، اکراه و اجبار متهم ممنوع است.» طبق تبصره این ماده و کیل متهم می تواند در صورت طرح سؤالات تلقینی یا سایر موارد خلاف قانون به بازپرس تذکر دهد.

ب) حق سکوت متهم

مطابق اصل ۳۸ ق.ج.ا.د.ک. ایران هرگونه شکنجه یا فشار جهت اخذ اقرار یا شهادت علی الاطلاق ممنوع است و برابر این اصل، این اقرارها و شهادت ها هیچ ارزش قانونی نداشته و متخلف از این امر قابل مجازات است. از این رو اقرار باید آزادانه و داوطلبانه باشد. نخستین اثر مستقیم فرض بی گناهی نسبت به متهم حق سکوت وی میباشد چرا که متهم ادعایی مطرح نکرده تا ناگزیر به اثبات آن باشد، بر این اساس الزام مقام تعقیب به ارائه دلیل و عدم الزام متهم به ارائه دلیل مبنی بر بی گناهی خود، وی را از حق سکوت بهره مند میکند بنابراین به نظر می رسد که سکوت متهم را نمی توان قرین های دال بر بزه کاری وی قلمداد کرد.

مرکز مطالعات حقوق بشر ۱۹۶۳ سازمان ملل متحد در این خصوص اظهار میدارد: «حق سکوت متهم موافق با اصول حقوق بشر است و باید به وسیله پلیس محترم شمرده شود. پلیس باید قبل از بازجویی این حق را به متهم تفهیم نماید چرا که همه مردم از این حق آگاهی ندارند.» مطابق اصل ۳۸ ق.ج.ا.د.ک. شکنجه برای گرفتن اقرار ممنوع است بنابراین شکنجه برای گرفتن اقرار نوعی نقض حق سکوت متهم است و اصل ۳۷ ق.ج.ا.د.ک. متهم ملزم به ارائه دلیل نیست و در نتیجه می تواند سکوت کند.

در ماده ۱۹۷ ق.ج.ا.د.ک. اظهار میدارد: «متهم می تواند سکوت اختیار کند. در این صورت مراتب امتناع وی از دادن پاسخ یا امضای اظهارات، در صورت مجلس قید می شود.» و در مطابق بند «ث» ماده ۳۵۹ ق.ج.ا.د.ک. با عبارت «در صورت انکار یا سکوت متهم یا وجود تردید در صحت اقرار، دادگاه شروع به تحقیقات از متهم میکند و اظهارات شهود، کارشناس و اهل خبره ای که دادستان یا شاک، مدعی خصوصی، متهم یا وکیل آنان معرفی می کنند، استماع می نماید.» به حق سکوت متهم تصریح شده است. البته روشن نیست که در صورت سکوت متهم، مقام قضایی چگونه می تواند شروع به تحقیق از متهم کند. در ماده ۳۲۵ ق.ج.ا.د.ک. نیز به حق سکوت متهم و عدم امکان الزام وی به پاسخدهی به پرسشها و در واقع عدم امکان نقض حق سکوت وی تصریح کرده است. هر متهمی حق دارد از پاسخ دادن به پرسش های مراجع کشف جرم و تعقیب که ارتباطی به جرم و تعقیب ندارد و مربوط به امور شخصی و خانوادگی است، خودداری کند. (بند ۱۱ ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۱) (در حقوق ایران، رویه قضایی سکوت متهم را دلیل مجرمیت قرار نمی دهد زیرا مبنای فرض بی گناهی، اوضاع و احوال است و در واقع میتوان گفت که در این موارد، از سکوت متهم علیه وی استفاده نشده؛ بلکه از اوضاع و احوال موجود علیه وی استفاده شده است.) (۲۲)

۴-۴- اصل بیطرفی در مرحله تحقیقات مقدماتی

«بیطرفی به عدم پیش داوری یا جانبداری گویند، خواه نسبت به یک عقیده و رویکرد باشد و خواه نسبت به فرد، گروه، حزب یا قوم خاص.» (۲۳) منظور از بیطرفی عدم انجام اعمالی است که بر اثر آن احتمال پیروزی یکی از طرفین دعوا بیش از طرف دیگر باشد. ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر میدارد: «هر کسی حق دارد با برابری کامل طی یک دادرسی عادلانه و علنی از سوی دادگاهی مستقل و بی طرف در مورد حق ها و تعهدها و هر اتهام کیفری مطرح شده علیه او تصمیم گیری شود.» بند ۱ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز بر برابری همگان در پیشگاه دستگاه قضایی تأکید ورزیده و دادخواهی عادلانه در دادگاهی مستقل و بیطرف را حق مسلم افراد میداند. در قوانین ایران از جمله در اصل ۹ و بند ۱۴ اصل ۳ ق.ج.ا.د.ک. و ماده ۹۳ ق.ج.ا.د.ک. به طور صریح یا ضمنی بر رعایت بیطرفی تأکید گردیده است. مطابق ماده ۹۳ ق.ج.ا.د.ک. «بازپرس باید در کمال بی طرفی و در حدود اختیارات قانونی، تحقیقات را انجام دهد و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است فرق نگذارد.»

۴-۵- اصل قانونی بودن جرائم و مجازات ها

اصل قانونی بودن جرائم و مجازات ها یکی از اصولی است که بر اساس قاعده «قیح عقاب

بلا بیان» در شریعت اسلام ثابت می باشد. افراد را تنها می توان برای ارتکاب اعمالی که در قانون دارای ضمانت اجرای مجازات یا اقدامات تأمینی است، مورد تعقیب قرار داد. عدالت حکم میکند تا در جهت مصونیت جان و مال و حیثیت افراد از تعرض، هیچ عملی جرم محسوب نشود مگر آنکه قبلاً به موجب قانون جرم تلقی شده و مجازاتش نیز تعیین شده باشد. به موجب اصل ۱۶۹ ق.ج.ا.د.ک. هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است، جرم محسوب نمی شود و همچنین اصل ۳۸ نیز مقرر می کند «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.»

در ماده ۲ ق.ج.ا.د.ک. نیز آمده «دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوا را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرائم مشابه تحت تعقیب قرار می گیرند، به صورت یکسان اعمال شود.»

۴-۶- غیر علنی بودن تحقیقات مقدماتی

هدف از غیر علنی بودن تحقیقات مقدماتی، تسهیل رسیدگی، جلوگیری از فشار افکار عمومی بر دستگاه قضایی و حمایت از متهم در برابر تهمت های ناروا می باشد. منظور از غیر علنی بودن تحقیقات مقدماتی آن است که در انجام تحقیق یا تکمیل آن از سوی بازپرس، تنها حضور طرفین دعوی کیفری، شهود، کارشناسان و سایر افرادی که حضور آنان ضروریست لازم بوده و سایر افراد از جمله عموم مردم، مطبوعات و رسانه های جمعی حق حضور در جلسات بازپرسی را ندارند. (۲۴)

تصریح به انفرادی و غیر علنی بودن تحقیقات مقدماتی و لزوم هدایت مراتب به صلح و میانجیگری در صورت امکان، برابر ماده ۱۹۲ ق.ج.ا.د.ک. مقرر شده است. مطابق ماده ۱۹۲ ق.ج.ا.د.ک.: «تحقیق از شاک و متهم غیر علنی و انفرادی است مگر در جرائم قابل گذشت که به آن ها در دادسرا حتی الامکان به صورت توافقی رسیدگی می شود و بازپرس مکلف است در صورت امکان، سعی در ایجاد صلح و سازش یا ارجاع امر به میانجی گری نماید.» همچنین، طبق ماده ۱۹۸ «بازپرس جز در موارد مواجهه حضوری از متهمان به نحو انفرادی تحقیق میکند. متهمان نباید با یکدیگر در مذاکره و مواضعه شوند.»

«فهرست منابع»

- [۱] آشوری، محمد، آئین دادرسی کیفری، ج ۲، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت، سال ۱۳۸۵.
- [۲] آشوری، محمد، مقاله «اصل برائت و آثار آن در امور کیفری»، سایت حقوقی کانون وکلاء، ۱۳۸۶. <http://www.iranbar.org>
- [۳] آشوری، محمد، عدالت کیفری، چاپ اول، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش، سال ۱۳۷۶.
- [۴] رحمدل، منصور، مقاله «حق سکوت»، ش ۵۷ و ۵۶، مجله حقوقی دادگستری، سال ۱۳۸۵.
- [۵] رستمی، ولی و دیگران، دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۸.
- [۶] شمس ناتری، محمد ابراهیم، اصل برائت و موارد

بر پایه بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز «هیچ شخصی نباید به گواهی یا اقرار علیه خود مجبور شود

- عدول از آن در حقوق کیفری، در مجموعه مقالات علوم جنایی، تهران، انتشارات سمت، سال ۱۳۸۳.
- [۷] طه و اشرفی، فریده و لیلا، دادرسی عادلانه، چاپ اول، تهران نشر میزان، سال ۱۳۸۶.
- [۸] علیآبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، ج ۵، انتشارات رودکی، بی تا.
- [۹] عمید، حسن، فرهنگ عمید، ج ۳، چاپ اول، سال ۱۳۶۳.
- [۱۰] فضائلی، مصطفی، دادرسی عادلانه «محاکمات کیفری بین المللی»، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوق بشر دانش، سال ۱۳۸۷.
- [۱۱] قربانی، علی، «بررسی رویه قضایی دادگاه اروپایی حقوق بشر در زمینه حق آزادی و امنیت و حق بر دادرسی منصفانه»، پایان نامه دکترای دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۴.
- [۱۲] کاتوزیان، ناصر، گامی به سوی عدالت، مجموعه مقالات ۲، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۹.
- [۱۳] محمودی جانکی، فیروز، مقاله «حق دفاع متهم»، مجله علوم جنایی، نشر سلسبیل، سال ۱۳۸۴.
- [۱۴] مظاهری، امیرمسعود، مقاله «مفهوم مداخله و کیل مدافع در تحقیقات مقدماتی»، ش ۵۷ و ۵۶، مجله حقوقی دادگستری، سال ۱۳۸۵.
- [۱۵] ویژه، محمدرضا، مفهوم اصل برابری در حقوق عمومی نوین، نشریه حقوق اساسی، تابستان ۱۳۸۳.
- [۱۶] قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲
- [۱۷] قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰
- [۱۸] قانون مدنی
- [۱۹] قانون مسئولیت مدنی
- [۲۰] قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲
- [۲۱] قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸
- [۲۲] قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب
- زیر نویس ها
- ۱- آشوری، محمد، آئین دادرسی کیفری، ج ۲، ص ۱۷۳، چاپ هفتم، سال ۱۳۸۵، تهران، انتشارات سمت.
- ۲- همان منبع، صص ۱۶۰-۱۵۷.
- ۳- رستمی، ولی و دیگران، دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۸، صص ۱۸-۱۷.
- ۴- طه و اشرفی، فریده و لیلا، دادرسی عادلانه، چاپ اول، تهران نشر میزان، ۱۳۸۶، صص ۴۵-۴۵.
- ۵- همان منبع، صص ۴۵.
- ۶- رستمی، ولی و دیگران، همان منبع، صص ۱۸.
- ۷- این حروف، مخفف نام «قانون جدید آیین دادرسی کیفری» می باشند.
- ۸- این حروف، مخفف نام «قانون مجازات اسلامی» میباشند.
- ۹- آشوری، محمد، آئین دادرسی کیفری، ج ۲، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵، صص ۱۵۶.
- ۱۰- آشوری، محمد، همان منبع، صص ۱۷۹.
- ۱۱- همان منبع، صص ۱۸۰-۱۷۹.
- ۱۲- این حروف، مخفف نام «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» میباشند.
- ۱۳- آشوری، محمد، همان منبع، ج ۲، صص ۱۸۵-۱۸۴.
- ۱۴- طه و اشرفی، فریده و لیلا، همان منبع، صص ۷۶.
- ۱۵- آشوری، محمد، همان منبع، ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۵.
- ۱۶- طه و اشرفی، فریده و لیلا، همان منبع، صص ۸۰.
- ۱۷- فضائلی، مصطفی، دادرسی عادلانه «محاکمات کیفری بین المللی»، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوق بشر دانش، سال ۱۳۸۷، صص ۴۲۴.
- ۱۸- طه و اشرفی، فریده و لیلا، همان منبع، صص ۸۴.
- ۱۹- آشوری، محمد، عدالت کیفری، چاپ اول، سال ۱۳۷۶، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش، صص ۱۲۵.
- ۲۰- شمس ناتری، محمد ابراهیم، اصل برائت و موارد عدول از آن در حقوق کیفری، در مجموعه مقالات علوم جنایی، سال ۱۳۸۳، تهران، انتشارات سمت، صص ۲۸۷.
- ۲۱- قربان نیا، ناصر، عدالت حقوقی، چاپ اول، سال ۱۳۸۱، مرکز آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، صص ۲۴۵.
- ۲۲- رحمدل، منصور، مقاله «حق سکوت»، ش ۵۷ و ۵۶، سال ۱۳۸۵، مجله حقوقی دادگستری، صص ۲۰۰.
- ۲۳- فضائلی، مصطفی، همان منبع، صص ۲۴۲.
- ۲۴- آشوری، محمد، همان منبع، ج ۲، صص ۲۶.

پی ابراهیم

برای اشتراک ماهنامه پیام ابراهیم لطفا مبلغ پنج هزار تومان (برای هر نسخه)، به حساب سیبا شماره ۰۱۰۶۵۷۴۴۴۷۰۰۷ بانک ملی به نام مدیرمسئول واریز فرمایید.

تصویر فیش بانکی و فرم اشتراک را به دفتر ماهنامه ارسال و یا فکس نمایید.

نام خانوادگی..... نام موسسه محل اشتغال.....

تحصیلات و سمت در موسسه نشانی پستی.....

کدپستی ده رقمی تلفن و نمابر(با کد شهر).....

شماره ماهنامه مورد درخواست و تعداد نسخه از هر شماره

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی
خیابان هدایت (شهید برادران قانیدی)
بعد از ظهرالاسلام، پلاک ۱۴۹
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲
پست الکترونیکی:
info.payamebrahim@gmail.com

مزون

سالار

میرداماد. برج آرین. طبقه دوم.
واحد ۶۲
تلفن: ۰۲۱-۲۲۲۵۶۲۸۴
۰۹۱۲-۲۱۳۷۳۳.



Massimo Dutti

No83. 2th Floor. Aryan Shopping Center.
Mirdamad Blvd. Tehran
Tel: 021-22276325
Mobile: 0912-5840688





PATANJAMEH

SUMMER 2014

**BIG
SALE**

**PATANJAMEH
BEAUTY
FASHION**

**150%
20
25
SALES**





HYUNDAI

شرکت خودروسازی سپهر دیزل

نمایندگی انحصاری خودروهای سنگین هیوندای در ایران

تولید کننده انواع اتوبوس های بین شهری، انواع کشنده و کامیون های سنگین با کاربری های مختلف

دفتر مرکزی: تهران، سعادت آباد، ابتدای بلوار دریا، روبروی مسجد قدس، پلاک ۵۷
تلفن: ۸۸۶۹۵۰۲۶ ۸۸۶۹۵۴۹ - تلفکس: ۸۸۶۸۰۵۵۷

کارخانه: کیلومتر ۷۵ جاده ساوه، ابتدای جاده اختر آباد، شهرک صنعتی زاویه
تلفن: ۰۸۶-۴۵۲۶۰۱۰۲ فکس: ۰۸۶-۴۵۲۶۰۱۰۵

تعمیرگاه مرکزی: جاده خاوران روبروی بازار گل
تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۷۱۳۶۳




HYUNDAI
Truck & Bus


SEPEHR
DIESEL
www.sepehrdiesel.com



ماهنامه شکوفه

رسانه فنی، تخصصی، پژوهشی و ترویجی سم و کشاورزی

تهران، بوار کشاورز، خیابان نادری، کوچه دستخوش، پلاک یک، طبقه هفتم
تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۴۶۲۱۴۸
ایمیل: info@leili.co
تعمیر: ۰۲۱ - ۶۶۴۶۲۷۸۴
سایت: www.leili.co
ماهنامه شکوفه